

جمهوری و جمهوریخواهی در ایران

موانع فعالیت مشترک دمکراتیک در فرهنگ سیاسی ایران
دکتر منصور فرهنگ

جمهوری،
شرط لازم دموکراسی آینده‌ی ایران
دکتر کاظم کردوانی

جنبش ژینا،
ضرورت و چگونگی تشکیل ثقل جمهوری خواهی
بهروز خلیق

چرا جمهوری دموکراتیک و سکولار؟
دکتر همایون مهمنش

شبکه‌سازی‌های کوچک و انبوه؛
راهکار سازماندهی جنبش
رضا علیجانی

جمهوری خواهی
مسئله‌ی مبرم ایران است
دکتر مهران مصطفوی

و مطالب دیگر...



فهرست مطالب:

پیش درآمد.....	۳
جمهوری، شرط لازم دموکراسی آینده‌ی ایران/ دکتر کاظم کردوانی.....	۴
جمهوری مطلوبترین راه گذار به دموکراسی در ایران/گفتگوی امید اقدمی با دکتر مهرداد درویش پور.....	۱۰
شبکه‌سازی‌های کوچک و انبوه؛ راهکار سازماندهی جنبش/رضا علیجانی.....	۱۵
موانع فعالیت مشترک دموکراتیک در فرهنگ سیاسی ایران/دکتر منصور فرهنگ.....	۱۷
هژمونی، قرارداد اجتماعی و اساس یک جمهوری دموکراتیک در ایران/پویان اصلانی.....	۲۰
وظیفه مبرم جمهورپخوانان در ایفای نقش بدیل/ژاله وفا.....	۲۴
جمهوری چیست و چرا جمهوری خواهی؟/حجت نارنجی.....	۲۷
جمهوری خواهی مسئله‌ی مبرم ایران است/دکتر مهران مصطفوی.....	۲۸
جنبش ژینا، ضرورت و چگونگی تشکیل ثقل جمهوری خواهی /بهروز خلیق.....	۳۰
در خصوص شکل حکومتی در ایران آینده/ فرخ نعمت پور.....	۳۲
کدام نظام سیاسی: سلطنتی یا جمهوری/دکتر حسن نادری.....	۳۴
چرا جمهوری دموکراتیک و سکولار؟/دکتر همایون مهمنش.....	۳۸
جمهوری با کدام اندیشه راه حل معضلات کشور است/جهانگیر گلزار.....	۴۱
جمهوری شرط لازم و نه کافی برای دموکراسی/دکتر رضوان مقدم.....	۴۳
جمهوری حقوندان/ایمان فلاح دبیر مرکز پژوهش های حقوندی.....	۴۶
چرا سیستم جمهوری و نه مشروطه سلطنتی/دکتر فرید اشکان.....	۵۰
کف خواسته‌های جمهوری خواهی چیست؟ فرق بین جمهوری و جمهوریت چیست؟/دکتر رضا قرشی.....	۵۲
پیش بسوی تشکیل و تقویت همگرایی های حداقلی و ممکنه نیروهای متنوع جمهورپخواه سکولار دمکرات ایران علی صمد.....	۵۴



فصلنامه ی مُروا
مُروا به معنی مژده و فال نیک است

نشریه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

شماره پانزدهم، تابستان ۱۴۰۲

زیرنظر شورای سردبیران با مسئولیت دو سردبیر:

امید اقدمی و علی صمد

همکاران این شماره:

دکتر کاظم کردوانی، دکتر مهرداد درویش پور، رضا علیجانی، دکتر منصور فرهنگ، پویان اصلانی، ژاله وفا، حجت نارنجی، دکتر مهران مصطفوی، بهروز خلیق، فرخ نعمت پور، دکتر حسن نادری، دکتر همایون مهمنش، جهانگیر گلزار، دکتر رضوان مقدم، ایمان فلاح، دکتر فرید اشکان، دکتر رضا قرشی، علی صمد و امید اقدمی

صفحه آرایی و گرافیک :

امید اقدمی

آدرس ایمیل:

morva.lpi@gmail.com

پیش در آمد؛

تحول سیاسی، ثقل جمهوری و بدیل حکومت اسلامی ایران

کشته شدن مهسا امینی، زن جوان کُرد، در تهران و به جرم عدم رعایت قانون ارتجاعی حجاب اجباری، جرقه‌ای بود که بر جان خرمن بحران‌های متعدد جمهوری اسلامی افتاد و از دل آن آتشی کم‌نظیر از خیزش و جنبش در چهارسوی ایران شعله‌ور شد. در مدتی کوتاه اعتراضات به شهرهای مختلف و اقشار و گروه‌های اجتماعی معترض مختلف کشیده شد و یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های اعتراضی علیه جمهوری اسلامی در چهل سال اخیر رقم خورد.

جامعه‌ی ایران چه در خیزش‌های سراسری دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸، و چه در اعتصابات متعدد این سال‌ها، چه در تحریم موفق انتخابات ریاست جمهوری و چه در شبکه‌های اجتماعی که اکنون می‌تواند به عنوان یک عامل تعیین‌کننده در سپهر سیاسی ایران شناخته شود، نشان داده بود که در استانه‌ی جنبشی دیگر است. دستگاه سرکوب حکومت هم با علم به این فضا و با هدف کنترل جامعه به مدد ارباب، در برهه‌ای فشارهای چهل ساله بر سر مساله‌ی حجاب اجباری را افزایش داد. این افزایش فشارها اما دقیقاً در جهت عکس انتظار جمهوری اسلامی نتیجه دادند؛ حساسیت عمومی به مساله‌ی حجاب اجباری به سرعت افزایش پیدا کرد و این مساله در مرکز مطالبات سیاسی و اجتماعی مختلف، به سرآغاز اعتراضات تبدیل شد.

تبعیض جنسی و جنسیتی، تبعیض اتنیکی، دشواری‌های معیشتی و همچنین مساله‌ی آزادی، در کوتاه مدت به محرک‌های اعتراضی بخش‌های مختلف جامعه تبدیل شدند و مساله‌ی گذار از جمهوری اسلامی، فراتر از شعار و مطالبه، به امری «دیدنی» و قابل پیشبینی تبدیل شد.

در این فاصله مساله‌ی بدیل جمهوری اسلامی هم بیش از همیشه چه در محافل سیاسی و چه در میان عموم مردم، به موضوعی محوری تبدیل شد. تجربه‌ی انقلاب ۷۵ به حافظه‌ی جمعی ایرانیان آموخته است که در تحول سیاسی، مساله نه فقط گذار از وضعیت موجود، که همچنین نگاهی روشن به وضعیت مطلوب است. از همین رو هم در بحبوحه‌ی جنبش، مساله‌ی بدیل و فراتر از آن «منشور»ها و نقشه‌های راه مختلف نیز به موضوع بحث‌ها تبدیل شد.

نعکاس جنبش «زن، زندگی، آزادی» در اعتراضات خیابانی هرچند پس از مدتی فروکش کرد؛ اما مباحث سیاسی مطرح شده در سایه‌ی این جنبش، در فضای عمومی همچنان تداوم دارد. خاصه مساله‌ی «بدیل»، که هم موضوع لحظه‌ی کنونی، هم امر لحظه‌ی گذر از جمهوری اسلامی و هم موضوع بسا جمهوری اسلامی است، همچنان به شکلی جدی در میان نیروهای سیاسی، نهادهای جامعه‌ی مدنی، جنبش‌های اجتماعی و مردم در جریان است.

کلی‌گویی‌ها حول فردای جمهوری اسلامی، در نتیجه‌ی جنبش «زن، زندگی، آزادی» به بحث در رابطه با جزئیات فرا روئید و جریان‌های سیاسی مختلف تصاویر خود از بدیل جمهوری اسلامی را صریح‌تر از همیشه در معرض دید گذاشتند. جریان‌های سیاسی طرفدار بازگشت نظام شاهنشاهی، به سبب بهره‌مندی از امکانات رسانه‌ای در تبلیغاتی عظیم، از امکان بیشتری برای معرفی و نمایش خود برای عموم جامعه بهره‌مند بودند. پروژه‌ی سیاسی این جریانات، جز در رابطه با جابجایی نظام جمهوری اسلامی با شکلی از سلطنت (چه مشروطه و چه غیر آن)، در رابطه با بخش قابل توجهی از بحران‌های جاری ایران مسکوت است. مساله‌ی حقوق بشر، مساله‌ی تبعیض اتنیکی و مذهبی، مساله‌ی بحران اقتصادی و طبقات و مساله‌ی دموکراسی متعارف، نکات مغفول این گفتمان سیاسی بودند. «تغافل سیاسی» رویکرد اصلی این نیروها نسبت به گره‌های جامعه‌ی ایران بود. به همین دلیل هم جریان سلطنت در کوتاه مدت به نیرویی تبدیل شد که هرچند بدنه‌ی «همدل» مشخصی داشت، اما در عین حال مخالفان جدی هم داشت که حاضر بودند در مقابل تیر و ترکش جمهوری اسلامی بایستند و علیه سلطنت پهلوی شعار بدهند.

در این میان «جمهوری»، به عنوان پروژه‌ی سیاسی جاری بسیاری از جریانات و نیروهای سیاسی، در این دوره جدی‌تر و متعین‌تر از پیش طرح شد. همه‌شمولی جنبش ژینا، و مشارکت متکثرترین شکل از نیروهای سیاسی در آن، بدیلی را می‌طلبد که بتواند این تکثر را حفظ کند و از آن ظرفیتی برای دموکراسی بسازد. امری که در بدیل‌های دیگر مطرح شده میسر نیست.

با وجود توافق ضمنی جریانات سیاسی مختلف جمهوری‌خواه حول مساله‌ی «جمهوری‌خواهی» اما هنوز هم در رابطه با چیستی «جمهوری مطلوب ایران» و هم در رابطه با چگونگی نیل به آن تنوع سیاسی نظری قابل توجهی وجود دارد. راهجویی برای رفع تبعیض اتنیکی احتمالاً در صدر تنوع سیاسی-نظری این جریانات باشد، اما همچنین ساختار اقتصادی آینده، نسبت حکومت آتی با سکولاریسم، «براندازی، تحول‌طلبی و یا اصلاح‌طلبی» به عنوان مشی سیاسی، و ساختار قدرت آینده، از دیگر موارد تنوع نظر در میان نیروهای جمهوری‌خواه هستند. تنوعی که در بستر گفتگو و رقابت سیاسی دموکراتیک می‌تواند زمینه‌ساز دموکراسی آینده برای ایران نیز باشد.

در این شماره‌ی مَرُوا، و در ادامه‌ی توجه به موضوع جنبش «زن، زندگی، آزادی» قصد داریم «جمهوری» به مثابه‌ی یک بدیل را در پرتوی این جنبش دقیق‌تر بررسی کنیم، ظرفیت‌های سیاسی و اجتماعی آن را کنکاش کنیم و دست کم فتح بایی در بحث جمهوری‌خواهی و نیروهای اپوزیسیون داشته باشیم.

در این شماره در نوزده مقاله از صاحب‌نظران از زوایای مختلفی به مساله‌ی «جمهوری» در ایران پرداخته‌اند. جمهوری‌خواهی به مثابه‌ی یک فهم سیاسی در مسیر تطور در سپهر سیاسی، هنوز زوایای متعددی برای گفتگو و بازاندیشی دارد. مَرُوا در شماره‌های آتی خود نیز به شکل مداوم به این زوایا خواهد پرداخت.

مید اقدمی و علی صمد

سپتامبر ۳۲۰۲

جمهوری، شرط لازم دموکراسی آینده‌ی ایران دکتر کاظم کردوانی



درآمد

در صدوپنجاه کشور دنیا نظام «جمهوری» برقرار است؛ با ساختارها و شیوه‌های گوناگون حکومت‌داری. جمهوری‌هایی چون فرانسه که یک پارچه (unitaire) هستند، جمهوری‌هایی چون آلمان و ایالات متحده که از ایالت‌ها تشکیل شده و فدرال هستند (با تفاوت‌های بسیار زیاد چه در قدرت ایالت‌ها و چه در رابطه‌های قانونی ایالت‌ها با دولت فدرال)، یا فدراسیون روسیه که از ۲۱ جمهوری تشکیل شده است. یا دولت سوئیس که نظام سیاسی آن دولت فدرال است با سه سطح سیاسی: کنفدراسیون، کانتون‌ها، کمون‌ها که ۲۶ دولت (کانتون‌ها) بخشی از حاکمیت خود را به دولت فدرال واگذار کرده اند. یا جمهوری هند، بزرگ‌ترین دموکراسی در جهان، که براساس تاریخ و سنت تاریخی‌شان شکل گرفته است و حکومتی فدرال است متشکل از ۲۸ دولت و هفت منطقه با دموکراسی پارلمانی الهام‌گرفته از نمونه‌ی انگلستان. هم‌چنین برخی کشورها که از صفت یا پسوند استفاده می‌کنند، مثل جمهوری خلقی چین، جمهوری خلقی و دموکراتیک کره، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری سوسیالیستی ویتنام.

جمهوری و جمهوری خواهی در نظر

جمهوری خواهی افق نظری و فلسفی‌بی دارد که در دیگر شکل‌های ایده‌های بزرگ سیاسی در خصوص حکومت نمی‌توان یافت.

واژه‌ی جمهوری از کلمه‌ی لاتین *res publica* می‌آید به معنای «موضوع عمومی یا همگانی». اداره‌ی «سپته» (شهر) کاری است جمعی و نه خصوصی. از لحاظ تاریخی نمی‌توان تنها یک معنا از واژه‌ی «جمهوری» ارائه کرد. چون معنا و واقعیت آن طی روند تاریخ بسیار تحول یافته است اما، امروز چه در نظریه و چه در واقعیت جمهوری‌های پیش‌رفته‌ی جهان، در دموکراسی‌های «واقعا موجود»، حکومت «جمهوری» معنای واقعی یافته است که دست‌کم می‌توان این مشخصه‌ها را به عنوان مشخصه‌های کلی جمهوری بیان کرد:

یک، مقام رئیس حکومت موروثی نیست؛ برخلاف سلطنت یا امپراتوری.

دو، در جمهوری قدرت همگانی در اختیار و در زیر قانون قرار گرفته است. و نه هر قانونی (چون امروز حتی حکومت اسلامی ایران هم دارای قانون است) بلکه قانونی که نظریه‌پردازان بزرگ طی چند قرن پایه‌های اساسی آن را آرام آرام روشن کرده اند و در جمهوری‌های واقعی تبلور یافته است، یعنی حکومت‌هایی که براساس «قانون حق مدار» (*État*)

de droit یا Rule of law) استوار گشته اند.

سه، در جمهوری برای منافع مردم عمل می‌شود و مردم یا ملت در آن فرمان‌روا (sovereign) هستند و دارای حاکمیت (sovereignty) است.

چهار، در جمهوری تنها منشأ قدرت مردم هستند. و افزون بر آن که مردم منشأ قدرت اند و همه‌ی قوه‌های مملکت از مردم ناشی می‌شود، نه از آن آسمان ناشناخته‌ی دست‌نیافتنی خبری هست و نه از یک موهبت الهی موهوم، چون حکومت دینی یا حکومت سلطنتی.

پنج، امر نمایندگی یکی از اساسی‌ترین مفاهیم جمهوری است که در آن مردم براساس یک توافق بر روی حقوق و اشتراک منافع دورهم جمع شده اند.

شش، جمهوری براساس تفکیک قوا و تقسیم قدرت و غیرشخصی کردن قدرت استوار است.

هفت، در جمهوری خودمختاری سوژه یا شهروند و آزادی فرد تأمین شده است. و هر فرد «شهروند» است و دارای حقوق برابر چه در قانون و چه در برابر قانون است.

هشت، همواره تفاوتی مهم میان امپراتوری‌ها و حکومت‌های سلطنتی و حکومت‌های دینی با جمهوری وجود دارد. در بطن فلسفه‌ی وجودی امپراتوری‌ها و حکومت‌های سلطنتی و دینی عنصر نفی زمان نهفته است. نه برای حکومت امپراتوری، نه برای حکومت سلطنتی، نه برای حکومت دینی زمان مطرح نیست. حال آنکه در جمهوری، زمان با تمام قد و قواره و وزن خود وجود دارد. جمهوری یعنی در ارتباط، یعنی همراه بودن با زمان.

نه، برخلاف جمهوری در دو نوع حکومتی که ما تا به امروز داشته‌ایم، یعنی حکومت سلطنتی و حکومت ولایت فقیه، هر دو حکومت در بطن خود جوهر مشترک دیگری نیز دارند: آن هم یک نوع «بیعت» است. البته «بیعت» همیشگی و فسخ‌ناشدنی یا غیرقابل فسخ. همان‌طور که در اصل یک‌صد و هفتاد و هفتم قانون اساسی «جمهوری اسلامی» آمده است که «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدائی کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره کشور با تکیه به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است»، در حکومت سلطنتی نیز اصل بر «تغییرناپذیر» بودن حکومت است. یک‌بار که شما سلطنت را قبول کردید، این سلطنت هم همان‌طور که در اصل سی و ششم متمم قانون اساسی پیشین آمده است «تسلا بعد نسل برقرار خواهد بود». یعنی شما یک‌بار برای همیشه پذیرفته اید که این نوع حکومت برای همیشه وجود دارد و شما نمی‌توانید این اصل و این جوهر را کنار بگذارید.

از نگاه ریشه‌شناسی تاریخی نزدیکی فراوانی میان دو دانش‌واژه‌ی (re-) (me) جمهوری و دموکراسی وجود دارد. جمهوری، *res publica*، چیز یا امر عمومی است و دموکراسی، *Demos kratos*، یعنی قدرت مردم. بازهم از لحاظ تاریخی دموکراسی فرد را مطرح می‌کند و باتکیه بر ویژگی‌های آن جامعه را تشکیل می‌دهد، حال آنکه جمهوری «منافع عمومی» را پیش از فرد و ویژگی‌های آن قرار می‌دهد. آن چه در تمام تعاریف از جمهوری کم‌وبیش مشترک است تأیید مفهوم حق یا حقوق است نه به معنای منافع فردی بلکه به‌طور اساسی و پیش از هر چیز یک دارایی (*bien*) مشترک یا عمومی است یک *res publica*. از نگاه دموکراسی، خوب یا ثروت هر کس، خوب یا ثروت همه است، حال آن‌که برای جمهوری این «خوب یا ثروت» همه است که «خوب یا ثروت» هر کس می‌شود. اما، در عمل این دو مفهوم متضاد نیستند. از همین روست که مشاهده می‌کنیم بسیاری از جمهوری‌ها دموکراسی هستند و می‌کوشند منافع عمومی را پیش از هر چیز در نظر گیرند، بی‌آنکه منافع شخصی و فردی یا فردیت فرد را از بین ببرند.

سوم اعلام می‌شود که همراه بود با آزادی بیان و لائیسیتته و آموزش توده‌های مردم و یک میهن‌دوستی قوی جمهوری خواهانه. درحقیقت، جمهوری فرانسه یکی از قدیمی‌ترین نظام جمهوری در جهان است. در چرایی این که چرا فرانسوی‌ها موفق نشدند یک نظام مشروطه سلطنتی چون انگلستان برقرار کنند بسیاری به این موضوع اشاره می‌کنند که در فرانسه لیبرالیسم در مجموع بدون سنت و بدون ریشه‌های ساختاری بوده است.^۱

بعد از انقلاب فرانسه جمهوری خیلی روشن به معنای حاکمیت مردم است، شکل خاصی از قدرت سیاسی در برابر سلطنت و کشیش‌سالاری و دین‌سالاری.

ایران و سه بدیل حکومتی: حکومت اسلامی، حکومت سلطنتی، جمهوری

یک، حکومت اسلامی و سقط جنین مفهوم جمهوریت

با انقلاب ۵۷ یکی از دیرپاترین نظام‌های سیاسی در جهان و ایران فروریخت تا به‌ظاهر امر بدیل آن جمهور مردم شکل بگیرد. اما، از روز نخست «جمهوری» و «جمهوریت» در قربان‌گاه حکومت اسلامی «ولایت فقیه» قربانی شد. اگر در حال‌وهوای آن زمان که همراه بود با برآمدن نیروهای چندگانه‌ی سیاسی و اجتماعی «جمهوری‌خواه» توش رویارویی آشکار با این مفهوم را نداشتند و از سر اجبار «نام» را پذیرفتند اما، آن را چنان در سیاه‌چال یکی از تاریک‌ترین گوشه‌های تاریخ به بند کشیدند که نه نشانی از «جمهوریت» باقی بماند و نه کورسویی از امید: «ولایت امر و امامت امت» ... که تا ظهور ... اصل «تغییرناپذیر» باقی می‌ماند! و ملت ایران تبدیل شد به امت اسلامی. انقلاب مشروطیت مرحله‌ی شکل گرفتن «ملت» به معنای مدرن آن بود و خارج شدن مردم ایران از مفهوم رعیت. برای نخستین بار در تاریخ، مردم ایران از مفهوم «رعیت» رهایی یافتند و تبدیل شدند به «ملت». حتی در آخرین کوشش‌های نافرجام مظفرالدین شاه برای فرونشاندن نهضت مشروطیت (پیش از این که مجبور شود فرمان تشکیل مجلس را صادر کند که به نادرستی به فرمان مشروطیت معروف شده است)، در فرمانی که خطاب به عین‌الدوله، صدراعظم، برای «عدالت‌خانه دولتی» (به جای «مجلس ملی») صادر کرد سخن از «رعیت» (به جای «ملت») کرد و نوشت: «جناب اشرف صدراعظم، چنان که مکرر این نیت خودمان را اظهار نموده ایم ترتیب و تأسیس عدالت‌خانه دولتی برای اجرای شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است و این است که بالصرحه مقرر می‌فرماییم برای اجرای این نیت مقدس، قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلا دایر شود، بر وجهی که میان هیچ‌یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود». اما، مجلس ملی مشروطیت در مقام «نماینده‌ی ملت» نهاد سلطنت را زمینی کرد و مردم را منشأ قدرت دانست. اما، در حکومتی که زیر پرچم ولایت فقیه تشکیل شد، غایب بزرگ «ملت ایران» است. به‌دیده‌ی حکومت و قانون اساسی آن «ملت ایران» تبدیل شده است به «ملت اسلام» و ایرانیان شده اند «امت» و امام هست که بر این امت حکومت می‌کند.

درحقیقت با پذیرفتن اجباری نام جمهوری مفهوم آن را سقط کردند. در حکومتی که اساس آن ولایت فقیه است، حق و حقوق مردم (اگر «حق و حقوقی» داشته باشند!) زیر عبای ولایت فقیه، نماینده‌ی از جمله:

۱ Maurice Agulhon, 1848 ou l'apprentissage de la République, Éditions du Seuil, 2002, p.13

۲ برای شرح کامل این موضوع و متمم قانون اساسی مشروطیت به این مقاله رجوع کنید: کاظم کردوانی، سرنوشت اندیشه‌ی سکولار در «متمم قانون اساسی» مشروطیت، سپهر اندیشه، شماره‌ی سوم و چهارم، اسفند ۱۴۰۱

ازهمین‌روست که دو دانش‌واژه‌ی جمهوری و دموکراسی در کار بسیاری حتا مورخان مترادف گرفته می‌شود.

فرانسه و چگونگی شکل‌گیری جمهوری عصر مدرن

از آن‌جا که فرانسه دارای یکی از دیرپاترین جمهوری جهان و یکی از نمونه‌های موفق حکومت جمهوری است (بر روی «یکی» تأکید می‌کنیم زیرا امروز ما در جهان شاهد نمونه‌های درخشان حکومت‌های جمهوری چون آلمان و ایالات متحده آمریکا و ... نیز هستیم) درنگ کوتاهی می‌کنیم در چگونگی شکل‌گیری «جمهوری» در فرانسه.

در انقلاب کبیر ۱۷۸۹ فرانسه هیچ برنامه‌ی ازپیش آماده‌شده‌ای برای سرنگونی سلطنت و جای‌گزینی آن با جمهوری وجود نداشت. بلکه تنها می‌خواستند امتیازهای شاه مستبد دارای حقوق خدایی (لویی شانزدهم) و کلیسای کاتولیک را محدود کنند و یک صد قدرت شبیه انگلستان به‌وجود بیاورند. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در سال ۱۷۸۹ تصویب شد. اما، لویی شانزدهم به‌هیچ‌روی نمی‌خواست از امتیازهای خود دست بکشد. در سال ۱۷۹۲ از پاریس فرار کرد که به خارج برود تا بتواند یک ضدانقلاب را سازماندهی کند که موفق نشد. انقلابی‌ها نگاه‌داری‌شاهی که به انقلاب و ملت خیانت می‌کند درست ندانستند و در نتیجه نخستین «جمهوری» را اعلام می‌کنند. همه‌چیز تجربی است و درهم‌برهم. نخستین جمهوری ۱۲ سال طول می‌کشد و از سه دوره تشکیل می‌شود: یک *la convention nationale* که لویی شانزده را اعدام می‌کند و دوره‌ی ترور است. دو، دوره‌ی *Directoire* است که با کودتای ۱۸ برومر ناپلئون تمام می‌شود. و سه، *le Con-sulat* است که پایان نخستین جمهوری است و برقرار شدن نخستین امپراتوری در سال ۱۸۰۴. چند دهه‌ی بعد فرانسه بدون جمهوری است و نخستین امپراتوری با ناپلئون شکل می‌گیرد. بعد، برقراری دوباره‌ی سلطنت است که با نام *Restauration* معروف است که دو برادر لویی شانزدهم، لویی هجدهم و شارل دهم، سلطنت می‌کنند.

شارل دهم و وزیر نامحبوب‌اش، پرنس پولینیاک (*Polignac*) دست‌آوردهای انقلاب را به چالش می‌کشند. اپوزیسیون لیبرال، که اکثریت آن‌ها سلطنت‌طلب اند، جای‌گزینی او را با دوک لویی - فیلیپ دورلئان (ارولئان) تدارک می‌بینند. در اجلاس پارلمان در تاریخ ۲ مارس ۱۸۳۰ شارل دهم تهدید می‌کند که شدت عمل به خرج خواهد داد. نمایندگان با «خطاب ۲۲۱» از هم‌کاری سربازمی‌زنند. شاه چهار فرمان (*ordonnance*) در «مونیتور» منتشر می‌کند که هدف‌اش از بین بردن آزادی مطبوعات است و تغییر قانون انتخابات؛ که درحقیقت تجاوز به قانون اساسی است. در این جاست که دومین انقلاب فرانسه (انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰) شکل می‌گیرد. در سه روزی که معروف شده است به «سه افتخارآمیز» (*Trois Glorieuses*)، ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ ژوئیه، در پایتخت پاریسی‌ها سنگربندی می‌کنند و با نیروهای ارتش می‌جنگند. سلسله‌ی بوربون‌ها سرنگون می‌شود. اما، لویی فیلیپ به‌عنوان شاه فرانسه حفظ می‌شود. در سال ۱۹۴۸ است که بعد از ۴۴ سال بدون جمهوری بازهم یک انقلاب انجام می‌گیرد و این بار تقریباً بدون خونریزی به سلطنت پایان داده می‌شود و جمهوری دوم متولد می‌شود. و در این سال لویی ناپلئون برادرزاده‌ی ناپلئون بناپارت به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور فرانسه انتخاب می‌شود. جمهوری دوم از این نظر که بدون خونریزی و ترور برقرار شد مهم است و در حافظه‌ی مردم مانده است. این جمهوری است که به‌صورت قانونی برده‌داری را لغو و رأی‌گیری همگانی (*le suffrage universel*) را تصویب کرد هرچند که هنوز منحصر بود به مردان. اما، بناپارت، بناپارت است و کودتا تبدیل به رسم خانوادگی شده است؛ در سال ۱۹۵۱ دست به کودتا می‌زند و از سال ۱۹۵۲ دومین امپراتوری را اعلام می‌کند.

در سال ۱۸۷۰ امپراتوری دوم، لویی ناپلئون، به‌علت شکست در جنگ با آلمان و واگذاری منطقه‌ی آلزاس و لورن به آلمان، خاتمه یافت. و در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ (هشتاد و یک سال پس از انقلاب فرانسه) باردیگر نظام سیاسی فرانسه جمهوری است و سومین جمهوری به‌نام جمهوری

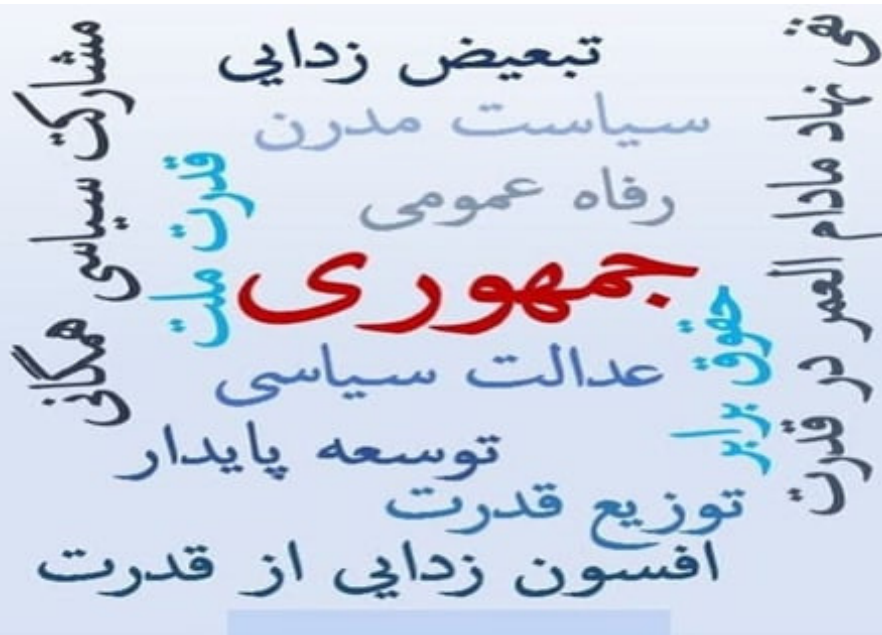
خداوند و امام زمان روی زمین، تشریح و تشریح می‌شود. در چنین حکومتی چه جای سخن گفتن از مردم و جمهوری و جمهور مردم است؟!

حکومت امروز ایران هرچیزی می‌تواند باشد جز «جمهوری».

دو، سلطنت یا جمهوری و یک مغلطه‌ی نادرست تاریخی

در طیف سلطنت‌طلبان یا درحقیقت «پهلوی‌طلبان» با دو طیف روبه‌رو هستیم. گروه نخست که امروز بیش‌از‌پیش دست‌بالا را میان آنان پیدا کرده اند و اکثریت سلطنت‌طلبان را نمایندگی می‌کنند و به‌نظر می‌آید با توافق رضا پهلوی (دست‌کم با چشم‌پوشیدن از همه‌ی افراطی‌گری‌های آنان) و هم‌دردی و هدایت مشاوران اصلی او عمل می‌کنند، افراطی‌ترین جریان راست سیاسی را تشکیل می‌دهند و قاعدتاً در آن فردای موعود سلطنت‌طلبان («فرض محال که محال نیست!») استوانه‌های «حکومت»‌شان را تشکیل می‌دهند در این سال‌ها درعمل نشان داده اند که نه‌تنها هیچ پای‌بندی به دموکراسی و پذیرفتن حق دگراندیشی ندارند که سهل است، حق حیات مخالف را هم برنمی‌تابند. کوچک‌ترین اشاره و صحبت درباره‌ی حکومت سابق یا مخالفت با آنان با بدترین دشنام‌ها و زشت‌ترین نارواترین برجسب‌ها و تهمت‌ها روبه‌رو شده و می‌شود و اینان یکی از مسئولان و پایه‌گذاران اصلی فرهنگ ناسزاگویی و رشد لومپنیسم سیاسی در صف اپوزیسیون ایران هستند. فراخوان «هم‌کاری‌شان» با دیگران (اگر مجبور به گفتن شوند) نیز همان شیوه‌ی طرفداران آیت‌الله خمینی در زمان انقلاب است. همه باهم اما، «زیر پرچم شاهزاده!» و بحث درباره‌ی حکومت بعدی پس از این حکومت، درواقع همان شعار «بحث بعد از مرگ شاه!» زمان انقلاب است. نسخه‌ی حکومت‌شان نیز که ازسوی گروهی از نظریه‌پردازان این طیف ارایه شده است در دو فصل کلی به‌هم‌پیوسته شکل گرفته است: یکی، در آن زمان «موعود» تا «ده سال خبری

۳ هم‌چنین نگاه کنید به: کاظم کردوانی، در ضرورت رهاشدن جمهوری و جمهوریت اثر بندهای تودرتو، نشریه «میهن»، شماره‌ی ۳۲، ۱۹ بهمن ۱۳۹۸ برابر با ۸ فوریه ۲۰۲۰



(هرچندکه اینان نیز طرفدار بازگشت سلطنت به خاندان پهلوی اند) همواره در اقلیت بوده اند و امروز بیش از هر زمان دیگری. درحقیقت زمانی که رضا پهلوی به‌جای شفاف عمل کردن و بیان روشن این‌که خواهان حکومت سلطنتی است و برای رسیدن به آن فعالیت می‌کند، در مرز سلطنت و جمهوری می‌ایستاد و در مرز بی‌مرزی و بی‌تفاوتی درباره‌ی آینده‌ی خود یک نوع زمینه‌سازی «نرم» برای خنثی کردن حساسیت‌ها و بی‌رمق کردن دغدغه‌های اساسی کنشگران سیاسی و رسیدن به مقصود و پنهان کردن هدف نهایی تا «زمان مقرر» فرضی خود را دنبال می‌کرد و در بیان (نه درواقعیت امر) شکل حکومت آینده‌ی ایران را مهم نمی‌دانست و از طرح آشکار خواست سلطنت‌شانه خالی می‌کرد (حتی سخن از جمهوری می‌گفت) و از پرسش‌های «ملال‌انگیز» کناره می‌گرفت، این گروه از سلطنت‌طلبان می‌توانستند از طیف اصلی خود امیدهایی داشته باشند اما، حال که سلطنت‌طلبان و مشاوران اصلی رضا پهلوی آشکارا به «جاوید شاه» و «صلی‌علی‌محمد، آل پهلوی خوش آمد» و «رهبر ما پهلویه، هرکه نگه اجنبیه» و «زن، زندگی، پهلوی» و هشتم «هن یک ساواکی هستم» رسیده اند، بیش از گذشته به حاشیه رانده شده اند.

اما، سلطنت‌طلبی این گروه توجیه نظری‌یی دارد که با توجیه‌تئوریک گروهی از جمهوری‌خواهان طرفدار سلطنت یا طرفدار هم‌کاری با سلطنت‌طلبان اگر نگوییم یکی است دست‌کم هم‌خوانی بسیار دارد. هسته‌ی مرکزی این توجیه نظری چیزی جز یک گزاره‌ی به‌ظاهر

از مجلس، پجلس و فعال شدن چپی و لیبرال و مجاهد و ... و حزب‌بازی و ... نخواهد بود. و دیگری تکرار همان نسخه‌ی دو بار آزمایش‌شده‌ی زمان رضا شاه و محمدرضاشاه است؛ «دیکتاتور مصلح». نیروهای سلطنت‌طلب هیچ‌گاه از خود نپرسیدند که چرا از درون پنجاه و چند سال مدرنیزاسیون دو شاه پهلوی حکومت آخوندی ولایت فقیه سربرآورد؟ و آن‌گاه که دربرابر این پرسش مهم ازسوی دیگران قرار می‌گیرند یا با ناسزا و تهمت پاسخ می‌دهند یا دست به دامان تئوری توطئه می‌شوند و با هزارویک من سریشم ناچسب می‌کوشند گریبان خود را از این پرسش مهم رها کنند. تا بازهم در نظر به‌دنبال نظریه‌ای بروند که به آشکارترین شکل خود ازسوی روشنفکران برجسته‌ای چون علی‌اکبر داور مطرح شد^۴ و در حکومت رضا شاه تبلور عینی خود را یافت که محمدرضا شاه (با تفاوت‌های آشکار در عرصه‌ی سیاست‌های مذهبی) آن را ادامه داد. این قلم نه دستاوردهای مدرنیزاسیون دوران رضا شاه و محمدرضا شاه را نادیده می‌گیرد و نه می‌خواهد آن‌ها را ناچیز بشمارد اما، از استبداد رأی و نظر سلطنت‌طلبان در شگفت است! زیرا با حاکم شدن حکومت اسلامی ولایت فقیه ناکارآمدی و زیان‌های مدرنیزاسیون آمرانه و سرکوب‌گرانه برای هر انسانی که با خرد سروکار داشته باشد، در همان سطح متعارفی که می‌شود انتظار داشت، باید آشکار شده باشد.

طیف دوم سلطنت‌طلبان که بیش‌تر مایل اند خود را «مشروطه‌خواه» معرفی کنند

۴ هم‌چنین رجوع کنید به مقاله‌های علی‌اکبر داور درباره‌ی «استبداد منور»

انگلستان تحمیل شد که اساس سلطنت قانونی را پایه‌ریزی کرد و آزادی بیان و جدل در پارلمان را به رسمیت شناخت. به سابقه‌ی دیرینه‌ی پارلمان در انگلستان توجه فرمایید. در این جا نمی‌خواهیم که به کل تاریخ پارلمان در انگلستان و روند تکاملی آن بپردازیم، بیرون از حوصله‌ی این گفت‌وگوست اما، تنها اشاره کنیم که در دهه‌ی ۱۲۴۰ میلادی است که نخستین بار واژه‌ی «پارلمان» برای «شورای بزرگ» مطرح می‌شود. چنین تاریخ و چنین سلطنتی چه اشتراکی با سابقه‌ی تاریخی دور و نزدیک سلطنت در ایران دارد که بتوان براساس آن حکومت سلطنتی را توجیه کرد؟!

این شاه مفروض ایران (در پهنه‌ی نظر فرضی محال هم پذیرفتنی است) یک مرجع تاریخی بسیار نزدیک دارد (تاریخ سلطنت در ایران را کنار بگذاریم) که به آن رجوع خواهد کرد، سلطنت دو پادشاه پهلوی. در این مرجع هرچیز بتوان یافت در آن دموکراسی نمی‌توان جست. تنها به چگونگی شکل‌گیری مجلس، یکی از مهم‌ترین نمادهای دموکراسی و نمایندگی مردم، در زمان سلطنت دو شاه پهلوی مختصر نگاهی بیاندازیم.

در دوره‌ی رضا شاه، چیزی به نام مجلس و انتخابات مجلس به معنایی که انقلاب مشروطیت و قانون اساسی حاصل از آن می‌فهمید و به مفهومی که ما درک می‌کنیم، وجود خارجی نداشت. چه در دورانی که وزارت دربار پهلوی وجود داشت (که عبدالحسین تیمور تاش وزیر و مرد مقتدر و توانای آن دوران سکان‌دار آن بود) و چه در دورانی که در نبود وزارت دربار، وزارت داخله اجرای فرمان‌های شاه را به عهده داشت؛ انتخابات مجلس و تعیین وکلا براساس «منویات» شخص اول مملکت صورت می‌گرفت و احدی را یارای مخالفت با شاه نبود. نمایندگان مجلس، امربرهای مطیع شاه بودند و هیچ نماینده‌ای در مخیله‌اش هم خطور نمی‌کرد که در سیاست «دخاله کند». تاریخ ایران در این عرصه آن‌چنان روشن است که هیچ مورخ و روشن‌فکر و اهل سیاستی نه دیروز وجود داشته است و نه امروز وجود دارد که بتواند درباب آزادی و آزادی انتخاب و انتخابات در دوره‌ی رضا شاه سخنی بگوید. باین‌همه، بی‌مناسبت نمی‌دانیم که چند جمله‌ای از یک سند تاریخی را نقل کنیم که آیینی‌تمام‌نمای نگاه و درک رضا شاه و دستگاه زیر فرمان‌اش به انتخابات و مجلس بود. در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۰۹، تیمورتاش، وزیر دربار، طی بخش‌نامه‌ی

این اختیارات کم باشد (که تاریخ ما گواهی می‌دهد که در چرخه‌ی خود به این «کم» روزبه‌روز چنان افزوده می‌شود تا به «کل» و «همه»‌ی قدرت برسد).

دودیگر، به‌دنبال طرح همین موضوع «شکل مهم نیست، اصل محتواست»، بی‌درنگ نمونه‌ای تاریخی چاشنی آن می‌شود و مثال مملکت انگلستان مطرح می‌گردد و آن را با جمهوری‌هایی که به شکل دیکتاتوری اداره می‌شوند مقایسه می‌کنند و می‌گویند انگلستان هم سلطنتی است، سوئد هم سلطنتی است، نروژ هم و ... از خیلی جمهوری‌های در دنیای سوم و ... دموکراتیک‌تر و آزادتر و موفق‌تر اند. اما، در این «قیاس مع‌الفارق»، یعنی مقایسه‌ی دو چیز بدون وجه اشتراک مناسب، همه‌ی تفاوت‌های تاریخی و نوع شکل‌گیری سلطنت در این کشورها با کشور ما را کاملاً نادیده می‌گیرند. گذشته از این واقعیت که در گذشته حکومت کشورهای اروپایی به شکل‌های سلطنتی یا امپراتوری بوده است و امروز از آن تعداد بسیار کم هستند کشورهایی که حکومت پادشاهی دارند و آنانی که باقی ماندند با پذیرفتن بخشی از «جمهوریت» توانستند دوام بیاورند. حال، نمونه‌ی انگلستان را در نظر بگیریم.

در انگلستان، زمانی که چارلز اول در سال ۱۶۲۵ (نزدیک به چهارصد سال پیش) به سلطنت رسید و براساس اعتقادی که به سلطنت مطلقه داشت مجلس را نادیده گرفت و از در مخالفت با مجلس درآمد. و پیش‌نهاد مجلس برای سلطنت مشروطه را نپذیرفت و کار به جنگ داخلی کشیده شد و شکست خورد، در سال ۱۶۴۹ اعدام شد. او تنها شاهی بود که در انگلستان اعدام شد، چون طرفدار سلطنت مطلقه بود و مخالف مجلس و اختیارات آن. در انگلستان از سال ۱۲۱۵ میلادی یعنی بیش از هشت قرن پیش در «منشور کبیر یا Magna Carta» محدود شدن قدرت پادشاه پذیرفته شد. ازجمله در ماده‌ی ۳۹ آن تصریح شده است که «هیچ انسان آزادی نمی‌تواند به‌هیچ‌وجه بازداشت، زندانی، محروم از دارایی‌های خود تبعید، نابود شود مگر براساس یک‌قضاوت قانونی در راستای اجرای قانون این کشور.» و بدین‌ترتیب بر الویت قانون بر قدرت خودکامه تصریح شده است. این منشور یکی از دستاوردهای تاریخی علیه استبداد پادشاهی است، در هشت‌صد سال پیش! در انگلستان در سال ۱۶۸۹، یعنی بیش از سیصد سال پیش، «منشور حقوق» (یا Bill of Rights) به پادشاهان

مردم‌پسند و درست نیست: مهم محتوای حکومت است، شکل مهم نیست. نمونه: سلطنت در انگلستان، جمهوری در آفریقا!

این که گفته می‌شود مهم محتوای حکومت است، موضوع مشاجره نیست. ما جمهوری‌خواهان نیز طرفدار هر نوع جمهوری‌یی نمی‌توانیم باشیم. در جهان امروز ما هم جمهوری استبدادی و دیکتاتوری و موروثی وجود دارد و هم جمهوری‌هایی که بر دموکراسی استوار هستند. و ما نمی‌توانیم جمهوری‌یی بدون حاکم بودن اصل‌های شناخته‌شده‌ی دموکراسی بپذیریم. اما، این سخن که شکل حکومت را مهم نمی‌داند به‌کلی به بی‌راهه می‌رود.

شکل حکومتی نه‌تنها موضوعی فرعی و به‌اصطلاح «شکلی» نیست، بلکه رابطه‌ای بسیار تنگاتنگ با محتوا دارد. از همین حکومت فعلی ایران بی‌اغازیم: آیا می‌توان گفت که شکل حکومت مهم نیست، مهم محتوای آن است و در چهارچوب حکومت دینی هم می‌توان تغییرات و اصلاحاتی انجام داد تا به دموکراسی دست یابیم؟ حرفی که سخن بسیاری از اصطلاح‌طلبان حکومتی است. «شکل» حکومت در تعیین «محتوا»‌ی آن بسیار اساسی است. به‌محض آن که شکلی، ظرفی برای حکومتی تعیین و تعریف می‌شود، آن شکل و آن ظرف، محتوای معین و مشخصی را در خود جای می‌دهد و ضرورت‌های خاص خود را هم دارد. کمی دقیق شویم. به‌محض این که موضوع حکومت سلطنتی مطرح می‌شود ساختار خاص آن شکل می‌گیرد. نخستین موضوع این است که کسی باید «شاه» باشد و در رأس حکومت قرار بگیرد. این شاه، مادام‌العمر باید باشد. قرار هم نیست که چون افسانه‌های گذشته‌ی ایران مردم در میدانی جمع شوند و کیبوتری به هوا پرواز داده شود تا بر سر هر که نشست، «شاه» شود. این «شاه» امروز مدعی نام و نشان دار دارد. و این شاهی باید موروثی باشد و از نگاه نظری تا ابد هم باید در خانواده‌ی او جاری باشد. یعنی صرف داشتن یک‌نام خانوادگی و یک «ژن» خاص، فرمان‌روایی نسل‌درنسل بعد را ضمانت می‌کند. یعنی در مملکت تنها یک‌نفر و یک‌خانواده، به‌دلیل «خونی» برتر از همه‌ی مردمان ایران قرار می‌گیرند! به‌دنبال آن و به‌ناگزیر این شاه باید حق و حقوقی هم داشته باشد! حتماً باید دارای اختیاراتی هم باشد، هرچند

محرمانه ای^۵ به «حکام ایالات سراسر کشور» در خصوص نحوه برگزاری انتخابات دوره هفتم مجلس، از جمله چنین حکم می‌کند:

«حکام ایالات شمال و شرق و غرب و جنوب، در تعقیب دستور صادره از مقام ریاست وزراء و وزارت جلیله داخله، طبق اوامر ملوکانه، در قسمت انتخابات دوره ۸ و انتخاب نماینده جهت مجلس شورای ملی لزوماً اعلام می‌دارد طبق صورتی که ارسال گردیده است باید جدیدت لازمه به عمل آید که این اشخاص جهت مجلس انتخاب شوند. اعلیحضرت اقدس شهریارى علاقمند هستند که باید اشخاص مفضلۀ المندرجه در صورت لف، باید به هر قیمتی باشد انتخاب شوند. در صورتی که اندک تعللی در اجرای اوامر صادره بشود، مقصر بدیهی است مورد بی‌میلی اعلیحضرت واقع خواهد شد. با رعایت مواد مشروحه ذیل، راپرت جلسات خودتان را به وزارت دربار ارسال دارید.

۱ - در صورتی که جهت انجام این مأموریت را ندارید، از تاریخ ملاحظه حکم تا ۸۴ ساعت از خدمت استعفا دهید.

۲ - اشخاصی که باعث نکث^۶ و بعلاوه در صدد هستند که نماینده به میل خودشان انتخاب کنند، از عملیات آنها جلوگیری به عمل آورید. در صورتی که به مخالفت خودشان باقی هستند فوراً آنها را تبعید نمایید. / ... /

۸ - در کلیه قضایا طبق امر همایونی باید با مشورت اداره قشونی حوزه حکومتی خودتان اقدام شود [و] با مشورت هم امر انتخابات خاتمه یابد.

۹ - در صورتی که اشخاص میل به وکالت داشته باشند، باید آنها را قبلاً نصیحت و بعداً تهدید، در صورتی که به جلسات خودشان ادامه دهند، راپرت دهید تا تبعید شوند. / ... /

۳۱ - بدیهی است در صورتی که کاملاً معلوم شد که موفقیت کامل حاصل نکرده اید، البته اقدام دیگری در صندوق آراء خواهد شد، ولی این موضوع بعداً در صورت عدم موفقیت انجام خواهد شد.

تیمورتاش^۸

حتا نمایندگانی که با این زمینه‌سازی‌ها «انتخاب» می‌شدند، در دایره‌ی موضوع‌های نه‌چندان مرتبط با امر مستقیم مشارکت سیاسی نیز اراده‌ای نداشتند. در یکی از دوره‌های مجلس که حاج محتشم السلطنه (میرزا حسن اسفندیاری)^۹ ریاست آن را به حسن اسفندیاری، ملقب به محتشم

السلطنه (۱۲۸۳ق - ۱۳۲۳ ش)، از خاندانی قدیمی برخاسته بود. جدش منشی مخصوص عباس میرزا



از نمایندگان مجلس به یک سنت سیاسی تبدیل شد و بارها به اجرا درآمد. امری که به‌گونه‌ای دیگر در دوره‌ی ششم «مجلس شورای اسلامی» به وقوع پیوست و تا به زندان افکنده شدن نماینده‌ای به دلیل اظهارنظر در صحن مجلس نیز انجامید^{۱۰}.

«در فاصله‌ی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا آخرین روزهای تیر ۱۳۴۱ (استعفای علی امینی از مقام نخست وزیری) پس از سرکوب کلیه‌ی سازمان‌های سیاسی چون حزب توده و جبهه ملی و اعدام‌ها و به زندان افکندن‌ها، صحنه‌ی سیاسی ایران با جذرومدهای فراوانی روبه‌رو بود، از آن جمله اند: لغو انتخابات دوره‌ی نخست وزیری دکتر اقبال (فرودین ۱۳۳۶ - شهریور ۱۳۳۹) و بعد لغو انتخابات دوران نخست‌وزیری جعفر شریف امامی (۹ شهریور ۱۳۳۹ - ۱۴ اردی بهشت ۱۳۴۰) و سربرآوردن جنبش دانش آموزی و جنبش معلمین و سپس پذیرش اصلاحات از سوی شاه زیر فشار شدید آمریکایی‌ها و برسر کار آمدن دولت دکتر علی امینی و گشوده شدن نسبی فضای سیاسی و به میدان آمدن دوباره‌ی جبهه ملی و ...

با نخست وزیری اسدالله علم (تیر ماه ۱۳۴۱) دوران جدیدی از سلطه‌ی قدرت شاه آغاز می‌شود. دوران جدیدی که اقتدار شاه با سرکوب همه‌ی مخالفان و خانه‌نشین کردن کلیه‌ی شخصیت‌های مستقل و منتقد (حتا وفادار به سلطنت) و با تکیه به سه برابر شدن پول نفت، در سال‌های ۵۰ به اوج خود می‌رسد و «کمال» این اوج، تشکیل حزب «رستاخیز» است و دست‌اندازی‌های گسترده و بی‌دروپیکر شاه است به تمام ساحت‌های زندگی در ایران که به تبع آن مجلس نیز طابق النعل بالنعل بر اساس «منویات» و خواسته‌های فردی شاه شکل می‌گیرد. شاید بهترین نمونه و مستندترین آن، کلام خود شاه باشد در مصاحبه‌اش با سرگزارش گر «راديو-

عهده داشت، به هنگام طرح لایحه‌ی انحصار دخانیات، گویا چند نماینده مختصر اماوگرها و چندوچونی کرده بودند، این موضوع را به رضا شاه اطلاع می‌دهند که بسیار متغیر می‌شود و به رئیس مجلس که او را «حاجی» خطاب می‌کرد می‌گوید: **خجالت نمی‌کشی؟ در طویله را ببندم تا خیالتان راحت شود!**

در دوران رضا شاه بود که برای نخستین بار، بنا به خواست و امر شاه، مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس سلب شد و سلب مصونیت نایب السلطنه بود. پس از صدور فرمان مشروطیت، در تنظیم نظامنامه‌ی انتخابات مجلس اول با صنیع الدوله، مخبرالسلطنه، مشیرالملک، مؤتمن‌الملک هم‌کاری کرد. با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله مخالفت کرد و به کاشان تبعید شد. اتر سال ۱۲۸۷ تا سال ۱۳۰۵ یازده بار به مقام وزارت رسید. در دوره‌های سوم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم نماینده مجلس بود. اتر دوره‌ی دهم تا دوره‌ی سیزدهم ریاست مجلس را به عهده داشت. حسین لقمانیان، نماینده‌ی همدان در دوره‌ی ششم مجلس شورای اسلامی، دستگیر شد و پس از محکوم شدن به دو سال زندان، در زندان اوین زندانی گردید. پس از آستراکسیون نمایندگان اصلاح طلب و تهدید کربوبی، رئیس مجلس، با موافقت رهبر حکومت آزاد شد. در دوره‌ای که شاهرودی ریاست قوه‌ی قضائیه را به عهده داشت، برای نخستین بار مصونیت قضایی نمایندگان هم لغو شد و نزدیک به شصت تن اتر نمایندگان به دادگاه فراخوانده شدند. در قانون اساسی جمهوری حکومت اسلامی، نمایندگان مجلس در بیان نظر در حوزه‌ی وظایف نمایندگی آزاد شناخته شده اند و تعقیب و بازداشت آنان منع شده است؛ اما، برخلاف ماده ۱۲ قانون اساسی مشروطه که نمایندگان حتا در مورد فعالیت‌های خارج حوزه‌ی وظایف نمایندگی نیز دایره‌ی مصونیت بودند و تنها با اطلاع و تصویب مجلس سلب مصونیت نماینده امکان‌پذیر بود، در قانون اساسی فعلی چنین مصونیتی برای نمایندگان وجود ندارد.

فرانس» در آن زمان. در این مصاحبه^{۱۱}، شاه درباره‌ی مجلس و انتخابات دوره‌ی «رستاخیز» چنین می‌گوید: «اما، موضوع روشن باشد، خیلی مشکل است که در برابر رفرم‌هایی که ما عرضه می‌کنیم، مخالفت کرد. نمایندگان، تنها می‌توانند واقعا درباره‌ی برخی شیوه‌ها، شاید برخی اشخاص، برخی سازمان‌ها بحث کنند، این امکان دارد. اما، شما فکر می‌کنید چه کسی می‌تواند در این کشور درباره‌ی رفرم‌ها بحث کند؟ صادقانه می‌گویم، فکر نمی‌کنم کسان زیادی وجود داشته باشند که به این فکر بیافتند. من سعی می‌کنم اطلاع کسب کنم: صدها و صدها استاد دانشگاه، تمام این مسایل را برای من مطالعه می‌کنند و هرگز اتفاق نیافتاده است که آن‌ها آمده باشند و به من گفته باشند که درباره‌ی خود رفرم‌ها بحثی شده باشد. هرگز» و آن‌گاه که مصاحبه‌کننده از شاه می‌پرسد که آیا این سخنان به‌معنای وجود نامزد و نامزدهای واحد است، شاه می‌گوید: «خیر، بر عکس: آخرین انتخابات مجلس که چند ماه پیش برگزار شد، سالم‌ترین، شرافتمندانه‌ترین انتخاباتی بود که تا به حال کشور به خود دیده است. حزب «واحد» [رستاخیز]، آن‌طور که گفته می‌شود، برای هرکسی مجلس تا پنج نامزد را [انتخاب کرده است] و به انتخاب [مردم] گذاشته است؛ در هر موردی همیشه بیش از دو نفر، و اغلب میان سه تا پنج نامزد.» درحقیقت، اگر امروز «شورای نگهبان» حکومت اسلامی میان کسانی که نامزد نمایندگی مجلس می‌شوند، صلاحیت عده‌ی زیادی را رد می‌کند و عده‌ای را می‌پذیرد؛ در آن دوران، حزب رستاخیز «زحمت» مردم و نامزدها را می‌کشید و خود از پیش و به رأی خود نامزدها را انتخاب می‌کرد! درواقع برای نخستین بار در تاریخ قانون‌گذاری و مجلس ایران، انتخابات مجلس به‌طور رسمی دو مرحله‌ای شد!

نکته‌ی آخر:

آخرین مطلب این بحث مختصر: جامعه‌ی ما به‌رغم همه‌ی گشایش‌های دموکراتیکی که در ذهن مردم به‌وجود آمده است، هنوز «استعداد» زیادی در استبدادپروری دارد. پرسیدنی است چرا در کشوری که مردم‌اش یکی از بزرگ‌ترین نهادهای تاریخی استبداد و استبدادپروری را سرنگون کردند، اندک زمانی بعد استبدادی چند برابر استبداد قبلی پا گرفت و حاکم شد و هنوز هم سخت‌جانی می‌کند؟ خودمان را در آینه ببینیم! قدرت فریبده است، هم برای کسی که در رأس حکومت می‌نشیند و هم برای مردم.

امروز، مبرم‌ترین موضوعی که در برابر مردم و نیروهای سیاسی و روشن‌فکران ایران قرار دارد تأسیس یک نظام جدید است. در این تأسیس باید در پی بنیان گذاشتن حکومتی باشیم که افزون‌بر محتوا، شکل آن کم‌ترین امکان بازآفرینی استبداد داشته باشد. به‌خصوص، استبدادی که می‌تواند از پیشینه‌ای دیرپا و کهن بهره ببرد. شعار «خدا، شاه، میهن»، شعار ملی حکومت ایران بود که تبلور عینی آن در همه‌ی زمینه‌های زندگی اجتماعی و حکومتی مردم ایران جاری بود.

نظام جمهوری مناسب‌ترین شکل دموکراسی برای آینده‌ی ایران است.

سپتامبر ۲۰۲۳

۱۱ در دورانی که شاه در اوج قدرت بود، در ماه‌های سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) در تهران و در ماه فوریه ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) در دیزین، آلیویه واژن، سرگزارشگر رادیو-فرانس، چند مصاحبه‌ی طولانی با شاه انجام داد که این مصاحبه‌ها در اکتبر سال ۱۹۷۶ به‌صورت کتابی به نام شاه، با عنوان «شیر و خورشید»، با مقدمه‌ی کوتاهی اثر خود شاه در فرانسه انتشار یافت. این گفته‌ها از صفحه‌های ۱۶۱ و ۱۶۲ این کتاب نقل شده است. مشخصات اصل فرانسوی این کتاب از این قرار است:

Mohammad Reza Pahlavi, Shah d'Iran, Le lion et le soleil, Entretiens avec Olivier Warlin (grand reporter à Radio-France), Éditions Stock, 1976

۱۲ رجوع کنید به: کاظم کردوانی، مجلس را مرحمت می‌کنند، گویا، اسفند ۱۳۹۰



جمهوری، مطلوبترین راه گذار به دموکراسی در ایران

گفتگوی امید اقدمی با دکتر مهرداد درویش پور

آزادی در داخل وهم تجربه نمایش سیاسی و سیاست نمایشی پهلویسم در خارج، بحث جمهوری خواهی را بیش از هر زمان دیگر به جای امید به اصلاح این نظام یا بازگشت به گذشته موضوعیت بخشیدن است و هم از این رو تمایل به جمهوری گسترش بیشتری یافته است. جمهوری خواهی امروز کم دافعه ترین و پرجاذبه ترین بدیل در جامعه ایران است. چه از آن رو که در رویکردهای ساختارشکنانه کم هزینه ترین آن است و تاکید جمهوری خواهان بر مسالمت جویی، اعتدال گرایی، ملجا آشتی همگانی بودن و تبعیض زدایی و مخالفتش با هر نوع امتیاز دینی و موروثی و ایدئولوژیک قائل شدن برای ساختار سیاسی، آن را قابل قبول تر ساخته است.

پرسش: اگر جمهوری خواهی بدیلی جذاب است چرا ما طی این سالها شاهد گسترش تمایل به نظام گذشته بودیم؟

پاسخ: روشن است که در شرایطی که جامعه قطبی می شود بخت نیروهای دموکراتیک و معتدل کاهش می یابد. وانگهی مردم امروز چیز چندانی از محتوای یک جمهوری مبهم نمی دانند. حال آن که به سادگی می توانند گذشته را با حال مقایسه کنند و آن را مناسب تر ببینند. همان گونه که امروز ۶۰ درصد مردم عراق در یک نظر سنجی عراق دوران صدام را بهتر از امروز می دانند. از این گذشته هنگام استیصال گذشته گرایی قوت می یابد. اما هرچه جنبش های اجتماعی در ایران قدرتمند تر شوند بخت آن که آینده نگری جایگزین گذشته گرایی شود افزایش می یابد و جمهوری خواهی می تواند از اقبال بیشتری برخوردار شود. وانگهی به رغم تنوع جمهوری

و لائیسیتته ربطی به فرهنگ ایرانی ندارد و کلیشه های غربی است، به اندازه کافی نشان دادند تاچه در در جرگه هواداران دموکراسی به شمار می روند و تا چه حد بحث سلطنت یا جمهوری در ایران امروز، تنها بحث بر سر «شکل» حکومت است. در واقع همان طور که پیشتر گفته ام، راست افراطی عکس بردان جمهوری اسلامی است و گفتمان «امنیت دولت محور» در هر دو شکل طرفداران اقتدار موروثی و دینی یکی است. حال آن که جمهوری خواهان خواستار امنیت جامعه محور هستند که در آن دموکراسی، حقوق بشر، تبعیض زدایی، توسعه و رفاه و جدایی دین و دولت از یکدیگر بهترین شکل تامین امنیت شهروندان و حفظ یکپارچگی دموکراتیک ایران است. به باور من در پی جنبش خیابانی سبز، پروسه خوش بینی به اصلاح طلبی دینی به پایان خود نزدیک شد و یک دهه بعد جامعه از آن عبور کرد. این بار اما در جنبش زن، زندگی آزادی با توجه به تجربه نوع برآمد پهلویسم در خارج از کشور، تردیدهای جدی نسبت به جدی بودن ادعاهای «پادشاهی دموکراتیک»، «مشروطه خواهی» و باور این جریان به «میزان رای مردم است» را برانگیخت. امری که زمینه های عبور از توهم بازگشت به گذشته و احیای پهلویسم همچون راه حلی برای گذار قوت بخشید. البته نزدیکی هرچه بیشتر شخص رضا پهلوی به جریان راست افراطی فرسگردی پس از بیرون آمدن او از «منشور مهسا» و همچنین همنشینی هایش با احزاب راست پوپولیست و افراطی جهانی نیز حتی دل نگرانی های جدی در میان بخشی از پایگاه لیبرال و جمهوری خواه او برانگیخت که پیش تر حتی به مسکوت گذاشتن شکل نظام آینده نیز رضایت داده بودند. بنابراین من برآنم هم تجربه جنبش زن، زندگی

با شعار «مرگ بر سه مفسد» - که از «ملا چپی مجاهد» به «اسی، مسی، مجاهد» فرا روئید- به میدان آمدند؛ یا مکرر عیله کردها و دیگر نیروهای اتنیکی تحت ستم خط و نشان کشیدند و همه آنها را تجزیه طلب خواندند؛ یا به جبهه ملی و مصدق حمله کردند و از همه بدتر حتی نسبت به موتلفان دیروزی خود در «منشور مهسا» نیز رحم نکردند. خلاصه آن که گروهی که مدعی بودند دعویشان با جمهوری خواهان تنها بر سر شکل حکومت است که آن را هم باید به رای مردم گذاشت، با برآمد جنبش زن زندگی آزادی که آن را نیز تحریف کرده و «انقلاب ناسیونالیستی» خواندند به عریانی نشان دادند منظورشان از شعار پوپولیستی «همه با هم» و «امروز فقط اتحاد»، ابراز سرسپردگی به رهبری رضا پهلوی است و هر آن کس را که به آن اقتدا نکرد، شایسته مجازات مرگ می دانند. کسانی که با علم کردن چوبه های دار و نشان دادن تصاویر پرویز ثابتی ها، الگوهای اقتدارشان را معرفی کرده و در گرماگرم گسترده ترین جنبش اجتماعی علیه جمهوری اسلامی، عطش انتقام گیری از «فتنه گران پنجاه و هفتی است» را به نمایش گذاشتند، نشان دادند تا چه حد به مسالمت جویی و دموکراسی و دگر اندیشی و پلورالیسم و رواداری باورمندند. قالب درنگ است که چگونه در حالی که این جریان در برابر اصلی ترین قربانیان نظام جمهوری اسلامی رویکردی یکسره خصمانه داشت، همزمان از ضرورت نزدیکی با سپاه پاسداران - یعنی اصلی ترنی نیروی سرکوب جنبش های اعتراضی - سخن می گفت و می گوید؟ علاوه بر این همه، ایدئولوگ های آنان هم به تدریج از انتخابات بی انتخابات و این که دموکراسی و سکولاریسم

مهرداد درویش پور جامعه شناس و استاد دانشگاه که همزمان بررسی جنبش های اجتماعی او یکی از حوزه های مطالعاتی او است، از نظریه پردازان پرو پا قرص جمهوری خواهی در ایران به شمار می رود که همواره از آن همچون صدای سوم و بدیلی مطلوب در برابر اقتدار دینی و موروثی دفاع کرده است. برآن شدیم در سالگرد جنبش زن، زندگی، آزادی نظر او را در باره اهمیت جمهوری خواهی و زمینه ها و چالش های پیش روی آن جویا شویم.

پرسش: شما درباره پروژه جمهوری خواهی و زمینه ها و چالش های آن در ایران به کرات نوشته و سخن گفته اید. در جنبش زن، زندگی آزادی اما هیچ نشانه ای از تاکید بر جمهوریت نشد بلکه شعارها عموماً یا علیه حجاب اجباری بود یا کل حاکمیت را نشانه رفته بود. با این اوصاف آیا بازهم تاکید بر جمهوری را که از نظر برخی تاکید بر شکل حکومت است به جای تاکید بر دموکراسی که بر محتوای نظام سیاسی تاکید دارد و شعاری عمومی تر به شمار می رود دارای موضوعیت می دانید؟

پاسخ: این درست است که در جنبش زن، زندگی آزادی به ندرت مستقیماً سخنی از جمهوری سخنی به میان آمد، اما مگر کم شعار «نه سلطنت نه رهبری، دموکراسی، برابری» و شعارهای مشابه در ایران شنیده شد؟ مگر خلاصه تر و آهنگین تر از این می توان خواست عبور از اقتدار دینی بدون تمنای بازگشت به گذشته را مطرح کرد؟ وانگهی در این جنبش، بخش بزرگی از پادشاهی خواهان به شمول یاسمن پهلوی یا

در حوزه مشی سیاسی نیز بخش مهمی از جمهوری خواهان کوشیده اند در برابر رفرم های تدریجی یا «رژیم چنج» توسط قدرت های خارجی یا تبلیغ قیام مسلحانه، بر تغییر مسالمت آمیز از گذار از نظام تحت نام «تحول طلبی» یا «انقلاب مسالمت آمیز» پافشاری کنند. هرچند که در تحلیل نهایی نحوه برخورد حاکمیت به جنبش ها، فرجام تحولات و نوع آن را رقم میزند. با این همه، دست یابی به دموکراسی و ثبات اجتماعی در گرو درهم آمیزی تضاد و سازش به مثابه دو رویکرد متفاوت اما مکمل یکدیگر است.

دموکراسی تنها فرایند تغییر و انتخابی کردن ساختار های سیاسی نیست، بلکه همچنین در گرو نهادینه کردن هنجارهای دموکراتیک در جامعه مدنی و تقویت آن در برابر دولت سیاسی است. یکی از مهمترین این هنجارها، گفتگوی عقلانی بر پایه علنیت، استدلال، شفافیت (صداقت) و میدان دادن به نظرات دیگری و شنیدن آن تاکید است.

این که فرجام جریان های اجتماعی را یکی از دو - یا سنتزی از هر دو - فرایند گزینش (حذف سازمان های کهنه و پی ریزی نهادهای نوین) یا درجه انطباق با مقتضیات زمانه رقم می زند، امری است که ویژه گی ها و شرایط آنرا تعیین می کند. با این همه نمی توان انکار کرد فرجام هر کوشش سیاسی در عین حال مرتبط با هزینه و بازده اجتماعی است. هم از این رو ناکارایی بسیاری از سازمان ها و احزاب به «سودمند» ندانستن (هرچند جانبدارانه و سوژکتیو) و روی برگرداندن بخش مهمی از مردم از آنها و از کل سیاست منجر شده است. در این میان، اشکال نوین تر

ایران می دانید، برآند که مشی سیاسی جمهوری خواهان برای تحول مناسب تر است. آیا چنین رابطه ارگانیکی بین مشی سیاسی و اهداف جمهوری خواهان وجود دارد؟

پاسخ: در یک پاسخ کلی می توان وجود چنین رابطه ارگانیکی را انکار کرد. اما من پیوندهای معینی بین مشی سیاسی غالب جمهوری خواهان ایران و باورشان به اقتدار عقلانی دموکراتیک می بینم. نخست آن که در پی انقلاب ایران و حاکمیت چهار دهه جمهوری اسلامی، گفتمان ضد امپریالیستی در ایران به حاشیه رفته است و به جای آن سکولاریسم، دموکراسی، برابری جنسیتی، تبعیض زدایی، تامین رفاه اجتماعی همگانی و حفظ محیط زیست، به خواست ها و چالش های عمومی علیه جمهوری اسلامی بدل شده اند. در حوزه اقتدار سیاسی، با دو تجربه استبداد سلطنتی و استبداد دینی همچون نماد اقتدارهای سنتی و کارزماتیک، زمینه گذار به جمهوری سکولار و پارلمانی همچون نمادی از اقتدارعقلانی فراهم گشته است. در پاسخ گوئی به این نیاز، جریان های جمهوریخواهی دموکراتیک و سکولار در دهه های گذشته به ویژه در خارج از کشور شکل گرفته اند که به رغم پراکندگی یک گفتمان رقیب نیرومند به شمار می روند. در این میان برخی با آن که جمهوری خواهند، همراهی با «مشروطه خواهان» یا اصلاح طلبان دینی را به اولویت سیاسی خود بدل کرده اند. تجربه تا کنون نشان داده که چنین رویکردی بیش از آن که دایره نفوذ جمهوری خواهان را گسترش دهد، بیشتر به تبدیل جمهوری خواهی به گفتمان هژمونیک در جامعه آسیب می رساند.



گرایش جمهوری خواهی در برگیرنده یک طیف متنوع است. این انتقاد هم به جاست که جمهوری خواهان ایران برای تشکیل یک قطب جمهوری خواهی یا گسترش همگرایی جمهوری خواهان تلاش کافی نکرده اند. هرچند در این اواخر گام هایی مهمی در این راه از جمله از طریق تشکیل «همگامی» برداشته شده و تلاش های دیگری نیز در جریان است. با این همه پراکندگی آنها گسترده است. خودمحوربینی و نداشتن یک افق بزرگ و فقدان دورنما هم از دیگر مسائلی است که به پراکندگی جمهوری خواهان دامن زده. میراث رفتار خودمحورانه، انزواجویانه و گاه منزله طلبانه نیز به جای سیاست «توافق حداقلی، همگرایی حداکثری» نیز زمینه های همگرایی را محدود می کند.

وانگهی همان طور که شما گفتید جامعه جمهوری خواه یکدست نیست. بخشی از آنها تمایل بیشتری برای گفتگو با اصلاح طلبان دارند و برخی به چپها گرایش بیشتری دارند و بخشی حتی آماده همکاری با هواداران سلطنت هستند. برخی دیگر یکپارچگی ارضی برایشان مهم است و بخشی بر همکاری با گروه های اتنیک تحت ستم تاکید دارند و یا خود جزوی از گروه های اتنیک تحت ستم هستند. غلبه بر این تنوع کار ساده ای نیست.

اما اگر فرهنگ تعامل در ما رشد کند امکان نزدیکی بخش بزرگی از جمهوری خواهان حول شعارهای جمهوریت، جدایی دین از دولت، دموکراسی پارلمانی، تامین رفاه اجتماعی، رفع تبعیض، گذار از نظام و انتخابات آزاد، تحول مسالمت آمیز، مخالفت با حمله نظامی و تکیه بر جنبش های اجتماعی داخل برای گذار از نظام وجود دارد.

پرسش: شما جمهوری را علاوه بر آن که برترین شکل گذار به اقتدار عقلایی در کنتکست

خواهان این جریان از ویژگی هایی مشترکی برخوردار است. بخش مهمی از جمهوری خواهان یک نیروی معتدل و میانه رواند. این یک مزیت است. اینکه به جمهوری اعتقاد دارند و نمی خواهند در نفی حکومت دینی و موروثی به گذشته برگردند بلکه در پی دست یابی به اقتدار عقلانی اند جذابیت ایجاد می کند. آنها در سودای استقرار اقتدار مسلکی هم نیستند که بخشی از چپ سنتی کمونیست به دنبال آن هستند. هم از این رو خواست استقرار یک نظام جمهوری از زمینه پذیرش اجتماعی گسترده تری برخوردار است.

جاذبه دیگر جمهوری خواهی در این است که بسیاری از گروندگان به آن خواستار رفع تبعیض و رفاه و عدالت اجتماعی اند، خواستی که در جامعه ای که در آن فقر و نابرابری بیداد می کند رویکرد به این گرایش را افزایش می دهد.

نکته دیگر این که جمهوری خواهان تنها جذابترین نیروی سیاسی نیستند بلکه کم دافعه ترین نیروی سیاسی هم هستند. جمهوری خواهان را همه نیروهای دیگر می توانند تحمل کنند. مزیتی که هیچ نیروی دیگری در اپوزیسیون از آن برخوردار نیست. جمهوری خواهان تنها نیرویی هستند که می توانند با همه گفتگو و دیالوگ داشته باشند و دیگر نیروها نیز وجود آن را به رسمیت می شناسند و برایشان احترام قائلند. امری که نقش آنها را در شکل بخشیدن به دیالوگ ملی و یا ایجاد همگرایی همگانی تعیین کننده ساخته است.

پرسش: اما جمهوری خواهان نیز جریان یکدستی نیستند و از تشتت سیاسی و پراکندگی برخوردارند. با توجه به این مسئله امر همگرایی جمهوری خواهان تا چه حد واقعی است؟

پاسخ: این یک واقعیت است که





سازماندهی های که سیالیت، روابط افقی و شبکه ای، غیر متمرکز و متداوم از ویژگی های آن است، انگیزه مشارکت و قدرت تحرک کنش گران سیاسی و مدنی را بالا برده و به فعالیت های جمعی خصلتی شاداب تر ببخشد.

با این همه، در جامعه ملت‌ه‌ب ایران روشن نیست وسواس ها و دقت های نظری تا چه حد گره گشایند یا مغلوب رخدادهای شگفتی انگیز و غیر قابل پیش بینی خواهند شد که چشم اندازهای تازه ای را می‌گشاید. یکی از آن حوزه ها، تلاش برای معنا بخشیدن به پروژه «تحول خواهی» یا گذار مسالمت آمیز است که از در هم آمیختن چالش و سازش، تکیه بر تقویت جامعه مدنی در برابر دولت سیاسی، «جنگ های موضعی» و در نهایت «انقلاب مسالمت آمیز»، در پی آن است که «فتحه استراتژیک» و خشونت پرهیز را ورای دوگانه انقلاب و اصلاح سامان دهد. رویکردی که با قطبی شدن هرچه بیشتر جامعه و گسترش شکاف بین نظام و مردم از دی ماه ۹۶ تا جنبش زن زندگی آزادی صدای اعتدال در منگنه قرار گرفته است. در چنین متنی، جمهوری خواهان ایران نیازمند آند تا سیمای شفافی از خود و «صدای سوم» ارائه دهند و بر پراکندگی کنونی غلبه کنند. در غیر این صورت بیم آن می رود نقش بالقوه نیرومند آنها در سیاست ورزی دمکراتیک به حاشیه رود.

پرسش: آیا جمهوری خواهان از نفوذی در خور در پایگاه اصلی خود طبقه متوسط، و متخصصین برخوردارند؟

پاسخ: مهمترین چالش، یافتن راه های گسترش جمهوری خواهی و گفتمان های مرتبط با آن در ایران است. طبقه متوسط مدرن، شهری و تحصیل کرده ایران یکی از اصلی ترین گروه هایی هستند که بیگانگی عمیقی با معیارها و ارزش های اسلام گرایی سیاسی از خود نشان داده و به ایده هایی چون دمکراسی، سکولاریسم و عقلانیت تمایل نشان میدهند. قدرت تاثیرگذاری این گروه بیش از آنکه محصول کمیت آن باشد، به توانایی های کیفی آن مربوط است. با توجه به نقش و وزن این گروه در ایجاد تحول در جامعه، امروزه رقابت سختی برای کسب نفوذ و کسب هژمونی سیاسی بر آن در میان سه گروه اصلاح طلبان دینی، پادشاهی خواهان و جمهوری خواهان در جریان است. اصلاح طلبان دینی با توجه به کارنامه اشان و گسترش نه تنها تمایل به سکولاریسم بلکه گسترش فرهنگ دین ستیزی، نفوذشان در طبقه متوسط کم‌رنگ شده است. پهلوی طلبان اما بدلیل تمایل شان به احیای گذشته ای که بسیاری آنرا به هر رو بهتر از امروز میدانند، محبوبیت بیشتری بدست آورده اند. با این همه پژوهش های جامعه شناسی نشانگر آن است که در میان نسل جوان، دانشجویان، زنان طبقه متوسط شهری، روشنفکران، کارمندان، پزشکان، معلمان، مهندسی‌ن و تکنوکرات ها و کارگران ماهر و صنعتی، کمتر تمایلات گذشته گرایانه و یا باورهای دینی ریشه دار است. از این رو آنان از زمینه بهتری برای رویکرد به ارزش های مدرن، سکولار، دمکراتیک و جمهوری خواهانه برخوردارند. اما اگر روشنفکران ایران نتوانند سیمای مستقل، شفاف و چالش‌گرایانه تری از خود نشان دهند، زمینه گسترش اندیشه های رادیکال تر در میان آنان به ویژه در میان دانشجویان وجود دارد.

پرسش: با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک ایران، سابقه استبداد، مداخلات بین المللی، توان سرکوب خشن نظام، حس ناامنی، نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی و محیط زیستی و گسترش شکاف های طبقاتی و جنسیتی و اتنیکی، تا چه حد روشنفکران و الیت سیاسی که ترکیب اصلی جمهوری خواهان را تشکیل می دهد در اوضاع انسداد سیاسی کنون بخت پیش روی در سیاست ورزی دمکراتیک را خواهند داشت؟

پاسخ: بدون درنگ در دو مفهوم «عصر تردید» و «گیرکردگی سیاست» به سختی می توان درباره آینده جمهوری خواهی و دیگر پروژه های سیاسی گمانه زنی کرد. پدیده هایی که بیش از هرزمان دیگر در گسترش شکاف بین روشنفکران با سیاست ورزی و بدگمانی مردم به سیاست نقش دارد.

رابطه سیاست با روشنفکران البته از دیر باز موضوع تامل و مشاجره بوده است. برخی همچون مارکس و گرامشی (با تکیه بر مفهوم «روشنفکر ارگانیک») از مداخله روشنفکران در سیاست دفاع کرده اند. آنان امر رهایی را در گرو پیوند ناگسستنی مغز و بدنی که یکسر آن را «فلسفه» و روشنفکران و سر دیگر آن را فاعل اجتماعی تشکیل می دهد، دانسته اند. پیروان نظریه انتقادی

همچون آدرنو، هوکرهايمر و اندیشمندان پست مدرن و پسا ساختارگرا همچون لیوتار، فوکو و دریدا اما «رسالت» روشنفکران را بیشتر در تئوری انتقادی هنجارشکن، مشروعیت زدایی از قدرت و روابط سلطه، راززدایی از «افسانه پردازی های هزار و یک شب» و یا «شالوده شکنی» خلاصه کرده و آن را با سیاست ورزی متعارف که تنها به کسب قدرت سیاسی می اندیشد در تضاد می یابند. خصلت عموماً فردی تکاپوهای روشنفکری با سیاست همچون سازماندهی اراده جمعی خواسته یا ناخواسته تنش هایی را دربر دارد. روشنفکران فلسفه وجودی خود را در گرو پرسش گری، تردید و چالش یقین های رایج می یابند، حا آن که کنش گران سیاسی مهارت خود را بیشتر در گرو متقاعد نمودن افکار عمومی به جایگزینی یقینی های تازه و افزایش بخت کسب قدرت سیاسی می یابند. امری که همزیستی مودت آمیز دو پروژه روشنگری و سیاست ورزی را در کنار یکدیگر و نوع مداخله روشنفکران در فعالیت های جمعی سیاسی را مسئله برانگیز کرده است. تجربه بسیاری از انقلابات و سرکوب روشنفکران توسط احزاب سیاسی نه تنها براین تردیدها و «نگرانی های ضد آرمانی» افزوده است، بلکه شوق سیاست ورزی توسط روشنفکران را گاه به یاس و نومیدی بدل ساخته است.

عصر تردید که با درنگندگی -مهمترین عامل پویایی مدرنیته - می تواند روشنگری انتقادی را گسترش دهد، برای سیاست ورزی که بر تولید خوش بینی و امید به تغییر همراه است، بالقوه نتایج فلج کننده ای دربر دارد. فرایند ایدئولوژی زدایی در عصر تردید از یکسو با «موردی کردن» سیاست به جای اصول گرایی، به دمکراتیزه کردن آن یاری رسانده است. از سوی دیگر با کم‌رنگ شدن آرمان گرایی، کاهش فاصله احزاب با یکدیگر و استیصال ناشی از افق های ناروشن، زمینه رشد پوپولیسم ناسیونالیستی و نوستالژی گرا و ضد «نخبگان» فکری و سیاسی رواج یافته است.

پوپولیسمی که در جنبش زن زندگی آزادی در خارج از کشور به سود تقویت جریان پهلویسم رشد کرد، محصول چنین گرایشی است که بهترین زمینه تغذیه راست افراطی را فراهم می سازد.

«گیر کرده گی» سیاست که برخی آنرا بحران سیاست ورزی در عصر حاضر و تقلیل آن به «نمایش سیاسی» یا «سیاست نمایشی» می خوانند، بر این دشواری ها افزوده است. در ایران، پیامدهای اسف انگیز انقلاب و استبداد دینی حاکم در طول چهار دهه، در نزد بسیاری، حس پشیمانی از انقلاب و مشارکت در هر یک انقلاب دیگر را افزایش داده است. علاوه برآن ناکارایی و پر هزینه گی انقلابی گری از یکسو و حمایت بخشی از اپوزیسیون از جمهوری اسلامی ایران یا جناح هایی از آن، با همراهی با قدرت های خارجی برای سرنگونی نظام، جذابیت و مشروعیت چندانی برای آن ها نیز باقی نگذاشته است. همچنین، به رغم روی برتافتن هرچه بیشتر مردم از حکومت، به ویژه بخش مهمی از طبقه متوسط تردید بسیاری نسبت به کارایی سیاستی سوم در گذاری کم هزینه از نظام حاکم به دمکراسی - بی آن که کشور را با خطر جنگ داخلی یا تجزیه روبرو سازد- وجود دارد.

برابر حقوقی جنسینی، قومی، دینی، عقیدتی و دفاع از آزادی های جنسی و مبارزه علیه هم جنس ستیزی، دفاع از حقوق کودکان و اشاعه دیگر ارزش های مدرن که در ایران نیز رواج یافته غیر قابل انکار است. این علاوه بر نقش آنان در کارزارهای حقوق بشری در جلب توجه جهانیان به نقض حقوق بشر در ایران است.

همچنین پس از چند دهه، بخش مهمی از ایرانیان خارج از کشور دیگر به حاشیه نشینی دوگانه دچار نبوده و تحت تاثیر زندگی در کشورهای دمکراتیک، نگاهشان تغییر کرده است. فاصله گیری از جزم اندیشی، درونی کردن فرهنگ تساهل و مدارا و گفتگوی عقلانی، خشونت پرهیزی، توجه به نقش جامعه مدنی و فرهنگ و هنر در تحولات، واقع گرایی سیاسی، آشنایی با سیاست ورزی مدرن و دوراندیشی از جمله دگردیسی هایی است که در این گروه به چشم می خورد. به نظر می رسد تمایلات جمهوری خواهانه و سکولار (لیبرالی، سوسیال دمکراتیک و سوسیالیستی) در این گروه گسترده تر از دیگر نیروها است. هر چند سنجش صحت و وسقم این ادعا نیازمند تحقیقات جامعه شناسانه جدی تری است.

این نیروی گسترده اما پراکنده می تواند نقش موثری در ایران فردا می توانند. این سوی سرمایه اقتصادی، فرهنگی، انسانی و سیاسی گسترده ای است که در خارج وجود دارد و نقش آن در هر تحولی در ایران غیر قابل انکار است. پرسش این جا است که آیا جمهوری خواهان در خارج از کشور از آن ظرفیت برخوردارند که بتوانند با پایه اجتماعی خود دستکم در برون مرز ارتباطی ارگانیک بیابند و قدرت تاثیر گذاری خود در داخل را نیز فزونی بخشند؟

پرسش: یعنی شما اراده روشنفکران و نخبگان سیاسی در پیش برد سیاست ورزی دمکراتیک توسط جمهوری خواهان را مهمتر از زمینه های مادی آن در جامعه می دانید؟

پاسخ: نظریه های اراده گرایانه که تغییر جامعه را محصول "اراده آهنین" و "انقلابیون حرفه ای" می دانند و یا نظریه های مصلحت گرایانه و دنباله روانه ای که برآند هر چالش سیاسی تا زمانیکه "میوه پخته نشده است" شتابزدگی است، امروز کمتر پذیرفتنی اند. اراده گرایی با دمکراسی که به گسترش مشارکت شهروندان در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نظر دارد خوانایی چندانی ندارد. در این نگاه مردم بیشتر ابزار تحقق اراده نخبگانند و تا آن جا که در خدمت چنین هدفی به کار می آیند مقدسند. نگاه دوم اما هر نوع شور و افق نظری آرمانی و ارزشی را از سیاست زدوده و آن را به روزمرگی و سودمندی محض تقلیل داده و گاه به بهانه "عدم آمادگی شرایط" به کار توجیه مهیب ترین اقتدارهای سیاسی آمده است.

با تکیه بر نظریه گفتمان، سیاست خود نوعی گفتمان است و تنها به تلاش برای کسب قدرت سیاسی خلاصه نمی گردد، بلکه چالشی علیه ارزش های مسلط در پهنه های گوناگون زندگی است. در یک معنی نظریه گفتمان و پسا ساختارگرا بهترین ابزار تئوریک تدوین راه سوم برای جمهوری خواهی است.

چنین منظری فاصله جامعه سیاسی و مدنی را کاهش داده و سیاست را به کنشی تک بعدی فرو نمی کاهد. هم از این رو زمینه بهتری برای نزدیکی جامعه روشنفکری و جامعه سیاسی در پرتو نظریه انتقادی فراهم می سازد. به ویژه آن که سیاست ورزی به تلاش برای فتح قدرت سیاسی خلاصه نشده و تولید و گسترش گفتمان اپوزیسونالی بخش مهمی از آن به شمار می رود. سیاست ورزی در این معنا بیش از آن که به «گردش نخبگان» خلاصه گردد بازتابی از اراده ای عمومی برای جابجایی ارزش ها می گردد. در پرتوی این نگاه، دوردستی یا نزدیکی به قدرت، خطر یاس و سرخوردگی یا خوش بینی و شتاب و دنباله روی از قدرت های برتر یا ماجراجویی و وسوسه دست شویی از گفتمان های بدیل و انتقادی کاهش می یابد.

همگرایی جمهوری خواهان در تمایز از حفظ وضع موجود یا تمایل به بازگشت به گذشته بخشی از گفتمان سازی سیاست و صدای سوم است که خود گامی برای تدارک گذار به دمکراسی در تمایز از راه حل های محافظه کارانه یا افراطی که خواهان هر چه قطبی شدن بیشتر جامعه است به شمار می رود. چنین پروژه ای در تمایز از اصلاح طلبی یا «رژیم پنج» توسط قدرت های خارجی می تواند با تشویق نافرمانی مدنی و خیزش های اجتماعی، زمینه های گذار و تشکیل مجلس موسسان، انتخابات آزاد و تحول مسالمت

به این همه باید «کسری فرهنگ دمکراتیک» در حوزه گفتگوی عقلانی، مداراجویی و بردباری در برخورد به دگرانديشان را که محصول استبداد دیرپا در ایران است اضافه کرد. امری که شوق مداخله گری در سیاست ورزی جمعی را در نزد بسیاری و به ویژه در میان روشنفکران کاهش داده است. کسری فرهنگ دمکراتیک را می توان هم در تمایلات فرقه گرایانه و ترس از همکاری با "دیگری" جستجو کرد و هم در نگرش های حذفی و خشونت های کلامی که به یمن دیجیتالیسم و گسترش پوپولیسم به تهدیدی جدی برای سیاست ورزی دمکراتیک و انتقادی بدل شده است.

ترکیب سنی و جنسیتی غالب بر کنش گران سیاسی در داخل و به ویژه در خارج و منش ها و بینش های کهنه و فرسوده آنان و بی رغبتی اشان به «خود درنگدگی»، نه تنها دایره اثر گذاری آن را محدود می کند، بلکه به سختی می تواند آنانرا با پی ریزی سیاستی مدرن و اثر بخش را همراه سازد.

از آن گذشته، حاشیه نشینی دوگانه بخش گسترده ای از ایرانیان تبعیدی، زمینه چندانی برای رشد سیاست ورزی مدرن، دمکراتیک، عقلانی و اجتماعی کردن آن باقی نمی گذارد بلکه زمینه ساز رشد راست رادیکال و پوپولیست شده است. پرسش های اجتماعی و کلان به سختی ممکن است به دغدغه های ذهنی این گروه بدل گردد. حاشیه نشینی دوگانه در تبعید بستر مناسبی برای رشد روحیات فرقه ای یا پوپولیستی است که بیش از آن که به کار تاثیر گذاری فراگیر اجتماعی بیاید، ابزار مناسبی برای رویارویی با حس بیگانگی، بی قدرتی و تنهایی در جامعه جدید است. کهنگی اندیشه های سیاسی بسیاری از گروه های سیاسی در تبعید، عدم قابلیتشان در تجدید تولید شان، ناتوانی اشان حتی در جذب ایرانیان خارج از کشور و به ویژه نسل جوان، تکرار خویشتن در طی دهه های متمادی و حیات نباتی، پرسش های جدیدی را پیش روی درجه امکان پذیری و رشد سیاست ورزی دمکراتیک در خارج قرار داده است. چه برست به پیگیری این سیاست در کشور و منطقه ای که عموماً صدای دمکراسی در جنبش های اجتماعی به عقب رانده شده است. پرسش این جا است که با این اوصاف آیا آمیدی به سیاست ورزی دمکراتیک و اثر بخش در اپوزیسیون و از جمله در میان جمهوری خواهان وجود دارد؟

بسیاری با اشاره به «گیرگردگی سیاست» در ایران امکان گذار به دمکراسی در ایران را در آینده نزدیک نا محتمل می دانند. خیزش های اجتماعی اخیر بیش از هر زمان دیگر نشان داد بستر اصلی هر تحول سیاسی در داخل کشور است و گفتمان سازی در داخل نیز به مراتب از توانایی موج سازی بیشتری برخوردار است. پیوند خارج با داخل و به ویژه با جنبش «خیابانی» و جامعه مدنی، امروز شرط هر تحول دمکراتیکی است. این به معنای انکار نقش ایرانیان خارج از کشور در گفتمان سازی های انتقادی و نوین نیست. سهم ایرانیان خارج از کشور در نقد ایدئولوژی و آیین گرایی، «امتناع تفکر در فرهنگ دینی»، خشونت گرایی، مجازات اعدام، تبعیض و نابرابری های اجتماعی و طرح اندیشه های انتقادی و گفتمان های حقوق بشر و لیبرال دمکراسی، انتخابات آزاد، جامعه مدنی، سکولاریسم، فمینیسم، صلح، تبعیض زدایی، محیط زیست، سوسیالیسم دمکراتیک، سوسیال دمکراسی و دفاع از



آمیز از نظام را افزایش دهد و یا رویکرد به آن را با اقبال بیشتری روبرو سازد. حال آن که امروز قشر خاکستری در سکوت نظاره گر است و به سادگی به امید یک انقلاب دیگر به میدان نمی آید.

پرسش: شما هم زمان از تشکیل قطب بزرگ جمهوری خواهی و تشکیل دیگر بلوک بندی های سیاسی و رقابت و تعامل آنها با یکدیگر دفاع می کنید. مزیت این رویکرد به جای مثلا تشکیل گرایش های سیاسی لیبرالیستی، سوسیال دمکراتیک و سوسیالیستی که از شفافیت سیاسی بیشتری در طرح آرمانهای خود برخوردار هستند چیست؟

پاسخ: جمهوری خواهی نمی تواند به بدیل معتبر و قابل اعتماد و پذیرش مردم بدل گردد، تا زمانی که پیوند ارگانیکی بین جمهوری خواهان داخل و خارج برقرار نشود. تا زمانی که هیچ گفتگویی برای جستجوی راه کارهای مشترک در کار نباشد، شانس فراگیری جمهوری خواهی در ایران به شدت کاهش می یابد. جمهوری خواهی زمانی به مطالبه جنبش های اجتماعی-سیاسی بدل خواهد شد که دانشجویان زنان، کارگران و روشنفکران آن را محمل مناسبی برای طرح مطالبات صنفی و سیاسی خود ببینند. گروه های قومی ستم دیده دفاع جمهوری خواهان از حفظ یکپارچگی کشور را به معنای گریز از پذیرش حقوق برابر اقلیتی و انکار ضرورت تبعیض زدایی از ستم قومی نبینند. طبقه متوسط جامعه نفع خود را به جای رجعت به گذشته یا تمکین به حال، در فرارویی جمهوری خواهان ببیند. صاحبان سرمایه نیز آن را تهدیدی علیه خود نبینند و دمکراسی را شرط توسعه با ثبات اقتصادی ببینند. و بالاخره طبقه کارگر و زحمتکشان و دیگر گروه های آسیب دیده اجتماعی نیز آنرا راهی برای تضمین رفاه اجتماعی، اشتغال و دستمزد عادلانه و کاهش نابرابری ها ببینند. با این همه شخصا برآنم فمینیسم کردن سیاست یکی از اولویت ها برای به روز کردن این جریان و گسترش زمینه اجتماعی آن در جامعه است که زن ستیزی ایدئولوژی رسمی آن است.

حضور خیل انبوهی از روشنفکران صاحب نام و کارشناسان و متخصصان و کادرهای باسابقه سیاسی در میان جمهوری خواهان به آن اعتبار و مشروعیت معینی می بخشد. با این همه جامعه جمهوری خواه بسیار گسترده و متنوع است و تصور آن که همه متحد خواهند شد یا به سادگی به بدیل سیاسی مناسبی برای کسب قدرت خواهد شد خوش بینی و ساده انگاری و ندیدن بغرنجی جامعه متنوع و چند صدایی ایران است.

هنوز بر من روشن نیست جمهوری خواهان از طریق ایجاد یک فوروم سیاسی اجتماعی یا از طریق جبهه جمهوری یا همگرایی و ائتلاف های موردی یا پایدار می توانند قطب بزرگ جمهوری خواهان را تشکیل دهند. در هر صورت، هیچ راه حلی که حضور افراد و گروه ها را در این همگرایی ها میسر نسازد، قادر به اثر گذاری درخور نخواهد بود. آیا حضور در این نهادها فردی خواهد بود یا ترکیبی از گروه و افراد، بیش از همه محصول توافقی است که باید بدست آید. به هر رو

جمهوری خواهان در کنار تلاش برای تشکیل قطب بزرگ جمهوری خواهی بخت آنرا خواهند داشت نوع رابطه و درجه دوری و نزدیکی خود را با دیگر نیروهای اپوزیسیون تنظیم کنند علاوه بر همگرایی، سازماندهی مدیریت اختلاف با دیگر نیروها و گفتمان های رقیبت وظیفه ای است که باید به آن اندیشید. ایران سرزمین تمام ساکنان آن است. هیچ پروژه ای با حذف دیگری، نمی تواند به دمکراسی منجر شود. این اما نه از طریق پروژه های «همه باهم» یا جنگ همه با همه میسر است. سازماندهی قطب های سیاسی گوناگون و تعامل و رقابت سیاسی سالم با یکدیگر می تواند موثرترین راه برای جلوگیری از تجدید تولید استبداد شود. راه حل نهایی را بیش از نقشه ریزی های خیالی، خیزش های اجتماعی در داخل کشور و گفتمان های مرتبط با آن نشان خواهند داد. اما این راهم بگویم که جمهوری خواهی از نظر من تنها یک شکل نیست، بلکه به لحاظ سیاسی شاید ظرف مناسبی برای همگرایی لیبرال ها، سوسیال دمکرات ها، محیط زیست گرایان، فمینیست ها، سوسیالیست ها، گروه های اقلیتی تحت ستم، ال جی بی تی ها و همه نیروهای ترقیخواه جامعه است که در شرایط کنونی بخت بیشتری برای همگرایی آنان در یک «جبهه» ایجاد کرده است. اما اگر این ظرف گنجایش گردآوری این مجموعه را برای گذار از اقتدار دینی حاکم و رقابت با راست افراطی، محافظه کار و رادیکال را نداشته باشد، جامعه حتما راه های دیگر و بلوک بندی های دیگری را تجربه خواهد کرد. جنبش زن زندگی آزادی از این منظر به شدت الهام بخش است. برای نمونه جمهوری خواهان در زمینه رابطه جمهوری و فمینیسم بسیار کم کار کرده اند. همان گونه که در زمینه رابطه ضد تبعیض با جمهوری و حوزه های دیگر نظیر رفاه و توسعه و محیط زیست. در این میان ضرورت فمینیسم کردن سیاست از اهمیت خاصی برخوردار است که من دو سال پیش به آن پرداختم. با این همه جنبش مهسا محرابی خوبی برای تأمل بیشتر در این زمینه ایجاد کرده است. سپتامبر ۲۰۲۳





شبکه‌سازی‌های کوچک و انبوه؛ راهکار سازماندهی جنبش رضا علیچانی

و بالاخره نکته مقدماتی اما ضروری دیگر مشکل امنیتی در داخل کشور است. نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی حساسیت فوق العاده ای روی تشکل یابی های حزبی و صنفی و مدنی دارند و مرتب آنها را زیر انواع فشار قرار میدهند تا اگر نمی توانند این تشکل ها را به نقطه صفر برسانند لااقل بتوانند آنها را تا حد ممکن ناکارآمد کنند. این که چقدر در این امر موفق شده اند نیز مستقلا قابل بررسی است.

حال با این مقدمات ضروری که مشخص می کند از چه زاویه و با چه تحلیلی از شرایط جنبش، و با لحاظ کردن چه عناصر و عواملی، پیشنهاد و فرضیه اصلی این نوشتار مطرح میشود می توان به موضوع اصلی پرداخت.

شبکه‌های کوچک کوچک اما انبوه و گسترده

به نظر میرسد رابطه عمودی رهبر(فردی یا جمعی) با مردم یا کنشگران تغییر، اصلا حاوی هیچ پاسخی به پرسش و معضل سازماندهی در این مرحله نیست و بیشتر معطوف به رهبری یک جنبش انقلابی در روزهای پایانی است.

سازماندهی های سنتی حزبی گذشته نیز بنا به هر دلیل و علت درست یا غلطی، اینک کار نمی کند و بخش قابل توجهی از نسل جوان بدان اقبال و روی خوش نشان نمیدهد؛ به خصوص در داخل کشور که با مشکل امنیتی نیز مواجه است.

تجربه سازماندهی نهادهای مدنی در حوزه های مختلف که شاید موفق ترین شان جمعیت امام علی بود نیز نشان داده که سازماندهی متمرکز با صخره های سخت استبداد پلیسی و امنیتی جمهوری اسلامی مواجه است و نهایتا دچار مشکل می شود.

با این فرضیات و مقدمات است که به نظر میرسد عملی ترین و موفق ترین مدل سازماندهی در مرحله کنونی تشکیل شبکه های کوچک، کوچک اما به صورت انبوه است. شبکه هایی که از افرادی تشکیل میشود که بنا به دلایل مختلف با هم آشنا هستند و به یکدیگر «اعتماد» دارند. این دلایل میتواند آشنایی در عمل میدانی در جنبش، هم بند بودن در زندان، هم تحصیلی در مدرسه و دانشگاه، همکاری بودن در یک اداره، هم محلی جغرافیایی، هم شغلی در یک بازار یا پاساژ، سابقه همکاری در فعالیت های مدنی گوناگون(به خصوص در پویش برابری طلبی زنان)، هم کاری در فعالیتهای محیط زیستی، خیریه ای، هنری، ورزشی و انواع و اقسام

برای یک سازمان یا تشکل سیاسی مبتنی بر یک مرکزیت مشخص. البته با این اصلاح که اگر مرکزیت‌های گذشته متعلق به یک جریان و تفکر خاص بودند مرکزیت کنونی میتواند جبهه ای و ائتلافی باشد.

برخی نیز این انگاره را بیشتر تغییر و تکامل داده و تصورشان این است که این مرکزیت باید ترکیبی از نیروهای سیاسی، مدنی، صنفی، قومی و... باشد و این ائتلاف می تواند (و باید) نقش شورای انقلاب سازماندهنده جنبش را برعهده بگیرد.

بررسی و مقایسه این پاسخ ها (و برخی پاسخ های مشابه)، به نیاز به سازماندهی جنبش، تا همین جا خود بیانگر آن است که علیرغم تفاوت و گونه گونی شان اما ظاهرا همگی در یک امر شریک و هم نظر هستند و آن در آستانه گذار دیدن جنبش و تلقی از جنبش کنونی به مثابه یک انقلاب است. در همین امتداد پاسخ به پرسش در باره سازماندهی، به طور خودآگاه یا ناخودآگاه، با امر تشکیل آلترناتیو و آلترناتیوسازی در هم آمیخته است. نقد شتابزده و نزدیک بینانه بودن این تلقی از سیر سیاست در ایران خود نیازمند بحث مستقلی است.

اما اگر ما جنبش را در مرحله پیشاگذار و نه مرحله گذار بینیم پاسخ مان به مسئله سازماندهی میتواند تا حدی (و نه البته به طور مطلق)، از این تحلیل متفاوت، متأثر باشد. در این نگاه زمان دار، مسئله مهم تر و در اولویت، سازماندهی نیروهای آزاد شده کنونی و تلاش برای جذب و تقویت آنها جهت تغییر تدریجی موازنه قوای سیاسی است و مسئله آلترناتیو و آلترناتیوسازی در اولویتهای بعدی قرار خواهد داشت.

یک نکته دیگر که ذکر آن در این مقدمه ضروری است مسئله عدم تمایل نسل جدید و جوان، که بدنه اصلی جنبش را تشکیل میدهند، به تشکل های حزبی گذشته است؛ حتی اگر به لحاظ فکری و هویتی با آنان هم تبار و هم فکر باشند.

جوانان شرکت کننده در تجمعات و راهپیمایی های خیابانی در خارج از کشور نیز همین خصیصه را از خود نشان داده اند. بررسی علل این رویکرد و ارزشگذاری (مثبت و یا منفی) آن امر دیگری است و بحث مستقلی می طلبد. اما توجه به این عنصر مهم در واقعیت کنونی بخش مهمی از بازیگران و کنشگران پروسه تغییر در ایران امری است که نباید از دید فعالان سیاسی و مدنی ای که بدنبال پاسخ به پرسش سازماندهی و الگویابی مناسب برای آن هستند پنهان بماند.

بحث در باره ضرورت تشکل یابی جمهوریخواهان و تشکیل ثقل و کانون جمهوریخواهی، نسبت این نیرو با دیگر نیروهای سیاسی، ضرورت شکل گیری این نیرو در داخل کشور، بحث رابطه ثقل داخل و خارج با یکدیگر و مباحثی از این دست همگی از اهمیتی راهبردی برخوردارند.

در این نوشتار اما میخواهیم به یک سؤال مهم دیگر که هم به طورعام برای کل جنبش تغییر خواهی در ایران و هم به طور خاص برای جمهوریخواهان بسیار مهم است بپردازیم و آن مسئله «سازماندهی» است.

در بحث از دستاوردها و آسیبهای جنبش مهسا یکی از آسیبهایی که بسیاری از تحلیلگران و فعالان سیاسی بر آن انگشت گذاشته اند، مسئله فقدان سازماندهی است. البته در میزان اهمیت و اولویت این پارامتر دیدگاه ها متفاوت است و برخی آن را مشکل اصلی و برخی مشکلی در ردیفهای بعدی میدانند.

برخی پاسخ ها و پیش فرض ها

در هر حال؛ برای حل این معضل پاسخهای گوناگونی داده شده است. بعضی با الگوبرداری از انقلاب بهمن ۵۷ به دنبال راه حل رهبر فردی هستند و تصور میکنند آن فرد میتواند (و باید) جنبش را رهبری و با بیانیه ها و راهنمایی ها و راهکارهای خود به خط کند و همین را به نوعی پاسخ به عنصر سازماندهی جنبش می دانند؛ با این تلقی که

جنبش راه، به سان انقلاب بهمن راهپیمایی و اعتراض مردمی علیه حکومت مستقر تلقی میکنند. برخی هم البته، به این فرضیه، موضوع رهبران میدانی را هم اضافه میکنند که به طور خودجودش و یا حداکثر به صورت مجازی میتوانند به این مرکز فرماندهی متصل شوند.

برخی دیگر اما همین پاسخ به پرسش و مسئله فقدان سازماندهی را با مقداری اصلاح همراه میکنند و آن کمی جمعی تر کردن رهبری فردی است؛ چیزی شبیه شورای انقلاب سال ۵۷.

بعضی دیگر از فعالان و نیروهای سیاسی اما بدنبال الگوهای تشکیلاتی و سازماندهی های قبل از انقلاب (و متعاقب آن در دهه شصت) هستند یعنی سازماندهی تشکیلاتی بر مبنای عضوگیری

روندهای آشنایی اعتماد ساز در طول زمان باشد.

این شبکه های کوچک کوچک میتوانند هم به صورت مجازی (با استفاده از انواع اپلیکیشنها) و یا در فضای واقعی تحقق یابند.

محتوا و درون مایه و چسب مشترک این شبکه ها نیز میتواند دایره وسیعی از علایق مشترکی که به جمع شکل داده(اعم از اقتصادی، سیاسی، مدنی، علمی، هنری، ورزشی و...)، به علاوه تبادل خبر و تحلیل و هماهنگی برای انواع فعالیتهای مشترک در زمانهای مناسب باشد.

برای نوع فعالیت این شبکهها در فضای سیاسی و مدنی و «عمل» اجتماعی نیز نمیتوان نسخه واحدی پیچید. جنبش مهسا با ابتکارات اقشار مختلف توانسته انواعی از این فعالیتهای را فراروی نیروهای متمایل به عمل اجتماعی قرار دهد.

تا اطلاع ثانوی، تشکل یابی شبکه ای کوچک اما انبوه میتواند هم جامعه تمیزه را به نحوی سازماندهی کند، هم نفس این ارتباط میتواند به آنها «انگیزه و امید» دهد و هم از ضربات امنیتی تا حد ممکن بکاهد و یا مانع سرایتش به دیگر شبکه های مجاور و موازی شود.

همچنین در آینده ای نه چندان دور پیوند این شبکه ها به یکدیگر میتواند شبکه های افقی گسترده تری را شکل دهد و در یک گام استعلاعی مهم دیگر، از حالت «افقی» به صورت «جدولی» در بیاید (مانند جدول های روزنامه ها و نشریات که هم ستون های افقی و هم عمودی دارند).

تجربه جنبشهای مدنی- سیاسی ای که توانسته اند به موفقیت های مقطعی یا درازمدت دست یابند، مثلا در بهار عربی، نشان میدهد که تا شبکه های افقی نتوانند سخنگویان خود را داشته باشند یا به بن بست میرسند و یا حاصل زحمات آنها توسط موج سواران مصادره میشود. بنابراین دو آسیب است که از دوران جنبش سبز با نقد سازماندهی شبکه ای افقی، الگوی شبکه های جدولی (که هم ارتباطات افقی دارند و هم عمودی) را الگوی بهتر و کارتری می دانستیم.

دوی ماراتن نه دوی سرعتی و صدمت

در جنبش کنونی خواهان گذار در ایران ما با یک دوی ماراتن مواجه هستیم و نه دوی سرعتی و صدمت. بنابراین نحوه نگرش ما به مسئله سازماندهی نیز باید با ملاحظه همین امر مهم و راهبردی باشد نه نگاه های شتابزده و نزدیک بینانه. بر همین اساس است که میتوان شبکه سازی های کوچک اما گسترده را پاسخ به این مرحله جنبش دانست و در ادامه نیز برای افقی- عمودی کردن این شبکه ها که خود همه حوزه های سیاسی و مدنی را در برمیگیرند، تلاش نمود.

در این فرایند جا برای هیچکس و هیچ نیرویی تنگ نیست، اگر نخواهد هژمونی طلبی و بدتر از آن انحصار طلبی کند.

حرکت از پیشا گذار و موفق شدن در گذار نیازمند دست به دست هم دادن همه جنبشهای سیاسی و صنفی و مدنی در ایران است. افراد و نیروهای سیاسی متاسفانه در تحلیل و ارزیابی شرایط و از جمله در پاسخ دادن به معضل سازماندهی، معمولا اعتنای چندانی به نقش و سهم جنبشهای صنفی معلمان، کارگران، بازنشستگان و... نمیکنند، چه برسد به فاعلیتهای مدنی بسیار متنوعی که همچون مویرگ در سراسر جامعه ایرانی ریشه دوانده است ولو ظاهرا آشکار نیست و به چشم نمی آید.

ما چه برای گذار و چه برای تضمین بر باد نرفتن دستاوردهای گذار در مرحله پسا گذار، نیازمند هم احزاب، هم اتحادیه های صنفی و هم نهادهای مختلف و متنوع مدنی هستیم؛ نهادهایی که هم اینک به صورت شبکه های کوچک و مویرگی در ایران فعال هستند. جامعه سیاسی باید از این شبکه ها بسیار بیاموزد و پاسخ دردش را نه در کتابها و فضاهای فرضی و انتزاعی بلکه در تجربه های موفق درون جامعه خودش بجوید. تاکید بر شبکه سازی کوچک، کوچک اما انبوه، برای فعالان سیاسی و برای جنبش در واقع درس گیری از واقعیات ملموس جامعه کنونی ایران و انتقال آن به فضای سیاسی است.

آینده ایران نه شباهتی به انقلاب بهمن و نه نهضت ملی شدن نفت با رهبران فردی و سازماندهی های متناسب با آن خواهد داشت. آینده ایران شبیه مشروطیت خواهد بود؛ مشروطیت خودمان. باید از الگوهای همین تجربه بومی بیاموزیم. انجمنهای غیبی نقش مهمی در سازماندهی ایده و نیروی

مشروطه خواه داشت. به روز کردن و آفت زدایی از نقاط ضعف آن تجربه در جهان دیجیتال و زندگی شهری کنونی می تواند بسیار آموزنده و راهگشا باشد.

داخل و خارج از کشور

یکی از گام های رو به پیش و استعلاعی این تجربه در نوردیدن مرزهای داخل و خارج از کشور در این شبکه های کوچک و انبوه و انتقال تجربه و تبادل امکانات بین این دو بخش از جامعه مدنی داخل و خارج از کشور است. ده درصد ایرانیان در خارج از کشور زندگی میکنند ظرفیتهای جامعه مدنی ایرانیان خارج از کشور میتواند (و باید) در خدمت جنبش قرار گیرد.

افراد و نیروهای خارج از کشور باید همواره به یاد داشته باشند که هر اتفاقی باید در ایران، در داخل کشور، بیفتد. همانطور که شاید به تدریج همگان به تدریج به این حقیقت رسیده اند که دنبال تغییر نه در داخل حکومت بگردند و نه در توقع از و اتکاء به دولتهای خارجی کنشگر اصلی تغییر را باید در درون جامعه و نهادهای مدنی و جنبشهای مردمی داخل کشور جست. این البته به معنای صرف نظر کردن از بهره گیری از فعل و انفعالات درون حکومت و یا استفاده از حمایتهای بین المللی نیست. این دو عرصه را باید همیشه رصد کرد و از ظرفیتهای شان به صورت ملی در جهت تغییرات آزادی خواهانه، عدالت طلبانه و دموکراتیک در ایران بهره گرفت. اما همیشه باید امید و اتکاء بر خود داشت، دست بر زانوی مردم خود گذاشت و برای «تغییر» و «گذار» قامت استوار نمود.

سپتامبر ۲۰۲۳



موانع فعالیت مشترک دمکراتیک در فرهنگ سیاسی ایران دکتر منصور فرهنگ

«دکتر مقصود فراستخواه (جامعه‌شناس) یک پیمایش آزمایشی در سطح ملی، که پرسش‌هایی درباره‌ی خلیقات اجتماعی ایرانیان به شکل الکترونیکی با کمک تعدادی از اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های سراسر کشور انجام داده است و یکی از سؤالات آن پیمایش این بود که اگر روحیات و خلیقات ایرانی بحث‌انگیز است، بیشتر به کدام مؤلفه‌ها از خلیقات ایرانی مربوط می‌شود؟

نتایج برحسب رتبه، به شرح زیر است:

- بالاترین جوابی که در بحث انگیز بودن خلیقات ایرانی داده بودند، «ضعف فرهنگ کار جمعی و فعالیت مشترک گروهی» بود.

- در رتبه‌ی بعد «انتقادپذیری» را بحث‌انگیز دیدند. این که ایرانیان از انتقاد آزرده و ناراحت می‌شوند و وقتی کسی از آن‌ها انتقاد کند، به دل می‌گیرند.

- پاسخ‌دهندگان در رتبه‌ی سوم به رودربایستی زیاد، تعریف و تمجید در حضور یکدیگر و قضاوت‌های منفی در غیاب یکدیگر اشاره کردند، با این توضیح که تعارف ایرانیان در حد واقعیت و رفتارشان نیست.

- در رتبه‌ی چهارم پاسخ‌ها گفته شده است که، ایرانیان معمولاً پنهان‌کاری می‌کنند و غالباً شفاف نیستند.

- در رتبه‌ی پنجم خودمداری ایرانیان قرار دارد؛ با این توضیح که عموماً ایرانیان بیشتر خواسته‌های خود را مبنا قرار می‌دهند و بیش از این که به خواسته‌های جمعی و گروه و منافع عمومی فکر کنند، می‌خواهند خود را نجات دهند.

- در رتبه‌ی ششم معتقد بودند، احساسات در ایران بیشتر بر خردورزی چیره می‌شود.

- در رتبه‌ی هفتم گفته شده است که «دروغ» بین ایرانیان رواج دارد.

- سرانجام پاسخ‌دهندگان معتقد بودند ایرانی‌ها به سختی می‌توانند گفت‌وگو و توافق پایداری انجام دهند.

۷منبع: کتاب ما ایرانیان، صفحه‌ی ۲۰، نشر نی.

پژوهش فوق می‌تواند مورد انتقاد قرار گیرد ولی نکته‌ی مهمی که باید در نظر داشت این است که دکتر فراستخواه یافته‌های مطالعه را ذاتی یا محدود به ایران نمی‌داند و بر این باور است که خلق و خوی رفتاری مورد بحث، محصول استبداد سیاسی و اجتماعی دیرینه‌ی جامعه ایران است. لذا می‌توان با تأکید روی نقش فعالیت انسان‌ها و صبر و شکیبایی مبارزین، به تغییر رفتار ناسازگار، ناامیدی و بی‌اعتمادی و حرکت در جهت واقع‌بینی و پذیرش معیارهای دمکراتیک امیدوار بود. استفاده از واژه‌ی رفتار در این بحث از اهمیت خاصی برخوردار است و نباید با واژه‌ی کردار اشتباه شود. Max Weber رفتار (behavior) را عکس‌العمل اوتوماتیک به گفتار یا پیشنهاد خاصی تعریف می‌کند. حال آنکه کردار (action) هدفمند است و می‌تواند از منطق برخوردار باشد. به زبان استعاره، پلک‌به‌هم‌زدن رفتار است و چشم‌کزدن کردار. موانع رفتاری فعالیت تشکیلاتی دمکراتیک را باید در فرهنگ سیاسی جامعه ریشه‌یابی و مورد چالش قرار داد، خصوصاً در جامعه‌ای چون ایران که تاریخی طولانی و پر آشوب و استبدادی دارد.

فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و عادات فکری است که بر رفتار و کردار و انتظارات و نگرانی‌ها و امیدها و ناامیدهای مجتمع آن جامعه یا ملت تأثیر مستمر دارد. ما الگوهای رفتاری را در روند پرورش اجتماعی می‌آموزیم. این الگوها به تدریج تبدیل به عادت می‌شوند و چنان

در درون وجود هضم می‌گردند که نمودهای خودجوش آن ناخودآگاه ظاهر می‌شوند. حتی در مواردی که این نمودها در تضاد با علائق ما بروز می‌کنند و حذف آن‌ها از ضمیر ناخودآگاه یا کامپیوتر وجود آسان نیست. نکته‌ی مهمی که جمهوری خواهان متعهد به دمکراسی و احترام به کثرت نحله‌های فکری رقیب باید به آن توجه داشته باشند این است که موانع پیشرفت به سوی هدف محدود به سلطه‌ی حاکمیت استبداد نیست، بلکه این فرهنگ سیاسی کشور است که باید از بلایای سنت دیرینه‌ی استبداد رهایی یابد. چرا که خصوصیت‌های این فرهنگ ناسازگار با کثرت‌گرایی و مدارا جوئی بر رفتار و کردار و بینش بسیاری از منتقدین استبداد تأثیرگذار است. در ایرانی که سه‌هزار سال تاریخ استبداد دارد، تعجب‌آور نیست که فرهنگ سیاسی گرفتار ذهنیت و رفتار عواملی باشد که با مدارا و حق شرکت مردم در امور همگانی ناسازگار باشد.

زنده‌یاد محمد مختاری در کتاب «تمرین مدارا» که شامل بیست مقاله از بازخوانی فرهنگ است می‌نویسد که ادبیات کهن ما «تبلور باورها و ارزش‌ها، هنجارها و گرایش‌های فرهنگ دیرینه‌ی ما است. در تأیید و بزرگداشت و غنای این ادبیات بسیار سخن گفته‌ایم که البته به‌جا نیز بوده است. اما ضرورت‌های کنونی سرنوشت ملی ما را ناگزیر می‌کند که به محدودیت‌های آن نیز به تبع محدودیت‌های کل فرهنگ‌مان چشمی بگشاییم.» (تاریخ چاپ دوم کتاب مختاری ۱۳۷۷ است، یعنی یک سال پیش از قتل فجیح او به‌وسیله‌ی مأمورین فاشیسم ولایتی). مختاری با تحقیق در آثار کهن ادبیات ایران نتیجه می‌گیرد که غالب متفکرین ما، چه عارف شیفته و چه دانشمند اخلاقی، چه ادیب پندآموز و چه شاعر تغنی‌گر رابطه‌ی بین مردم و حاکمیت را به رابطه‌ی شبان و رمه تشبیه می‌کنند. از دید مختاری «نه فردوسی و بیهقی و ابن سینا و غزالی و سعدی و نظامی و صائب و... در تعادل جویی خردمندانه‌شان از این روش و ارزش و گرایش به طور بنیادی عدول کرده‌اند؛ نه سنایی و عطار و مولوی و عراقی و حافظ و... در فاصله‌گیری وارسته، و ترک دنیای عاشقانه و زندانه‌شان، از تأثیر آن میرا یا برکنار مانده‌اند.» مختاری با مثال‌های مختلف از ادبیات کهن و «امثال و حکم» زنده‌یاد علی‌اکبر دهخدا نشان می‌دهد که نصیحت و موعظه‌ی مسلط شاعران و متفکرین ایران کهن به هم‌میهنان خود تمکین به فرهنگ تکلیف و تزکیه‌ی نفس فردی است و به ندرت از حقوق انسان‌ها و یا مسئولیت حکام نسبت به جامعه سخن گفته‌اند. مذهب رسمی سرزمین ما هم که سراپا مبلغ تکلیف و وظیفه و تمکین برای «اقت» و لعنت و نفرین و تهدید برای آزادی خواهان است.

استعاره‌ی رمه و شبان نامی مناسب برای فرهنگ آمریت و تابعیت است. در این فرهنگ اعتراض به ظلم و سوء استفاده از قدرت وجود دارد، ولی اشکال اعتراض یا صوفیانه است که از موضع اخلاقی و معنوی سرچشمه می‌گیرد و معمولاً به عزلت‌گزینی و انفعال سیاسی می‌انجامد و یا اینکه اعتراض عصبی و ناگهانی است و دیری نمی‌پاید که به اطاعت بازمی‌گردد. یکی از تبعات فرهنگ آمریت و تابعیت تصویر منتقدین سیاسی به عنوان دشمن است.

در چنین فرهنگی سیاست‌گزاری بیشتر به عنوان فن حذف رقیب فهمیده می‌شود تا هنر جلب همکاری و سازش و مصالحه. واژه‌ی سازش برای اهانت به رقیب مورد استفاده قرار می‌گیرد نه برای یافتن وجه مشترک در حل و فصل مسائل جامعه.

با همه‌ی تحولاتی که در صد سال اخیر در جامعه‌ی ایران به وقوع پیوسته، فرهنگ سیاسی کشور هنوز متأثر از ویژگی‌های فرهنگ عشیره‌ای کهن است. محمود سریع‌القلم در کتاب «فرهنگ سیاسی ایران» که در سال ۱۳۸۶ در ایران منتشر شد تحقیق و تحلیل قابل توجهی ارائه داده است. او رابطه‌ی بین فرهنگ عشیره‌ای کهن و فرهنگ سیاسی حاکم بر ایران کنونی را نقد می‌کند و می‌گوید که چه در تاریخ قبل از اسلام و چه بعد از اسلام ایلات ایران کشور را قبضه می‌کردند و به قدرت رسیدن یک ایل به معنی حذف ایل دیگری بود که توانایی‌اش به انحطاط رسیده بود. هر ایلی که به قدرت می‌رسید ایلات دیگر را با زور زیر سیطره‌ی خود درمی‌آورد و تمرکز قدرت سیاسی را با مبانی فکری و رفتاری ایل خود بنا می‌نهاد و چه بسا که قتل عام یک قوم یا اهالی یک شهر بهای این رویه‌ی تغییر حاکمیت بود. در کتاب



سریع‌القلم نامی از اقتدارگرایان عباپوش برده نشده ولی واضح است که تمامی نقد کتاب متأثر از فساد و ظلم و انحطاط اخلاقی در نظام فاشیسم ولایتی حاکم بر میهن شب‌گرفته‌ی ما است. هر صفحه‌ی کتاب فریاد می‌زند که فرهنگ شاهنشاهی و فرهنگ ولایت فقیه، با همه‌ی تفاوت‌هایشان، فرهنگ عشیره‌ای کهن ایران است. کتاب سریع‌القلم در کنار بحث تاریخی و نظری، شامل یک سنجش افکار هم هست. او ۲۱ پرسش تنظیم کرده و برای ۱۵۰۰ نفر از دانشجویان و مسئولین اجرائی کشور ارسال داشته که ۹۰۰ نفر، یعنی ۶۰٪ از دریافت‌کنندگان پرسشنامه به آن پاسخ داده‌اند. یافته‌های این مطالعه‌ی میدانی به روشنی تسلط فرهنگ عشیره‌ای بر رژیم ولایت فقیه را تأیید می‌کند.

اختلاف ساختاری کارنامه‌ی شاهان پهلوی در رابطه با تجدد فرهنگی، اجتماعی، آموزشی، هنری و احترام به راه و رسم شهروندان در حریم خصوصی زندگی با خرافات و اوهام و جهل خمینی و شرکا برای اکثریت بزرگ ایرانیان روشن است. ولی شباهت آنها در رابطه با بلامنازع بودن رهبر در امور سیاسی و عدم تحمل انتقاد حتی از خودی‌ها انکارناپذیر است. حسین مرعشی، عضو ارشد حزب کارگزاران سازندگی که در دولت هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی صاحب مقام دولتی و یک سال هم در جمهوری اسلامی زندانی بود ولایت فقیه را چنین توصیف می‌کند: «این نظام سه اصل دارد. اولین اصل این است که حفظش واجب و اجابت است. دومین اصل این است که میزان حال فعلی افراد است. حال فعلی افراد را هم تو تشخیص نمی‌دهی، طرف مقابلت تشخیص می‌دهد. سومین اصل این است که نظام با هیچکس عقد اخوت ندارد.» در این سه جمله‌ی صریح آقای مرعشی، دانسته یا ندانسته، خصلت حاکمیت در فرهنگ سیاسی ایران را توصیف کرده است. در رسانه‌های تبلیغاتی پهلوی اصطلاح «فصل الخطاب» به کار گرفته نمی‌شد. ولی همه می‌دانستند که «فرمان ملوکانه» کلام آخر سیاست‌گذاری در کشور است. امیرعباس هویدا سیزده سال نخست‌وزیر بود و نعمت‌اله نصیری پانزده سال رئیس ساواک. در تمام این مدت هر دو بدون چون و چرا از شاه اطاعت می‌کردند. در آغاز تظاهرات ۱۳۵۷ شاه تصمیم گرفت که به امید آرام کردن تظاهرات هویدا و نصیری را دستگیر کند. یک سیاستمدار یا روزنامه‌نگار مبلغ رژیم جرات نکرد سؤال کند که اتهام آنها چیست. این نکته را هم باید ذکر کرد که خصلت استبدادی و عدم تحمل دگراندیشی در تاریخ ایران محدود به استبداد حاکم نیست بلکه تبلوری از فرهنگ سیاسی جامعه است که چه بسا احزاب و گروه‌های مخالف استبداد حاکم نیز مبتلا به آن هستند. برای مثال می‌توان از حزب توده و سازمان مجاهدین خلق نام برد که در ضدیت با کثرت‌پذیری بینش سیاسی و ارزش‌های دمکراتیک و به کارگیری روش ضد اخلاقی «هدف وسیله را توجیه می‌کند» آئینه‌ی تمام‌عیار حکومت‌های دوران خود بودند.

در تاریخ ایران افراد و گروه‌های اصلاح‌طلبی بوده‌اند که در مسیر قانونی شدن

نظام سیاسی کشور تلاش‌های ارزنده‌ای کرده‌اند ولی ساختار قدرت و فرهنگ عشیره‌ای حاکم بر جامعه امکان موفقیت به آنان نداده است. تأکید بر موانع فرهنگی یا ذهنی مدارا نفی یا کم‌اهمیت جلوه دادن عوامل مادی، طبقاتی و اعتقادی نیست، بلکه توجه به داده‌هایی است که بر کل جامعه حکم‌فرماست و نمی‌توان ضایعات حاصله از آنها را به عملکرد صاحبان قدرت محدود کرد. بعد از یک قرن تلاش و مبارزه برای رهائی از استبداد و گسترش چشم‌گیر سطح سواد و دانش و تجربه تلخ تفوق استبداد فراگیر ولایت فقیه بر استبداد سنتی خدا، شاه، میهن، به جرأت می‌توان گفت که زمینه‌های عینی و ذهنی فرهنگ

مدارا در جامعه‌ی ایران تقویت شده. این تحول امیدوارکننده در صورتی به ثمر می‌رسد که شهروندان منتقد و مخالف استبداد حاکم تعهد به کثرت‌گرایی و مداراجوئی را در رفتار و کردار ملموس و مشخص فردی و جمعی نشان دهند و نه فقط در بحث‌های تئوریک و انتزاعی. رهائی از چنگال تعصبات و تابوهائی که ریشه در فرهنگ سیاسی کهن دارند به نقد مستمر درون نیاز دارد. تحلیل و تفسیر و خلاقیت نظری ارزش و اهمیت خود را دارد و روشنفکران ایرانی کمبودی در این زمینه ندارند ولی کار فکری جایگزینی برای کار تشکیلاتی سیاسی و رفتار و کردار مداراجویانه نیست.

با دوستی که در دو دهه قبل از انقلاب ۱۳۵۷ فعال سیاسی بود درباره‌ی کوششی برای تشکیل یک نهاد ائتلافی مدنی و فرهنگی متعهد به جمهوریت، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، برابری جنسی، احترام به تنوع بینش‌های سیاسی و جدائی دین از حکومت گفتگو می‌کردیم و بعد از شنیدن توضیحات من درباره‌ی این پروژه پاسخ داد که به این نوع فعالیت‌ها خوشبین نیست چون بر مبنای تجربیات گذشته به این نتیجه رسیده که سیاست پدر و مادر ندارد. این تعبیر نیشدار از سیاست را در ایام نو جوانی از عموی پیرم شنیده بودم که فعال مشروطه‌خواهی بود و علی‌رغم حمایت از اصلاحات امنیتی، اجتماعی و فرهنگی رضا شاه حکومت استبدادی او را نفی هدف اصلی انقلاب مشروطیت می‌دانست. اصطلاح «سیاست پدر و مادر ندارد» متأثر از سوء استفاده و فریبکاری در اعمال قدرت است و کم و بیش، در همه‌ی کشورها وجود دارد. وقتی می‌گوئیم حرفه‌ای پدر و مادر ندارد، احساسمان این است که نمی‌توان به کاربرد آن اطمینان کرد، زیرا که خطر فساد و فریب و در نتیجه یاس و سرخورگی تهدیدمان می‌کند. این احساس در رژیم‌های استبدادی می‌تواند چنان فراگیر و عمیق شود که کوشش برای دفاع از آزادی و عدالت اجتماعی با بی‌اعتمادی و سوء ظن روبه‌رو می‌گردد. این ضایعه‌ی احساسی و رفتاری در جمع ایرانیانی که به امید دستیابی به آزادی و عدالت از انقلاب ۱۳۵۷ حمایت کردند ولی از ولایت فقیه یا فاشیسم ولایتی سر در آوردند چنان تشدید شده که برخورد سازنده با آن نیاز به گفتگوی انتقادی مستمر دارد.

سیاست یکی از دیرینه‌ترین حرفه‌های بشر است و بدون آن انسان قادر به تشکیل جامعه و بر آوردن نیازهای جمعی خود نیست. لذا بی‌پدرمادر خواندن سیاست نه دردی را دوا می‌کند و نه از تأثیر مستمر و اجتناب‌ناپذیر آن بر جامعه می‌کاهد. دیگر اینکه سیاستمداران از اعضای بنی آدمند و در این صورت چنانچه در رفتار و کردار آنان در فرهنگ‌ها و جوامع و ادوار مختلف تشابهات زشت و زیبایی می‌بینیم، ضروری است که علل و نتایج اعمال زشت و زیبا را بیشتر در کیفیت و توازن ساختار قدرت جستجو کنیم تا در نیت و فطرت و ویژگی‌های شخصیت آنان. سیاست علم نیست و رویدادهای سیاسی همیشه قابل پیش‌بینی نیستند و چه بسا که تبیین وقایع با ابهام و کثرت جمع‌بندی توأم است. لذا هیچ تفسیر و تحلیلی نهائی نیست و چه بسا که پیامد عمل سیاستمداران خود آنان را شگفت‌زده می‌کند. کشورهای غربی در طی دو قرن مبارزه و تجربه برای مهار و کنترل قدرت سیاسی نهادها و شیوه‌هایی ابداع کرده‌اند که با همه‌ی کمبودها و آسیب‌پذیری‌هایش برای بشریت جذابیت پیدا کرده ولی هنوز حتی در جوامع دمکراتیک بخش‌هایی از مردم سیاست را بی‌پدرمادر می‌دانند. در واقع جامعه‌ای وجود ندارد که نشانه‌هایی از بی‌پدر و مادر بودن سیاست در آن یافت نشود. ولی آیا می‌توان گفت که بی‌پدرمادر بودن سیاست

و یا نفی و نقض حقوق بشر در کشورهای استبدادی و دموکراتیک یکسان است؟ توجه به کم و بیش بودن بی‌پدرمادری سیاست از اهمیت زیربنایی برخوردار است چرا که در غالب مواقع سیاست حریم بود و نبود یا نیک و بد نیست بلکه رقابت بین بهتر و بد تر و کمتر و بیشتر است.

ملک‌الشعرا بهار شکست سیاسی انقلاب مشروطیت را چنین توصیف می‌کند:

این دود سیاه فام که از بام وطن خواست

از ماست که بر ما است

وین شعله سوزان که بیامد ز چپ و راست

از ما ست که بر ما است

حافظ هفت صد سال قبل از ملک‌الشعرا با زبان عاشقانه‌ی خاص خود درس مشابهی به هم‌وطنانش می‌دهد:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد

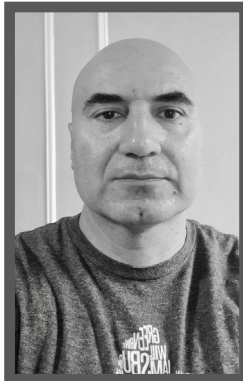
ای خواجه درد نیست و گر نه طیب هست.

پیام‌هایی که ما امروز نیاز مبرم به پیروی عملی از آنها داریم. نامه‌ها و آهنگ‌هایی است که مبارزین نهضت زن، زندگی، آزادی از زندان‌های فاشیسم ولایتی برایمان می‌فرستند.

سپتامبر ۲۰۲۳



هژمونی، قرارداد اجتماعی و اساس یک جمهوری دموکراتیک در ایران پویان اصلانی



از آغاز انقلاب مشروطه تا به امروز، مفهوم مشروعیت در سیاست ایران تحت تأثیر سه عامل کلان: سلطنت، مذهب، و دموکراسی بوده است. انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ میلادی)، با وجود پیروزی‌ها و شکست‌های خود، یک نقطه‌ی عطف در تاریخ مدرن ایران بود. این انقلاب، نه تنها یک تحول عمده در فرهنگ سیاسی ایران به وجود آورد، بلکه بستری برای بحث و تفکر در مورد مشروعیت‌های مختلف فراهم کرد.

انقلاب مشروطه نشان‌دهنده تضاد بین سه نوع از «مشروعیت» بود: اقتدار سلطنتی، حکومت دینی، و دموکراسی. این تضادها در دهه‌های گذشته به چالش‌های تازه‌ای منجر شده‌اند. به‌ویژه برای نسل جدیدی از ایرانیان که به دنبال یک جمهوری دموکراتیک هستند، امروز، بحران مشروعیت به یک موضوع حساس تبدیل شده است؛ موضوعی که به هسته‌ی اصلی هویت ایران می‌رسد.

حالا تصور کنید یک «قرارداد اجتماعی» جدید در افق است. یک پروژه ملی عظیم که بر توافق عمومی در مورد حقوق و ویژگی‌های اساسی انسانی متمرکز است. این قرارداد فقط محدود به تعریف فرصت‌ها و حقوق شهروندان نیست، بلکه راه‌هایی برای شفافیت و پاسخگویی را به منظور حفظ اعتماد عمومی نیز در نظر می‌گیرد. چنین چارچوبی نه تنها امکان‌پذیر است، بلکه می‌تواند نقطه‌ی عطفی در تحولات ایران به سمت یک جمهوری دموکراتیک و پایدار باشد.

بخش بعدی این مقاله به شکل‌گیری حکومت و نقش آن در تعیین حقوق شهروندی می‌پردازد. در این مقاله «قرارداد اجتماعی» را نه به‌عنوان یک مفهوم تاریخی یا فلسفی، بلکه به‌عنوان یک چارچوب عملی برای فهم حقوق و حکمرانی در جمهوری جدید ایران معرفی می‌کنم.

تفسیر و اجرای حقوق مردم در چارچوب یک قرارداد اجتماعی جدید

همچنین که به سمت تحول اجتماعی معنادار و در عین حال پیچیده‌ی «زن، زندگی، و آزادی» می‌رویم به یک دوراهی رسیده‌ایم که نیاز به بازبینی داخلی و همکاری جمعی دارد. در این سفر پر آشوب و متلاطم، این مقاله به هدف پرورش یک فرهنگ مشارکتی و نویسنده‌ی یک «قرارداد اجتماعی» جدید برای ایران می‌پردازد — قراردادی که نقش و تعاملات بین دولت و شهروندان را کلان‌تر می‌کند. اگرچه این ایده موضوع بحث‌ها و تفکرات فراوانی را در پی داشته، دو موضوع کلیدی واجد اهمیت هستند: مسئولیت‌های اساسی و جوهر جمعی این پیشنهاد.

تعهد اصلی در عملیاتی کردن این قرارداد در حصول اطمینان از اینکه دولت آینده به شهروندان خود و جامعه‌ی گسترده‌تر خدمت می‌کند نه برعکس. اغلب اوقات، سیستم‌های دولتی و قوانین اساسی به چارچوب‌های سفت و سختی تبدیل می‌شوند که انتظار می‌رود شهروندان به آن‌ها خدمت کنند. این قرارداد اجتماعی جدید باید از آن پارادایم جدا شود. باید هدایت‌کننده‌ی اخلاقی ما باشد و ما را به سمت ارزش‌هایی مانند عدالت، برابری و آزادی راهنمایی کند. برخلاف قوانین اساسی، که اساساً بر ساختارهای دولتی متمرکز هستند، یا منشورهای سازمانی که در خدمت منافع نهادی هستند، یک قرارداد اجتماعی باید به اصول اخلاقی که ما را به عنوان یک ملت مقید می‌کند، جان بدهد.

ثانیاً، این سرمایه‌گذاری برای خیالبافان یا حاکمان مستبد نیست. این یک تعهد جمعی است. در این متن، واژه‌ی «جمعی» فقط یک اصطلاح نیست، بلکه یک روش عملی است. انتقادات متداول نسبت به نبود رهبری متمرکز در جنبش‌های آزادی‌خواه با این دیدگاه جمعی، به یک ابزار مثبت و عمل‌گرا تبدیل می‌شوند، به‌جای این که یک واکنش عکس‌العملی باشند که اغلب نتیجه‌ی تصمیمات حکومتی است. تدوین یک «قرارداد اجتماعی» به یک تدبیر پیشگیرانه تبدیل می‌شود و به ایجاد یک عصر جدید در حکومت دست می‌زند. عصری که بر کرامت انسانی، عدالت، و دموکراسی مشارکتی متمرکز است.

در اینجا باید این نکته روشن شود که اگر چه «قرارداد اجتماعی» و «قانون اساسی» اغلب به جای یکدیگر در هنگام صحبت در مورد حکومت استفاده می‌شوند، یکی از اهداف این مقاله روشن کردن تفاوت بین این دو است. یک قانون اساسی در درجه‌ی اول بر ساختارهای دولتی تمرکز دارد. قوانینی را — کاملاً تحت اللفظی — تعیین می‌کند که نقش‌ها، اختیارات و محدودیت‌های هر شاخه از دولت را مشخص می‌کند. در حالی که این چارچوب ثابت برای تعریف دولت ضروری است و فضای کمی برای تغییرات پویایی که مشخصه‌ی جامعه بشری است باقی می‌گذارد.

در یک جهان که تحت سلطه‌ی ساختارها و پروتکل‌های رسمی و غیر انعطاف‌پذیر قرار دارد، باید به اهمیت منحصر به فرد و پویای قراردادهای اجتماعی پرداخت. این قراردادها تنها ساختارهای اساسی — یعنی قوانین اساسی — که «چگونگی» حکمرانی را مشخص می‌کنند، را تعریف نمی‌کنند. بلکه، آن‌ها هویت و «دلایل» پشت حکومت را نیز شکل می‌دهند. این بیش از فقط مجموعه‌ای از استخوان‌ها و رگ‌ها است، بلکه روحی دارد که زمینه‌ی اخلاقی و جمعی را فراهم می‌آورد و حکومت را به یک نهاد مقاوم در برابر هژمونی‌های مستبد تبدیل می‌کند.

با توجه به این پس‌زمینه، باید به حقایق نگاه کنیم: ایران اکنون در یک دوره‌ی حساس‌تر از ۵۴ سال گذشته که در آن از ناآرامی‌ها و آشفتگی‌های سیاسی رنگارنگی را تجربه کرده، فرصتی برای تدوین یک قرارداد اجتماعی نداشته است. این کار یک تمرین نظری نیست، بلکه یک مأموریت عملی و ضروری است. ما در مورد یک نقشه‌ی راهی صحبت می‌کنیم که می‌تواند ایران را از تحت سلطه‌ی هژمونی استبدادی به فضای تنفس دموکراسی و آزادی منتقل کند.



محلّی گسترش دهیم. مدافعان محلی می‌توانند خلاصه‌های چاپی را، احتمالاً با استفاده از کدهای QR که به سند کامل پیوند می‌دهند، توزیع کنند تا مستقیماً مردم را درگیر کنند.

مرحله ۴: یک رونمایی بزرگ

گام نهایی انتشار همزمان قرارداد اجتماعی است که با بیانیه‌های هماهنگ‌شده از طریق رسانه‌های بین‌المللی و حضور فراگیر در رسانه‌های اجتماعی تکمیل می‌شود. کانال‌های دیپلماتیک می‌توانند این را با اقدامات بین‌المللی علیه رژیم‌هایی مانند ایران هماهنگ کنند و برای تغییر دسته‌جمعی غیرقابل انکار فشار بیآورند.

مرحله ۵: اطمینان از نظارت بین‌المللی

در حالت ایده‌آل، نهادهای بین‌المللی که قادر به اطمینان از رعایت اصول قرارداد اجتماعی هستند، باید بر اجرای آن نظارت داشته باشند. این یک لایه مسئولیت‌پذیری و شفافیت را اضافه می‌کند.

به طور خلاصه، این یک کار بزرگ است، اما مسیر روشن است. ما به یک قرارداد اجتماعی نیاز داریم که آرمان‌های جمعی ما را منعکس کند و چالش‌های چندوجهی ما را برطرف کند. این فقط یک تکه کاغذ نیست، بلکه یک نقشه راه برای آینده ما است.

بخش بعدی فراخوان برای یک ایران دموکراتیک است که فقط پرچمی نیست که ما برافراشته‌ایم، بلکه فرآیندی بلندمدت است که نیازمند مشارکت جمعی، تفکر استراتژیک و تعهد عمیق است. در بخش بعدی، به جزئیاتی خواهیم پرداخت که چگونه یک جمهوری دموکراتیک می‌تواند به عنوان راه حلی جامع برای مشکلات ایران عمل کند.

طرحی برای یک ایران دموکراتیک: تعامل پویای حکومت محلی و مرکزی

برای یک ایران واقعاً دموکراتیک، تمرکززدایی اغلب به عنوان یک راه حل مؤثر برای چالش‌های پیچیده اجتماعی-سیاسی کشور پیشنهاد می‌شود. همانطور که قبلاً بحث شد یک قرارداد اجتماعی دقیق و معتبر برای همسویی نیازهای استانی منحصربه‌فرد با اهداف گسترده‌تر ملی بسیار مهم است. بنابراین، حکمرانی در ایران دموکراتیک چگونه است؟ پاسخ در تعامل پویا بین دولت‌های محلی و متمرکز نهفته است، که هر دو نیاز به تعادل و همکاری ظریف دارند.

حکومت محلی اساساً به هویت اجتماعی متنوع ایران - موزاییکی از پیشینه‌های مختلف فرهنگی، قومی و مذهبی - پاسخ می‌دهد. چه زندگی شلوغ تهران، چه منظره آرام گیلان و چه مناظر کردستان، هر استانی باید بر اساس شرایط خاص خود حکومت کند. شوراهای محلی - خواه بر آموزش، مراقبت‌های بهداشتی یا حقوق زنان تمرکز کنند - باید راه حل‌هایی متناسب با نیازهای منحصربه‌فرد جوامع خود بیابند.

اما قرارداد اجتماعی شکل‌دهنده‌ی تجربه‌ی ایرانیان صرفاً یک اصطلاح حقوقی نیست. این یک

پیشنویس‌ها، تحلیل‌ها و بحث فراهم می‌کنند. این پلتفرم‌های دیجیتال می‌توانند از فناوری بلاک‌چین برای تضمین امنیت و ناشناس بودن ورودی‌های شهروندان استفاده کنند.

چه یک دانشجوی دانشگاه در تهران یا یک کشاورز در یک منطقه‌ی روستایی، هر صدایی در این تلاش جمعی مهم است. بحث‌ها می‌توانند به جزئیات حکمرانی بپردازند، نگرانی‌های اقتصادی را بیان کنند و مقرراتی را که مستقیماً بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد، موشکافی کنند.

ایران ابزار و سرمایه فکری لازم برای انجام این وظیفه عظیم را دارد. تنها سوال این است که آیا ما آماده‌ایم که این کار را انجام دهیم؟ برای عملی ساختن قرارداد اجتماعی، ما به چیزی بیش از یک تکه کاغذ نیاز داریم. ما به یک برنامه‌ی بازی کاملاً قابل اجرا نیاز داریم.

مرحله ۱: طراحی برای همه‌گیر بودن

قرارداد اجتماعی جدید باید شفاف و فراگیر باشد و نه تنها کارشناسان بلکه عموم مردم را درگیر کند. این فقط یک سند نیست، این یک چارچوب زنده و اجتماعی است.

مرحله ۲: کسب اعتبار در سطح بین‌المللی و داخلی

قرارداد اجتماعی نیاز به اعتبارسنجی در مقیاس جهانی دارد. این فقط در مورد تأییدیه‌های سازمان‌های حقوق بشر یا کارشناسان حقوقی نیست. توجه افراد مشهور از بخش‌های مختلف - علم، سرگرمی، سیاست - می‌تواند به مشروعیت بخشیدن به ابتکار عمل و اعمال فشار بر رژیم‌هایی مانند رژیم ایران کمک کند.

مرحله ۳: حرکت به سمت بسیج عمومی

هنگامی که اجماع داخلی گسترده و اعتبار بین‌المللی وجود داشت، استراتژی را باید به سمت مشارکت مردمی تغییر داد. قرارداد اجتماعی را با استفاده از ابزارهای خلاقانه مانند کمپین‌های تأثیرگذار رسانه‌های اجتماعی و فعال‌سازی‌های

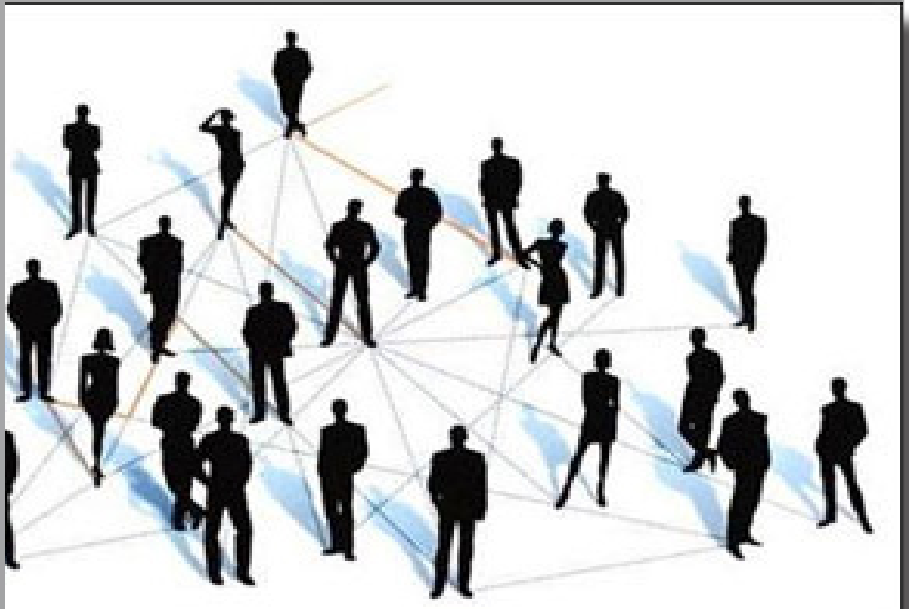
پس با وجود این مسائل مهم و چالش‌های پیچیده، چگونه می‌توانیم به انجام این وظیفه عظیم پرداخت؟ راه حل در تشکیل کمیته‌های تخصصی در چندین حوزه مختلف است. از اقتصاددانان که سیاست‌های مالی را مورد بررسی قرار می‌دهند تا فعالان حقوق بشر که نگرانی‌های اقلیت‌ها را روشن می‌کنند، نظرات آنها امری حیاتی است. نه تنها باید این تلاش‌ها به مسائل داخلی پرداخته، بلکه تأثیرات بین‌المللی آن‌ها نیز باید در نظر گرفته شود.

به همین دلیل، این مسئولیت فقط بر دوش نخبگان نیست. یک قرارداد اجتماعی مؤثر نیازمند چیزی فراتر از «مشارکت» است. یک رویکرد چندوجهی و جامع مورد نیاز است که اطمینان می‌دهد هیچ نگرانی یا مسئله‌ی اجتماعی در حاشیه‌ها نمی‌ماند. این مرحله‌ی است که اصولی چون عدالت و نمایندگی منصفانه به اهمیت خود می‌رسند.

بیاید جلوتر برویم. تمرکز جدی باید به چارچوب‌بندی سیاست‌ها در مورد تنوع فرهنگی و گروه‌های قومی اختصاص داده شود. نه تنها باید انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان در این کار مشارکت داشته باشند، بلکه باید نمایندگان از جوامع گوناگون ایران - کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، آذربایجانی‌ها و سایر اقلیت‌ها - نیز مستقیماً در این امر مشارکت داشته باشند. پرداختن به چالش‌های منحصربه‌فرد آن‌ها، از حفظ زبان گرفته تا تبعیض سیستمی، ساختار اجتماعی را تقویت می‌کند و اعتبار قرارداد را تضمین می‌کند.

در مسائل حکومتمداری و آزادی‌های مدنی، بینش حقوقدانان قانون اساسی، نظریه‌پردازان سیاسی و فعالان حقوق بشر بسیار ارزشمند است. در جبهه‌ی اقتصادی، اقتصاددانان، دانشمندان علوم اجتماعی، نمایندگان کارگری، و کارشناسان مبارزه با فقر می‌توانند راه حل‌های عملی برای چالش‌های اقتصادی سیستمی ارائه دهند.

به لطف پیشرفت‌های تکنولوژیکی، صدای شهروندان عادی دیگر به صدایی عقب محدود نمی‌شود. انجمن‌های آنلاین امن و پلتفرم‌های مجازی بسترهایی را برای به اشتراک گذاشتن





مناطق ویژه اقتصادی (SEZ): سکوی راهاندازی برای توسعه پایدار

ایران کشوری غنی از تنوع منطقه‌ای است و استفاده از آن می‌تواند کلید پیشرفت ملی باشد. به عنوان مثال هرمزگان را در نظر بگیرید. با بنادر عظیم خود، موقعیت مناسبی برای ایجاد یک منطقه آزاد تجاری برای تسهیل لجستیک و تجارت دارد. از سوی دیگر، بلوچستان گوهر دیگری است که در انتظار صیقل دادن است - جغرافیای استراتژیک و بنادر برجسته آن فرصتی منحصر به فرد برای تبدیل شدن به یک مرکز تجاری و لجستیکی قابل توجه، به‌ویژه در معاملات با پاکستان و

کانون درآمد و اشتغال باشند. سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های محلی - مانند حمل و نقل عمومی - نه تنها گردشگری را افزایش می‌دهد، بلکه به ساکنان نیز خدمت می‌کند. به همین ترتیب، کردستان با مناظر طبیعی خیره‌کننده‌اش می‌تواند به یک آهن‌ربای توریستی تبدیل شود و فرصتی را برای ترویج اکوتوریسم بر پایداری محیط زیست فراهم آورد که به ایجاد مشاغل محلی و کارآفرینی در سطح ملی تبدیل شود.

سند زنده است که نه تنها باید تاریخ چندوجهی ایران بلکه چالش‌های کنونی آن را نیز منعکس کند. این باید به عنوان یک سمفونی هماهنگ عمل کند و نه تنها ریتم حکومت محلی را تنظیم کند، بلکه ملودی هماهنگ در سطح ملی را نیز ارائه دهد.

صنایع دستی: چشمه‌ی بکر سنت

استان‌های غنی از صنایع دستی سنتی می‌توانند سیاست‌هایی را برای ارتقای این مهارت‌ها اعمال کنند. مشوق‌های مالی دولت می‌تواند تعاونی‌های محلی را آغاز کند و پلتفرم‌های دیجیتال می‌توانند برای دستیابی به بازارهای بین‌المللی گسترش یابند. امواج اقتصادی چنین ابتکاراتی نه تنها در سطح ملی بازتاب می‌یابد، بلکه دیپلماسی فرهنگی ایران را نیز ارتقا می‌دهد.

مراکز دانشگاهی منطقه‌ای: رویکرد قدرت نرم

دانشگاه‌های استان‌های مختلف می‌توانند در جذب دانشجویان از کشورهای همسایه تخصص داشته باشند. به عنوان مثال، استان‌های هم‌مرز با ترکمنستان می‌توانند دوره‌هایی با تمرکز بر زبان و فرهنگ ترکمنی ارائه دهند. کسانی که در نزدیکی افغانستان هستند می‌توانند بر مطالعات صلح و حل منازعات تمرکز کنند. این ابتکارات فقط سرمایه‌گذاری خارجی را جذب نمی‌کند. آنها همچنین به عنوان ابزار دیپلماسی نرم عمل می‌کنند. استان‌هایی مانند کردستان و بلوچستان فرصت‌های منحصر به فردی برای استفاده در بخش آموزشی دارند.

قبل از پرداختن به انگیزه‌های اقتصادی خاص برای هر استان، بسیار مهم است که بدانیم چگونه سیاست‌ها از سطوح محلی به ملی در یک چارچوب غیرمتمرکز جابجا می‌شوند. در این مجموعه، دولت‌های محلی رهبری را در ابداع و اجرای سیاست‌هایی بر عهده می‌گیرند که از منابع و مزایای منحصر به فرد خود بهره می‌برند. در عین حال، دولت مرکزی به عنوان یک ناظر عمل می‌کند و همسویی با اهداف ملی را تضمین می‌کند و توزیع عادلانه‌ی منابع را در تمام استان‌ها تسهیل می‌کند. این رابطه‌ی پویا مستلزم گفت‌وگو و تعدیل مداوم است، اما مسیری را برای استفاده از نقاط قوت محلی و در عین حال حفظ انسجام ملی ارائه می‌دهد.

انرژی‌های تجدیدپذیر: آینده‌ی انرژی در حیاط خلوت ما است

در مناطقی مانند کرمان که خورشید سخاوتمندانه می‌سوزد، به‌طور طبیعی مراکز تولید انرژی خورشیدی می‌توانند پدیدار شوند. به همین ترتیب، گیلان می‌تواند از بادهای قوی خود برای تمرکز بر انرژی باد استفاده کند. برای شرکت‌هایی که علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری در منابع تجدیدپذیر هستند، مشوق‌ها نه تنها امکان بلکه ضرورت هستند.

مراکز فناوری نوظهور: فراتر از تهران

در حالی که تهران مرکز فناوری ایران است، شهرهایی مانند تبریز و اصفهان این پتانسیل را دارند که خودشان به قطب‌های فناوری تبدیل شوند. با تخصص در زمینه‌هایی مانند هوش مصنوعی، انرژی‌های تجدیدپذیر یا بیوتکنولوژی، این شهرها می‌توانند برجسته شوند. دولت‌های استانی می‌توانند مشوق‌های مالیاتی و کمک‌های مالی را برای جذب استارت‌آپ‌ها و کارآفرینان فناوری ارائه کنند.

با گشودن پتانسیل اقتصادی هر استان در یک سیستم حکمرانی غیر متمرکز، ایران - که دارای منابع و قابلیت‌های بی‌حد و حصر است - می‌تواند برای منافع محلی و ملی مورد استفاده قرار گیرد. بیایید برخی از این مشوق‌ها را با جزئیات بررسی کنیم:

شیلات و آبریز پروری: حفظ ناپایدارها

استان‌های ساحلی مانند بوشهر می‌توانند شیلات و سایر اشکال آبریز پروری را به عنوان صنایع محلی ترویج دهند. شیوه‌های ماهیگیری پایدار باید از طریق سرمایه‌گذاری‌های هدفمند حمایت شود و نه تنها اقتصاد محلی را تقویت کند، بلکه زنجیره‌ی تامین غذا را نیز تضمین کند.

ذخایر نفت و گاز: یک رویکرد منطقه‌ای

مناطق مانند خوزستان مملو از ذخایر نفت و گاز هستند. عدم تمرکز حکومت به این استان‌ها اجازه می‌دهد تا این دارایی‌ها را به‌طور موثرتری مدیریت کنند و به ایجاد شغل محلی دامن بزنند. بخشی از درآمد را می‌توان به صورت استراتژیک در زیرساخت‌های محلی و آموزش سرمایه‌گذاری کرد، در حالی که بخشی دیگر به صندوق ملی برای نوآوری فناوری و حفاظت از محیط زیست اختصاص می‌یابد.

کشاورزی ارگانیک و کشاورزی با ارزش

استان‌های غنی از کشاورزی مانند مازندران و گلستان و آذربایجان می‌توانند به سمت کشاورزی ارگانیک و محصولات کشاورزی با ارزش بالا حرکت کنند. می‌توان مناطق کشاورزی تخصصی ایجاد کرد و استان‌ها می‌توانند مشوق‌های مالی یا معافیت‌های مالیاتی را برای شرکت‌هایی که در کشاورزی پایدار سرمایه‌گذاری می‌کنند ارائه کنند.

استفاده از پتانسیل‌های گردشگری

مکان‌هایی مانند اصفهان و شیراز فرصت‌های گردشگری بکری دارند. این استان‌ها با توجه به فرهنگ، تاریخ و صنایع دستی محلی خود، می‌توانند

اقلیت‌های قومی و مذهبی: قدرت دست‌نخورده‌ی حکومت

نظام‌های متمرکز اقتصادی و سیاسی ایران به ندرت صدایی به اقلیت‌های قومی و مذهبی داده‌اند. با این حال، این تنوع دست‌نخورده - از جمله کردها، عرب‌ها، ترک‌ها، بلوچ‌ها، سنی‌ها، بهائیان، یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان - می‌تواند

فرصت‌های جدیدی را در چارچوبی غیر متمرکز بیابد. این گروه‌ها با مشارکت در حکومت‌داری محلی می‌توانند نیازها و انتظارات منحصر به فرد خود را برطرف کنند و دموکراسی را نه تنها به اعداد، بلکه نسبت به ملیله فرهنگی غنی که ایران است نیز حساس کنند.

نقش دولت مرکزی: نگهبان ارزش‌های جهانی

در حالی که خودمختاری محلی ضروری است، اما به معنای عدم وجود یک دولت مرکزی نیست. دومی نقش مهمی در حفاظت از ارزش‌های جهانی مانند حقوق بشر ایفا می‌کند و باید چارچوب‌هایی را ایجاد کند که در آن حکومت محلی بتواند عمل کند و تضمین کند که حقوق همه ایرانیان رعایت می‌شود. این یک سیستم کنترل و تعادل ایجاد می‌کند که در برابر سوء استفاده از قدرت در سطوح محلی و ملی محافظت می‌کند. کلید تعامل روان بین دولت‌های محلی و متمرکز در گفتگو، مذاکره و سازگاری مستمر نهفته است.

ساختار پیچیده در حال تکامل: آیین‌های برای جامعه‌ی ایرانی

این ساختار پیچیده و در حال تحول منعکس‌کننده‌ی پیچیدگی‌های درون جامعه ایران است. این چارچوب نه تنها به‌عنوان مدلی برای حکومت‌داری، بلکه به‌عنوان موزاییکی از آنچه ایران واقعاً می‌تواند آرزوی تبدیل شدن به آن را داشته باشد - عادلانه، مرفه، و عمیقاً دموکراتیک است.

هژمونی جدید: قرارداد اجتماعی برای جمهوری دموکراتیک

اگر از امکانات بی‌شمار شمرده شده از مناطق ویژه اقتصادی گرفته تا قطب‌های انرژی‌های تجدیدپذیر، صنایع دستی سنتی تا توزیع عادلانه‌ی منابع، چیزی آموخته باشیم، این است که ایران در اوج یک لحظه‌ی دگرگون‌کننده قرار دارد. اما با خطمشی‌های فردی یا طرح‌های تقسیم‌بندی شده تعریف نمی‌شود. سنگ کلیدی که می‌تواند این عناصر ناهمگون را در کنار هم نگه دارد، ایجاد یک هژمونی قوی از طریق یک قرارداد اجتماعی مشخص است که هدف آن ایجاد یک جمهوری دموکراتیک واقعی در ایران است.

برخلاف سیاست‌های زودگذر، یک قرارداد اجتماعی یک هژمونی پایدار ایجاد می‌کند—یک نفوذ مسلط که در آن نفوذ نه تنها متمرکز است، بلکه به طور جمعی توسط همه‌ی بخش‌های جامعه پذیرفته شده و مورد احترام است. این هژمونی اجبار نیست، بلکه آزادی بدون سلطه در جامعه را می‌آفریند. این یک هژمونی مشروعیت است که زیربنای آن قانون اساسی است که به عنوان یک قرارداد اجتماعی عمل می‌کند و کل ملت را ملزم می‌کند.

ایرانی را تصور کنید که در آن تنوع منطقه‌ای نه تنها قابل تحمل است بلکه به عنوان یک سرمایه‌ی ملی تجلیل می‌شود و در چارچوب یکپارچه‌ی حکمرانی ادغام شده است. ملتی را تصور کنید که در آن حقوق بشر یک ایدئولوژی وارداتی نیست، بلکه یک بدیهی پذیرفته شده‌ی جهانی است که توسط یک دولت مرکزی که تجسم این ارزش‌ها و در عین حال حمایت از حکومت محلی است، تثبیت شده است.

در یک آرمان‌شهر نمی‌توان گفت که سوءاستفاده از قدرت کاملاً منسوخ یا بعید است. ولی کلید موفقیت در ایجاد یک هژمونی پایدار، گفتگو، مذاکره و تعامل مداوم بین سطوح مختلف حکومت است. با ایجاد کنترل‌ها و موازنه‌هایی که نه مانع پیشرفت هستند، بلکه تسهیل‌گر آن می‌شوند، می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که هر صدا و نظری، از بنادر شلوغ هرمزگان تا کریدورهای استراتژیک بلوچستان، به یک سمفونی ملی کمک می‌کند.

برای تحقق این چشم‌انداز، نیازی نیست که منتظر فردا باشیم. این طرح از قبل در سرزمین‌های ما، فرهنگ‌ها و پتانسیل‌های بکر ما طرح‌ریزی شده است. اکنون زمان اقدام و تعهد غیر قابل‌برگشت به یک ایران فراگیر، مرفه و دموکراتیک است. یک قرارداد اجتماعی هژمونیک فقط یک توافق نیست، بلکه یک میثاق اساسی است که مسیر ملت را برای نسل‌های آینده دیکته می‌کند.

سپتامبر ۲۰۲۳

Iranlifeandliberty.com

وظیفه مبرم جمهوریخواهان در ایفای نقش بدیل ژاله وفا



در حالت دوم متأسفانه به علت غفلت از توانایی خود و حق رهبری خود، شاهد این امر می‌شویم که دیگران به نفع منافع خود و تجمیع قدرت نزد خود برعکس بیش از گذشته به تضييع حقوق ما دست می‌زنند، چرا که شاهد غفلت ما از ذاتی بودن حقوقمان نیز می‌باشند.

آیا تاریخ معاصر ما مملو از تجربیات تلخی نیست که بخشی از مردم از توانایی‌های خود غافل شدند و من باب نمونه به این امر امید بستند که عده‌ای با استفاده از پلکان مردم و استفاده‌ی ابزاری از آن‌ها و کاستن نقش مردم به آلت و ابزار فشار از پایین، به چانه‌زنی بر سر قدرت برای سهم خود می‌پردازند؟ چه فرصت‌های مهمی که بر سر باوری واهی و امیدوی واهی‌تر به امکان اصلاح نظامی مستبد و وابسته نسوخت. و نتیجه‌ی گذر زمان و افزوده شدن ویرانی بر ویرانی شد.

وجدان تاریخی به ملت ما امکان می‌دهد که پویایی‌های فکری جباری که ساخته‌ی قدرت است را دقیقاً بشناسد و به مردم دائماً متذکر شود. همان قدرتی که نقش واقعی مردم و توانایی آن‌ها را نادیده می‌گیرد. این وجدان تاریخی را باید زنده نگاه داشت تا بار دیگر آن نظام مسلط بر هستی آن‌ها بازسازی نشود و این پویایی‌ها آن‌ها را گرفتار جبر خود نکنند. این جفا اما بر مردم نمی‌رود وقتی نیروهایی از درون جامعه نقش الگو و اندازنده به وجدان تاریخی مردم را ایفا کنند.

از این رو از دید نگارنده اصلی‌ترین وظیفه‌ی جمهوریخواهان به عنوان بخش عمده‌ای از جامعه، آن هم به علت اینکه به تغییر از طریق مردم باورمندند و تحقق حقوق مردم را خواستارند ایفای نقش بدیل نظام آینده است. حتی بدیلی فراتر از عبور از نظام حاکم. همانا به مثابه‌ی بدیلی برای آینده‌ی ایران که وظیفه‌ی خود را تکیه بر توانایی مردم ایران بدانند تا به یاری آن‌ها آزادی و استقلال و رشد بر پایه‌ی عدالت را در ایران نهادینه کند.

از این رو صرف گذار از نظام حاکم بدون طرحی اثباتی برای چگونگی حکومت آینده و به‌ویژه برنامه برای تغییر ساختارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و تغییر مناسبات آن‌ها از قدرت به حقوق واجد هیچ اهمیتی نیست و خطرناک نیز می‌باشد؛ چرا که احتمال بازسازی دوباره‌ی استبداد و تحلیل و تخریب نیروهای محرکه‌ی ایران را تشدید می‌بخشد و دیگر نه از تاک نشان خواهد ماند و نه تاک‌نشان.

همانطور که ذکر آن رفت بدیلی که به حق رهبری جمعی مردم ایران اعتقاد دارد نقش قیم مردم را ایفا نمی‌کند و در ساماندهی امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آینده ایران بر مبنای حقوق مردم و با مشارکت مردم عمل می‌کند و نه به جای مردم. چرا که کل جامعه در این تغییر بایستی نقش بدیل را ایفا کند.

اکنون که در سطح جامعه‌ی ایران اراده تغییر وجود

جامعه‌ی ایران در این برهه از تاریخ خود در جنبشی انقلابی که به جنبش «زن، زندگی، آزادی» ملقب است، به سر می‌برد که در تمامی وجوهش نشانگر اراده‌ی مردم ایران به تغییر است. این جنبش قابل سرکوب و خاموشی نیست، چرا که اراده‌ی تغییر در حال تبدیل به وجدانی عمومی است. و وجدان عمومی هرگاه اراده به تغییر یافت مانع نمی‌شناسد و هیچ قدرت داخلی و یا خارجی را یارای مقاومت در مقابل جنبشی عمومی مبتنی بر وجدانی همگانی نیست. شک نیست که جنبش انقلابی که حاصل و نتیجه‌ی انقلاب‌ها و جنبش‌های عدالت‌خواهانه و آزادی و استقلال‌طلبانه‌ی مردم ایران در طول تاریخ کهن خود به‌ویژه مبارزات قرن اخیر است، مراحل خود را دارد و در سر راه آن مسیرهای صعب‌العبوری نیز وجود دارد که با درس گرفتن از تجربه قابل عبور می‌باشند. و مسلماً این جنبش دشمنان خود را نیز دارد که نظام حاکم و اپوزیسیون وابسته نماد آن‌ها هستند. هر ملتی برای اینکه از وضع موجود رهایی یابد و از دایره‌ی بسته‌ی بدویدتر که پاسدار وضع موجود است به سوی آینده‌ای روشن که نوید شرایط بهتر و بهترین را می‌دهد راهبر شود، نیازمند بدیلی است که آن آینده را در نظر و عمل، روشن و شفاف و صریح نمایندگی کند.

در واقع هر انسانی و هر کدام از ما تجربه کرده‌ایم که به محض اینکه از وضعیت موجود ناراضی می‌شویم درک و حس می‌کنیم که تمامی و یا بخش مهمی از حقوق ما در عمل تحقق نمی‌یابند. برخی از این حقوق توسط قدرت‌های حاکم (چه در سطح خانواده و یا محیط آموزشی و کاری و یا در سطح جامعه و دولت) تضييع می‌گردند و برخی را خود ما بدان عمل ننموده و مغفول می‌گذاریم. اما فشار حاصل از وضعیت موجود و کاستی‌هایی که به علت عدم تحقق حقوق ذاتی ما در زندگیمان ظاهر می‌شوند خود مسبب این امر می‌شوند که اغلب در ذهن شرایط بهتر و درخور کرامت انسانی خود را به تصویر کشیم. زیست در شرایط بهتر و بهترین که حق هر کدام از ما نیز می‌باشد یا

- 1- از طریق اراده‌ی تغییر و حاصل آن یعنی عمل مستقل ما مهیا می‌شود و مجری آن خود ما می‌باشیم و نیز مسئولیت نگاهبانی از حقوق خود عمدتاً بر عهده‌ی خودمان می‌باشد.
- 2- یا معتقدیم این دیگران (خانواده، معلم و استاد و یا دولت) هستند که آن شرایط را برای ما مهیا می‌سازند و یا باید بسازند. از این رو با فراموشی حق رهبری درونی خود به آن‌ها امید واهی می‌بندیم و همواره در انتظاریم که آینده‌ی ما را دیگران بهبود ببخشند!

در حالت اول که خود رهبری ذاتی خود و استعداد‌های چندگانه‌ی خود را به کار می‌گیریم، الگوی تغییر برای دیگران نیز می‌شویم و در پیشبرد اهداف خود موفق‌تر هستیم. چرا که از حالت انفعال به در آمده نشان می‌دهیم که تغییر ممکن است. از آنجا که اغلب انسان‌ها نیازمند الگو هستند تا امری را محتمل و ممکن بدانند، اما الگو تنها نماد ممکن شدن امری است و نمی‌تواند به جای دیگری و دیگران عمل کند. هیچ فردی نمی‌تواند حقوق دیگری را به جا آورد و هیچ اپوزیسیونی نمی‌تواند به تنهایی جور جمهور مردم را بکشد و مردم را به رفاه و آسایش و امنیت و... راهبر شود. این مستبدین هستند که وعده‌هایی اینچنینی را برای فریب مردم و خارج کردنشان از صحنه و قبضه‌ی قدرت تکرار می‌کنند و گر نه ساختن یک کشور در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کار جمهور مردم و با مشارکت همگان ممکن و در مسئولیت کل ملت است.





ایران باشند؛ چرا که محصور در نظامی عمل می‌کنند که جامعه آن نظام را مانع تحقق دموکراسی در ایران می‌داند. علاوه بر اینکه مردم از دید آن‌ها نه صاحب حقوق بلکه وسیله و ابزاری هستند برای چانه‌زنی با قدرت.

برخی دیگر که ادامه سلطنت پهلوی را خواهانند و مطالبات آنها دارای ویژگی‌هایی است که من باب نمونه آقای رضا پهلوی آن را نمایندگی می‌کند، وی را اپوزیسیون نظام حاکم می‌دانند. اپوزیسیون سلطنت‌طلبی که ویژگی‌های نظام دیکتاتوری پهلوی را نمایندگی می‌کند نیز نمی‌تواند در نظامی دموکراتیک که مردم حرف اول را می‌زنند و مقایسه قییم و پراختیار و بی‌مسئولیت بر مردم حاکم نیست، عمل کنند. خصوصاً که در داخل مقام «شاه» شریک حاکمیت مردم است و نقش قییم را ایفا می‌کند و به این بسنده نیز نمی‌کنند و دخالت قدرت‌های خارجی را نیز طلب می‌کنند. یعنی ناقض آزادی و استقلال میهن‌اند.

همچنین آن بخش از نیروهایی که نام جمهوری‌خواهی را یدک می‌کشند ولی چشم امید به قدرت خارجی دارند، از آنجا که نشان می‌دهند در عمل به توانایی مردم ایران باور ندارند و با وابسته شدن به قدرت خارجی برای آنها در ازای کمکی که می‌گیرند در درون ایران «قلمرو منافع» قائل می‌شوند، آشکار می‌کنند که مسأله‌ی اصلی آنها کسب قدرت است تا نظامی با دخالت قدرت‌های خارجی برود و آن‌ها بر سر قدرت آورده شوند. لذا با مردم هم به مثابه‌ی قییم رفتار می‌کنند و خواهند کرد.

تکلیف این سری از اپوزیسیون‌های در محدوده‌ی قدرت از دید مردمی که در جنبش و در تدارک انقلابند، مشخص است. هر چند حق انسانی و شهروندی آن‌ها برای تبلیغ نظر خود بایستی همواره محترم داشته شود. ولی جمهوری‌خواهان موظفند با نقد تبعات این نوع نگرش را به مردم یادآور شوند.

اما اگر مطالبات مردم ایران آزادی و استقلال میهن و رعایت همه‌ی حقوقشان و برقراری دموکراسی است و مردم ایران خواهان تمامیت ارضی وطن و نظامی جمهوری‌اند که در آن جمهور مردم صاحب مملکتند و خواهان رفع تبعیض‌های گوناگون و اجرای عدالت اجتماعی و تحقق حاکمیت جمهور مردم می‌باشند. و باز مردم خواهان نظامی جمهوری هستند که بنیاد سیاسی نسبت به بنیادهای دینی و مرامی بی‌طرف باشد و هیچ دین و مرام و ایدئولوژیی سلطه و موقعیت ویژه نداشته باشد، پس بدیلی درخور آن نیز وجود دارد.

جمهوری‌خواهان معتقد و ملتزم به این مطالبات، خود بدیل هستند. لازم به یادآوری نیست که این اعتقاد و التزام با ادعای صرف ایجاد نمی‌شود؛ بلکه باید در نظر و عمل پایبندی بدان‌ها را نشان داد. فراموش نکنیم مردم ایران زخم‌خورده از ناشناخته‌ها هستند. از این رو حساسیت جامعه نسبت به بدیل و پایبندی آن به آرمان‌های خود بالاست.

کنشگری و نه واکنش ایجاب می‌کند که هر فرد جمهوری‌خواه و هر حزب و یا سازمان جمهوری‌خواه بر این امر واقف باشند که مبارزه و بدیل بودن هم به محتوا نیاز دارد و هم استمرار. نمی‌توان بدون هر گونه تمهیدی انتظار داشت ملت به جنبش همگانی برخیزد بدون اینکه زمینه‌ی آینده مهیا باشد. چرا که

دارد، جمهوری‌خواهان مستقل و آزاد و دموکرات و معتقد به لائسیسم بایستی به بسیج جامعه برای ایفای نقش بدیل جهت تغییرات ساختاری در کشور سرعت ببخشند.

فرض را بر این بگذاریم که شورایی متشکل از نحل‌های فکری متفاوت میان جمهوری‌خواهان و در برگیرنده‌ی بلوک‌های مختلف جمهوری‌خواهی در داخل و یا خارج از کشور تشکیل شده است. یعنی جمهوری‌خواهان از پراکندگی رهایی یافته بعد از گفتگو و تعامل با یکدیگر به فرم و محتوایی برای ائتلاف و یا همکاری رسیده و فرمی دلخواه و مورد توافق را به اجرا گذاشته‌اند. در این مرحله که شکل آماده است و اصول بنیادین مورد توافق نیز با تعریف شفاف و بدون ابهام آماده و همگان بدان متعهد شده‌اند، مهمترین امری که شایان توجه است تعریف وظایف و برنامه‌ی کاری است که بایستی این شورا انجام دهد. صدور اطلاعیه و تقویت بخش رسانه‌ای و افشای نظام و کمک به تبادل اندیشه و اطلاعات تنها بخش کوچکی از فعالیت آینده‌ی جمهوری‌خواهان را تشکیل خواهد داد.

به زعم نگارنده تعریف بدیل و وظایف بدیل و قبول مسئولیت ایفای نقش بدیل عمده کاری است که جمهوری‌خواهان بایستی به عهده بگیرند و خود را با این صفت به جامعه معرفی نمایند. تاکید می‌کنم «معرفی» نمایند و نه نظر خود را بر مردم تحمیل کنند. چرا که یک جمهوری‌خواه واقعی و دموکرات می‌داند که انتخاب همواره با ملت است.

نگاهی به وضعیت جامعه نشان می‌دهد که رژیم ولایت فقیه ماشین ساخت بحران پشت بحران است. بحران‌هایی مثل وضعیت وخیم محیط زیست ایران (کم آبی، خشکسالی، خشک شدن دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و سفره‌های زیر زمینی) بحران فقر و تورم گسترده و بیکاری، بحران اعتیاد که زندگی بیش از ۵۲ میلیون خانوار ایرانی را تحت تاثیر خود قرار داده است، بحران حاشیه‌نشینی ۰۳ درصد از جامعه، بمب ساعتی ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی، بحران فرار مغزها و تهی‌شدن دانشگاه‌ها از اساتید علمی و مستقل، بحران هسته‌ای و ضررهای هنگفت مالی و تحریمی که به دنبال داشت ... واضح است که از سازنده‌ی بحران نمی‌توان انتظار حل بحران را داشت.

اگر می‌خواهیم که قدرت‌های خارجی برای ما بدیل نسازند و بدیل از دل خود مردم ایران و ایرانیان مستقل و آزاد که به توانایی ملت خود باور دارند و هیچ مقام و قدرت داخلی و خارجی را شریک حاکمیت مردم نمی‌دانند به وجود آید، بایستی در نظر و عمل و اخلاق و رفتار الگوی آن آرمان‌هایی بشویم که مبارزات صد ساله‌ی ملت ایران به دنبال تحقق آنها بوده است.

اما وظیفه‌ی مهم بدیل، ارائه‌ی راه حل برای حل این بحران‌ها است تا به جامعه چشم‌انداز و امید به حرکت برای بهتر کردن شرایط زیستی خود دهد. آن هم نه امیدی واهی و غیر منطبق بر واقعیت و بدون تکیه بر دانش و خرد جمعی.

لذا بدیل وظایف بس خطیری را به عهده دارد:

- استواری نظری و عملی بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر پایه‌ی عدالت اجتماعی
- وفاداری به مردم و حقوق انسانی و شهروندی و ملی و نیز حقوق طبیعت و دفاع از حقوق ملی ایران به عنوان عضوی از جامعه‌ی جهانی
- پاک‌دستی و دوری از فساد مالی و اخلاقی
- رفتار مبتنی بر خشونت‌زدایی و دفاع تمام‌قد از حقوق انسانی و شهروندی و ملی جمهور مردم ایران و نیز حقوق طبیعت
- تهدد به شناسایی علمی و دقیق معضلات کشور و تلاش جمعی در ارائه‌ی راه حل خروج از بحران‌ها. در این راه می‌تواند با به راه اندازی یک نهضت علمی برای راه حل یابی برای مشکلات مبتلابه کشور و بحران‌های دامنگیر وطن و هموطنان کنشگر شود و در این نهضت علمی و راه حل یابی تمامی استعداد‌های ایرانی و متخصصین مستقل و وطن‌دوست جای داشته باشند. با این کار جامعه می‌تواند راه‌حل‌های مختلفی را در اختیار داشته باشد و آنچه را به حقوق خود نزدیک‌تر می‌یابد انتخاب کند.

محرز است که بسته به اینکه مردم چه می‌خواهند و مطالباتشان چیست، برای آن مطالبات بدیل به وجود می‌آید. اما بخش کوچکی که طرفدار ادامه‌ی عمر نظام ولایت فقیه هستند و در قالب اصلاح‌طلبی یعنی قبول عمل در محدوده‌ی نظام عمل می‌کنند تنها اپوز به نظام‌اند و نمی‌توانند بدیل آینده‌ی

زمانی تغییر ممکن است که آینده و طرح‌های ساختارهای آینده با همگی تنوع برای مردم روشن باشد تا مردم امکان انتخاب داشته باشند. تجربه‌ی انقلاب ۵۷ بر اهل خرد روشن کرده است که در دوران گذار که تغییرها به سرعت رخ می‌دهند، فرصت برای طرح ریختن و ابتدا به ساکن عمل کردن نیست و خلاء به وجود آمده را قدرت و قدرت‌طلبان به سرعت پر می‌کنند و استبداد جدیدی را بازسازی می‌کند.

از این رو انتظار می‌رود هر فرد و یا هر سازمان سیاسی جمهوری خواهی برای مراحل تغییر نظام و تغییرات ساختاری آینده برنامه‌ای را سنجیده و در معرض قضاوت مردم قرار دهد.

مجامع اسلامی ایرانیان که نگارنده از سال ۰۶۳۱ افتخار عضویت در آن را دارم به سهم خود هم برای دوران گذار از نظام ولایت فقیه سنجش‌هایی به عمل آورده و سند پیشنهادی خود در مورد ساختار حقوقی دوران گذار برای انتقال حاکمیت به مردم را در ۱۵ اصل تدوین و همراه با قانون اساسی پیشنهادی بر مبنای حقوق پنجگانه که مبنای تمام ۴۰۵ اصل آن حقوق است را در سال ۸۹۳۱ منتشر ساخته و در معرض قضاوت مردم قرار داده است. همچنین برنامه عمل سیاسی و منشور اقتصاد تولیدمحور را نیز منتشر ساخته است.

زندهار که جمهوری خواهان بایستی از تجربیات سایر ملل نیز درس بگیرند. در بهار عربی انقلاب‌ها در اغلب کشورها با شکست روبرو شدند چرا که نیروی خواهان تغییر خود را برای شرایط در حال تغییر از قبل آماده نکرده بودند و آلترناتیوی در خور خواست مردم ارائه ندادند. لذا خلاء به وجود آمده را استبدادهای جدید پر کردند و به قلع و قمع مردم پرداختند.

جمهوری خواهان ایران با هر نحله‌ی فکری چنانچه در خود به دید بدیل بنگرند، می‌توانند به علت تنوع فکری و نظری برنامه‌ها و راه‌حل‌های متفاوت و مورد نظر خود را به جامعه ارائه دهند. اما چنانچه باب گفتگو را هیچگاه نبندند و با هم در نهضت علمی همراهی کنند بسا اشتراکات بسیاری را یافته و برنامه‌هایی که حاصل خرد جمعی باشد از غنای بیشتری برخوردار شوند.

۷ شهریور ۲۰۴۱

* مجامع اسلامی ایرانیان کنش فکری خود را به جنبش سراسری مردم ایران ن تقدیم می‌کند:

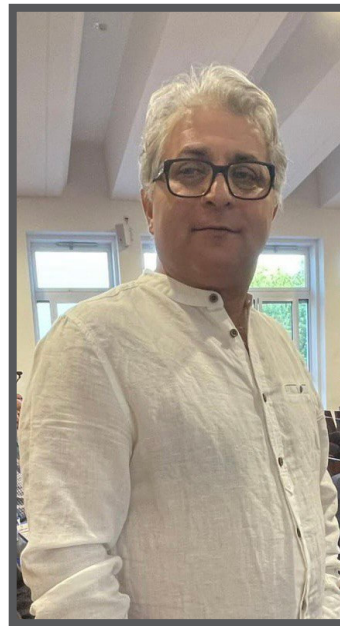
کتاب قانون اساسی بر اساس حقوق پنجگانه

(۲) کتاب حقوق پنجگانه

(۳) برنامه‌ای برای عمل سیاسی مداوم

(۴) ساختار حقوقی دوران گذار برای انتقال حاکمیت به مردم ایران

جمهوری چیست و چرا جمهوری خواهی؟ حجت نارنجی



ساختارهای سیاسی همچون شکل‌بندی‌های اجتماعی دارای تاریخ و سمت و سوی معینی بوده و هستند. بطور مثال نظام فئودالی پس از طی مراحل از پیشرفت علمی و ایجاد تحول در وسایل تولید و در نتیجه آن چایگزینی صنعت و کارخانه بجای کشاورزی و مزرعه و همچنین جابجا شدن نیروی کار از کشاورز (رعیت) به کارگر و ... جای خود را به نظام سرمایه داری داده است، باقی ماندن رگ هایی از مناسبات فئودالی در دوران سرمایه داری، روند رو به زوال فئودالی را تغییر نداده و اگر هنوز هم میتوان در برخی از کشورها و در برخی

مناطق از کشورهای پیشرفته سرمایه داری نیز شیوه تولید و مناسبات فئودالی را شاهد باشیم. اما این امر نافی این حکم پایه ای نبوده و نیست که جهان امروز بر پایه نظم و مناسبات سرمایه داری میچرخد و چالش های درونی این نظام سمت و سوی تحولات را تعیین میکنند. نظام فئودالی اما هرچند هم بتوان نمونه هایی از آن را سراغ گرفت اما به گذشته تعلق دارد.

ساختار سیاسی پادشاهی نیز همزمان با خودآگاهی روزافزون شهروندان و رشد شعور عمومی در جامعه که مناسبات سطانی را به چالش کشیده و مشارکت در حیات اجتماعی را حق هر فرد میدانند، بدنیا یافتن و برپایی ساختارهای جدیدتری که بتواند شرایط حضور و مشارکت مردم را نامین کند جای خود را به ساختار «جمهوری» داده است. ساختاری که برای هر شهروند این حق را محترم میشمارد که در هر جایگاهی از سلسله مراتب قدرت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قرار بگیرد. هیچ کسی بالاتر از قانون نباشد و همه در برابر قانون برابر باشند. هیچ کس بنابر امتیاز خانوادگی و یا تعلق به مذهب و ایدئولوژی خاصی فراتر از قانون نایستد. هیچ مقام سیاسی موروثی نباشد. پشتوانه تصمیمات رای و اراده مردم باشد. در چنین ساختاری هیچ کسی نمیتواند خود را ولی نعمت مردم بدانند. هیچ شهروندی رعیت و فرمانبردار نیست و ... این لیست را میتوان طولانی تر از این نوشت. اما اصل موضوع شاید همان «رهایی انسان» است که بیشترین و قوی ترین عامل محرکه برای ایجاد تغییر و تحول در حیات اجتماعی بوده و هست. موضوع بر سر «عاملیت» فرد در جامعه است. تاریخ بشری سرشار از نشانه های گویاست که هر قدر که انسان ها در قید و بند گذاشته شوند. هر چند مذهب برای آنها ساخته شود و هر چند شاه و رهبر و پیشوا بر آنان امر و نهی کند، اما نهایتاً بدنیا آدای خواهند رفت. برای آنکه خود تصمیم بگیرند که زندگی شان در چه شکلی و در چه سمتی جریان داشته باشد. خود تصمیم بگیرند تا چه اندازه و برای چه چیزی میخواهند تصمیم بگیرند و در پاسخ به کدام ضرورتها اشتراک مساعی کنند. انسان بدنیا آد آن ساختار سیاسی و نظم اجتماعی بوده و هست که بتواند بیشترین امکان و بهترین شرایط را برای همگان فراهم کند تا هر فردی بتواند در عین برابر حقوقی با دیگران، متناسب با شناخت، نیرو و نیاز خود بیشترین تاثیرگذاری را بر مناسبات پیرامون و زیست بوم خود داشته باشد و از طرف دیگر بتواند از همه انواع کالاها و خدمات اجتماعی متناسب با نیاز خود بهره مند شود، چنین ساختاری هیچ فردی را با الطاق امتیازات ویژه مستثنی نمی کند. هیچ فردی را بخاطر انتخاب شیوه زندگی اش حذف نمیکند. خود را فراتر از مردم قرار نمیدهد. خود مردم است.

نکاتی که باید بر آن تاکید کرد این است که جمهوری یک «شکل» نیست بلکه «جوهره ای» است که در بافت خود عناصر معنا دهنده را حمل میکند. فراموش کردن و نادیده گرفتن این عناصر جمهوری را ناقص و خالی از معنا خواهد کرد. نمونه های ناموفق در برپایی جمهوری، که در عمل نافی اصل پایه ایی برابر حقوقی افراد شده اند، و یا رهبران مادام العمر را بر کرسی های حکومتی نشانده اند، گواه زنده ایی هستند از جمهوری های ناقص و خالی از معنا. در مقابل نمونه های متعدد دیگری هستند که با اتکا به جوهره جمهوری بمراتب موفقتر عمل کرده و در هویت بخشی و میدان سازی برای «عاملیت» شهروندان خود دستاوردهای چشمگیری داشته اند.

آیا «جمهوری» کامل است و بس ؟ قطعاً نه. جمهوری اگر دمکراتیک نباشد نقض غرض است. اگر سکولار نباشد دمکراتیک نیست. و اگر عدالت اجتماعی را یکی از مبانی خود قرار ندهد، نه سکولار است و نه دمکراتیک. اگر هویت های جمعی و گوناگون جنسیتی، ملی و قومی و یا مذهبی و فرهنگی را نفی و حذف کند، نه دمکراتیک است، نه سکولار است و نه عادلانه. برای پیشگیری از نادیده گرفته شدن و کنار گذاشته شدن عناصر تشکیل دهنده جوهره «جمهوری»، بخشی از جمهوری خواهان پسوندهایی را بدنیا آد وازه جمهوری میاورند مثل دمکراتیک و سکولار تا یادآوری کنند که جمهوری مورد نظر آنها صرفاً یک شکل از ساختار سیاسی که در اذهان عمومی به انتخاب رییس جمهور خلاصه میشود نیست، بلکه ویژگی هایی دارد که برتری و تفاوت آنرا نسبت به ساختارهای غیر جمهوری و جمهوری های ناقص و بی معنا نیز نشان میدهد.

جمهوری دمکراتیک، سکولار و عدالت پژوه نتیجه هماهنگی و ارتباط پویای میان نیروهای فعال جامعه و مشارکت مداوم و تاثیر گذار شهروندان است. اما مشارکت فعال مردم اگرچه آزاده هم باشد اما اگر ناشی از شناخت نباشد، در ادامه خود شکل ظاهری بخود گرفته و مقدمات ایجاد قشری از افراد خاص با امتیازات ویژه را فراهم کرده و در نهایت جوهره جمهوری و از جمله اصل «برابری» را نقض خواهد کرد. در نتیجه تلاش مستمر برای آگاهی رسانی و تضمین گردش آزاد اطلاعات در میان شهروندان یکی از مهمترین سازوکارهایی است که «جمهوری» را زنده و پویا نگاه داشته و امکان آسیب رسانی های درونی آنرا کاهش میدهد. شناخت مردم از روندهای جاری و اطلاع از آخرین وقایع مهم و دسترسی به کانال های کسب و انتقال اطلاعات، اشتیاق به مشارکت را تقویت کرده و کیفیت مشارکت را غنا خواهد داد. شهروندی که بر جریان امور مسلط است، اختیار خود را به دست ولی فقیه و یا پادشاه نخواهد داد که برایش تصمیم بگیرند. خود در شکل گیری شرایط زندگی اش سهم میگیرد و آنجا که لازم باشد کسانی را به نمایندگی از طرف خویش به کار میگذارد تا در مدت معین و محدودی برای پیشبرد یک سری کارها انجام وظیفه کنند. بر کار نماینده گان خویش نظارت میکند و از آنها پاسخ میطلبد. لازم باشد تعویض شان میکند. در حالت دیگری میتواند خود نماینده تعداد دیگری باشد و در مقابل آنان پاسخگو. چنین شهروندی از عاملیت قوی برخوردار است. چنین شهروندی نیازی به ولی فقیه و پادشاه و یا رهبر و پیشوا ندارد که هویت خود و جامعه پیرامون خود را با او تعریف کند. آن جمهوری که اصل حکمرانی را بر شالوده کنش و واکنش چنین شهروندانی و برقراری مناسبات پویا، دمکراتیک و عادلانه میان آنان استوار کند میتواند مدعی آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی شود. ساختاری که بازگشت به هر نوع خودکامگی و استبداد را غیرممکن میکند.

شنبه ۱۱ شهریور ۱۴۰۲

«جمهوری» بیشتر از هر ساختار سیاسی دیگری که جامعه بشری تا کنون توانسته برپا کند استعداد و گنجایش تبدیل شدن به چنین ساختاری را دارد. در تعریف از جمهوری و مزایای آن بسیار نوشته شده و شاید یکی از مهمترین



جمهوری خواهی مسئله‌ی مبرم ایران است دکتر مهران مصطفوی

«واقع‌بین بودن»، باعث شد عقب بمانیم و زمان از دست دهیم و متأسفانه هزینه‌ی مبارزه نیز بیشتر شد. تجربه‌های متعدد و مختلف ۲۵ سال اخیر، به ما آموختند که امر جمهوری خواهی باید پاسخ مسائل اساسی ایران را در برگیرد تا بستری گردد که همه بتوانند با هر فکر و عقیده‌ای، حتی مخالف جمهوری خواهی، در آن فعال شوند. اکنون نیاز به همکاری عمومی جمهوری خواهان است. نیاز به شرکت همه در تلاش برای روشن‌تر و واضح‌تر کردن بیان اصول جمهوری خواهی است تا بتوان جمهوری خواهی را به یک امر جمعی تبدیل نمود تا قادر شد جنبشی همگانی را حول این پروژه ساخت. از این رو تقویت هویت جمهوری خواهی ضرورت روز است.

بر خلاف تمامی بیان‌هایی که اظهار می‌دارند هرگونه سخن گفتن از نوع نظام آینده خطاست و «برای دموکراسی نباید به اختلافات دامن زد» و «همه با هم حرکت کنند»، جمهوری خواهان باید دقیقاً روی نوع نظام آینده و اصول اساسی آن ابرام بورزند. جمهوری خواهان باید از خود هویت مشخص داشته باشند و در توده‌هایی که هر از چند گاهی در سپهر سیاسی ایران به وجود می‌آیند، گم نگردند و تسلیم فکر جمعی جباری که عده‌ای می‌خواهند حاکم کنند نشوند. ایستادگی بر سر اصول جمهوری خواهی در شرایط سخت، اساسی است.

اما هویت جمهوری خواهی چیست؟ مسلماً تنها یک هویت وجود ندارد ولی بدون تعریف اساس جمهوری خواهی و بدون نشان دادن اختلافات حتی بین جمهوری خواهان، نمی‌توان آینده را ساخت. از اتفاق، در زمان کنونی بهتر است که هر جمع و گروهی خواسته‌های خود را دقیق تعریف کنند و اصول اساسی خود را روشن بیان نمایند تا هم اشتراکات روشن شوند و هم اختلافات. اگر این کار در جوی سالم صورت گیرد، جامعه راحت‌تر می‌تواند دست به انتخاب بزند و فکر جمعی پیدا کند. با ابهام‌گرایی و مخفی کردن افکار و سکوت نمودن در قبال ناروایی‌ها و ناراستی‌ها نمی‌توان کمک کرد تا جامعه انتخاب خود را بکند.

بیش از ۱۲۰ سال از مبارزات مردم ایران برای استقرار دموکراسی می‌گذرد. آخرین بار حدود ۴۵ سال پیش در جریان انقلاب ۱۳۵۷ میلیون‌ها انسان برای ساختن آینده‌ای بهتر علیه استبداد حاکم بسیج شدند اما با وجود تمام مبارزات، مقاومت‌ها و تحمل خسارت‌های همه‌جانبه، هنوز دموکراسی در ایران تحقق نیافته است و میهن در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد. طی این سال‌ها کوشندگان سیاسی و به‌طور وسیع‌تر مردم ایران، تجربه‌های مختلفی را پشت سر گذرانده‌اند. مفاهیم سیاسی، روشن‌تر شده‌اند و امروز بیش از هر روز دیگر، امر جمهوری خواهی به‌عنوان یک پروژه‌ی بی‌بدیل برای آینده‌ی ایران پررنگ‌تر می‌شود. تجربه‌های اصلاح‌طلبی و اعتدال خواهی که بنا بود هزینه‌ی مبارزه را کم کنند، شکست سنگینی خوردند و هزینه‌های مضاعفی بر جامعه‌ی ایرانی تحمیل کردند. از جنبش سبز به بعد اصلاح‌طلبی به تدریج زیر سوال رفت و در این چند سال اخیر نیز بازگشت به رژیم پهلوی با بازگشت به استبداد این‌همانی پیدا کرد. پروژه‌ی بازگشت سلطنت نیز که در آینده‌ی شکست تجربه‌ی اصلاح‌طلبی عده‌ای را به خود جلب کرد، با جنبش «زن، زندگی، آزادی» و حوادث یک سال اخیر روزبه‌روز بی‌رنگ‌تر و ضددمکراتیک‌تر خود را نمایاند. نمایندگان این جریان نشان دادند که اصولاً با مسیر تحولات بزرگ تاریخی ایران مانند انقلاب مشروطه، نهضت ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ۷۵ در تضاد قرار دارند و بیهوده سعی می‌کنند برای تبلیغ و توجیه خود از این سه جنبش تاریخی روایت ساختگی برای ایرانیان بسازند. از این رو دیگر نمی‌توان گفت که «جمهوری خواهی مسأله‌ی مبرم ایران نیست»؛ زیرا اکنون استقرار دموکراسی در ایران با جمهوری خواهی گره خورده است. اگر همه‌ی جمهوری خواهان در این سال‌ها به ترویج اصول بنیادین جمهوری خواهی می‌پرداختند و محکم و استوار بر روی آن اصول می‌ایستادند، اگر برخی از جمهوری خواهان به اعتدالیون درون رژیم و یا به اصلاح‌طلبان حاکمیت تکیه نمی‌کردند و یا به همکاری با بازمانده‌ی استبداد گذشته چشم امید نمی‌بستند، اگر همه‌ی جمهوری خواهان به امر تغییر از سوی مردم همت می‌ورزیدند و انتظار کمک از سوی قدرت‌های خارجی نداشتند، این امر که جمهوری خواهی محور اصلی مبارزه برای استقرار دموکراسی در ایران است می‌توانست بسیار زودتر اتفاق افتد. پر واضح است که بسیاری از جمهوری خواهان با نیت خوب و به اصطلاح به دنبال تقویت جمهوری خواهی پناه به قدرت‌های مختلف داخلی و خارجی بردند. اما این چشم‌پوشی‌ها از اصول جمهوری خواهی تحت عناوین مختلف مانند «کم‌هزینه کردن مبارزه»، «عملگرا بودن»، «در نظر گرفتن توازن قوا» و

سال گذشته طی بحث‌های زیاد بین افراد و گروه‌های مختلف، انتشار بیانیه‌ی «ما خواهان استقرار جمهوری ایران هستیم» حاصل شد. متنی که به طور جامع و دقیق، ۱۰ ماده‌ی اساسی که فصل مشترک کنشگران امضاکننده را تشکیل می‌داد تهیه شد. یکی از نکات مثبت این متن این بود و هست که صاحب ندارد و متعلق به تمام کسانی شد که بدان باور دارند و آن را امضا کرده و تبلیغ می‌کنند. این متن، درعین حال متنی منسجم نیز بود زیرا برای زدودن ابهامات حول مباحثی اساسی تهیه شده بود و می‌توان گفت حاصل ۴۰ سال تبادل نظر و برهمکنش بین فعالان است. متن، به سوال‌هایی نظیر کدام جمهوری مناسب ایران است؟ راه حل مسئله‌ی قوم‌ها و یا اتنیک‌ها چیست؟ جمهوری خواهی و نسبت نیروهای جمهوری خواه با دخالت خارجی چگونه باید باشد؟ و دین در کجای دولت جمهوری قرار می‌گیرد؟ توانسته است پاسخ روشن دهد. متن با کرامت خدشه‌ناپذیر انسان و دیگر حقوق او آغاز شده است که اهمیت بایسته را در مبارزات کنونی دارد و دفاع از حقوق انسان و حقوق شهروندی اساسی را برشمرده است. متن حقوق ملی و حقوق طبیعت را نیز از قلم نیانداخته است. به عنوان مثال متن، جدائی بنیاد دین از دولت را به عنوان یکی از اصول آورده و در اصلی دیگر خواستار عدالت اجتماعی شده است و همچنین اهمیت حضور مردمان مختلف ملت ایران با حقوق خاص فرهنگی و زبانی را یادآور شده است اما نام نظام پیشنهادی آینده را مشخصاً «جمهوری ایران» گذاشته است و نه جمهوری فدرال ایران و یا جمهوری سکولار دموکرات، یا جمهوری لائیک و سوسیال و یا جمهوری دموکراتیک اسلامی. در بقیه‌ی اصول نیز این تلاش شده است

رفاه حقوق بشر حکم قانون کی امت عدالت امید آزادی برابری صلح



باشد. ما خواهان رشد مناطق محروم کشور و فراهم آوردن امکانات برای شرکت آن‌ها در رشد ملی می‌باشیم.

۷. ملت ایران مجموعه‌ای از گروه‌های جمعیتی با مذهب و زبان و گویش‌ها و فرهنگ‌های مختلفی است که در طول تاریخ با هم در ایجاد و غنای فرهنگ ملی، تمدن و تاریخ مشترک سهیم بوده و هستند. از این رو همان‌طور که دولت نمی‌تواند نماینده‌ی دین و یا عقیده‌ای خاص باشد، نهادهای دولتی نیز نباید در خدمت فرهنگ خاصی قرار گیرند. احترام به حقوق اقلیت و قومی مختلف ایرانی، حمایت از تنوع فرهنگی و زبانی، واگذاری تصمیم‌گیری‌ها به نهادهای انتخابی محلی و استانی و تلاش برای رشد موزون مناطق مختلف کشور در یک ساختار غیر متمرکز از جمله خواسته‌های ماست و ضروری می‌دانیم که در دموکراسی آینده فراهم آوردن امکانات لازم برای رشد برابر هویت‌های فرهنگی گوناگون در برنامه کار مسئولین اجرائی باشد. زبان فارسی زبان رسمی اداری در سراسر کشور است. ما معتقدیم که تدریس و فراگیری زبان‌های مختلف قومی - اقلیتی از مدارس ابتدائی تا مرحله دانشگاه حق ایرانیان است و رعایت آن را ضروری می‌دانیم.

۸. یکپارچگی سرزمینی ایران و سیاست خارجی. ما خود را پایبند به حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی سرزمینی ایران و سیاست خارجی مستقلی که بر اساس حفظ حقوق ایران بر مبنای عدم سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، دفاع از صلح، حسن همجواری، رعایت و گسترش روابط مسالمت‌آمیز با سایر کشورها و به‌ویژه کشورهای همسایه باشد، می‌دانیم. ما خواهان تنش‌زدایی در سیاست خارجی هستیم و استفاده از قوای نظامی برای حل مسائل سیاسی داخلی و خارجی را مردود می‌دانیم.

۹. حفظ زیستگاه. ما حفظ زیستگاه که نسل‌های حاضر و آینده باید در آن حیات رو به رشدی داشته باشند را وظیفه‌ی خود دانسته و خود را متعهد به رعایت ضوابط، اصول و استانداردها و الگوهای رفتاری مربوط به حمایت از محیط زیست و عمران طبیعت می‌دانیم و بر این باوریم که میراث‌های طبیعی ایران و جهان را باید از آسیب‌های مختلف محفوظ داشت.

۱۰. پاسداری از میراث تاریخی و فرهنگی. میراث تاریخی و فرهنگی که ثمره‌ی تلاش‌ها و خلاقیت‌های مشترک مردمان ساکن در سرزمین ایران است، باید از هرگونه تعرض و تخریب و تحریف مصون بماند. پاسداری و مراقبت نسل امروز از میراث تاریخی و فرهنگی ایران، مسئولیت و وظیفه‌ای بزرگ نسبت به گذشتگان و نیز نسل‌های آینده است.

به عنوان یکی از امضاکنندگان این متن، دعوت به همراهی و برداشتن گام‌هایی جدید در امتداد انتشار هرچه بیشتر این متن و ارزش‌های بیان‌شده در آن را لازم می‌دانم. متنی که در ایران و خارج از ایران بیش از ۵۰۰ نفر فعال سیاسی و یا اجتماعی آن را پسندیده‌اند و می‌تواند نزدیکی‌های بیشتر در جهت برداشتن قدم‌هایی دیگر را امکان دهد. مسلم است سازماندهی حول این مشترکات و حتی دقیق‌تر کردن آن، افق دیگری را برای مردم ایران خواهد گشود.

که تا جایی که ممکن است اساسی‌ترین مسائل سیاسی به درستی بیان شده باشند. به خاطر اهمیت این ده ماده، برای یادآوری آن‌ها را در زیر می‌آورم:

آزادی و حقوق برابر انسان‌ها. ما پایبندی خود را به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و کلیه‌ی پیمان‌های جهانی وابسته به آن که در آن‌ها رعایت:

- کرامت انسان که خدشه‌ناپذیر است
- حق حیات و مخالفت با حکم اعدام و هرگونه شکنجه
- آزادی عقیده و بیان و آزادی دین
- حق دسترسی به اطلاعات و آزادی رسانه‌ها و مطبوعات و آزادی گردش اطلاعات و حق دسترسی به اینترنت
- حق اتخاذ تصمیم و آزادی انتخاب نوع تصمیم
- آزادی‌های مدنی: آزادی احزاب، سندیکاها، کانون‌ها، انجمن‌ها و...
- آزادی تظاهرات و اعتصابات،
- آزادی پوشش،
- رفع تبعیض جنسیتی و دیگر اشکال تبعیض و تأمین برابری حقوق افراد و زنان و مردان در همه‌ی زمینه‌ها و رعایت حقوق کودکان،
- عدم مداخله‌ی دولت در زندگی خصوصی و شخصی شهروندان،
- به رسمیت شناختن برابری حقوقی همه‌ی شهروندان بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های تیره‌ای، جنسیتی، گرایش جنسی، اقلیتی و قومیتی، زبانی، مذهبی، ایدئولوژیک و شیوه‌های زندگی خصوصی
- تصریح شده است، اعلام می‌نماییم.

۲. **استقلال.** سرنوشت ایران توسط مردم ایران و نمایندگان منتخب آنان تعیین می‌شود و کلیه‌ی تدابیر اتخاذی و سیاست‌گذاری‌ها بایستی تابع نظر مردم بوده و ناقض حقوق اساسی و حقوق فردی و شهروندی و ملی نباشند و هیچ فرد، حزب، سازمان و گروه سیاسی حق دخالت دادن قدرت‌های خارجی در امور داخلی را ندارد. با اینکه از حمایت افکار بین‌المللی از حقوق بشر مردم ایران استقبال می‌کنیم اما هیچ دولت یا قدرت خارجی حق دخالت چه مستقیم و چه غیر مستقیم در حاکمیت مردم را ندارد. افراد و نیروهای آزادی‌خواه معتقد به استقلال ایران، بدیل دموکراتیک برای آبادی و آزادی و عدم وابستگی ایران آینده می‌باشند، و مخالف دست به دامان و سرسپردگی بیگانگان شدن و دخالت دادن قدرت‌های خارجی برای تغییر رژیم هستند.

۳. **دموکراسی.** ما خواهان دموکراسی، به این معنی که کلیه‌ی قوای کشوری و لشکری ناشی از اراده‌ی ملت (هر فرد، یک رای)، و اراده‌ی ملت تنها منبع مشروعیت است که از طریق تصمیم و انتخاب آزاد مردم اعمال می‌شود، هستیم. از شرایط اساسی تحقق حاکمیت ملت تدوین و تصویب یک قانون اساسی دموکراتیک است که در آن، حقوق و آزادی‌های همه‌ی مردم منظور و ضمانت‌های اجرائی آن مشخص شده باشند. ما از حقوق همه، با هر عقیده و مرامی و از جمله مخالفان سیاسی خود دفاع می‌کنیم و خواستار مشارکت ملت در همه‌ی امور می‌باشیم.

۴. **جمهوریت.** ما خواهان اداره‌ی کشور تحت نظام جمهوری هستیم. در جمهوری مقامات کشور همگی مسئول و پاسخگو هستند و برای مدتی محدود و معین از سوی مردم و یا نمایندگان آن‌ها در روند یک انتخابات آزاد، منصافانه و شفاف انتخاب و یا گزیده می‌شوند. جمهوری به مفهوم رد هرگونه نظام موروثی است.

۵. **جدایی نهاد دین و هرگونه ایدئولوژی از دولت.** ما خواستار جدایی نهاد دین از دولت [به مفهوم انتظام سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه] می‌باشیم. هیچ دین و مرام و عقیده‌ای در قانون اساسی رسمیت نمی‌یابد. هیچ کس به دلیل داشتن و یا نداشتن دین و یا مسلک یا اندیشه‌ای از امتیازی ویژه برخوردار یا محروم نمی‌گردد. ما با تأکید بر مخالفت خود با دین دولتی و دولت دینی، (و هر مرام) و با قبول حق نقد، مخالفت خود را با هرگونه نفرت‌پرانی دینی و عقیدتی اعلام می‌کنیم.

۶. **عدالت.** عدالت میزانی برای رشد و ثبات جامعه است. ما پیگیری سیاست‌هایی را ضروری می‌دانیم که عدالت به معنی کاهش شکاف بین قطب‌های فقر و ثروت، برخورداری اقشار هرچه وسیع‌تر مردم از فرصت‌ها و امکانات برابر، شغلی، مسکن، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و رفع تبعیض و کاستی‌های فردی در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را که از شرایط استمرار یک دموکراسی پایدار است، در نظر داشته



جنبش ژینا، ضرورت و چگونگی تشکیل ثقل جمهوری خواهی

بهروز خلیق

جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی جامعه‌ی ما را شخم زد و آنچه در لایه‌های مختلف جامعه جریان داشت، به خیابان‌ها آورد و جوانان و زنان آن را فریاد کردند. فریاد «نه به جمهوری اسلامی» در سراسر کشور طنین‌انداز شد. جهانیان متوجه شدند که اکثریت مردم ایران حکومت جبار و جانیتکار جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند. جنبش ژینا علیرغم سرکوب وحشیانه و کشتار بیش از ۵۰۰ تن و بازداشت بیش از ۲۰ هزار تن از تظاهرکنندگان توسط رژیم کودک‌کش، حدود ۱۰۰ روز در خیابان‌ها و دانشگاه‌های سراسر کشور دوام آورد، بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک را فرا گرفت، به رکود جنبش دانشجویی پایان داد، دانش‌آموزان را برای اولین بار به صحنه‌ی اعتراضات کشاند، همبستگی مردم مناطق ملی را با مردم سراسر کشور تقویت نمود، ایرانیان برون‌مرزی را در کشورهای مختلف به خیابان‌ها آورد، حمایت پزشکان، وکلا، هنرمندان، ورزشکاران، بازاریان و مغازه‌داران را جلب نمود و تحسین و حمایت جهانی را برانگیخت.

به‌طور عمده شهری، افزایش قابل توجه میزان باسوادان و تحول از جامعه‌ای نیمه‌باسواد به جامعه‌ای باسواد، افزایش سریع تحصیل‌کردگان و روشنفکران، ظهور نخبگان جدید و افزایش حجم و نقش طبقه‌ی متوسط جدید و گسترش جنبش‌های صنفی - اعتراضی از جمله آن‌ها است.

با وجود اقدامات رژیم اسلامی برای همگون‌سازی اجتماعی و فکری، به دلیل تحولات اجتماعی، رسوخ گسترده رسانه‌های بین‌المللی و شبکه‌های اجتماعی و تأثیرپذیری از فرآیند جهانی شدن، هویت‌های جدید و متنوع در جامعه پدید آمده است. ما با جامعه‌ی متنوع، پیچیده و با گروه‌های اجتماعی متعدد و هویت‌های جدید روبرو هستیم.

جنبش ژینا دست‌آوردهای ارزشمندی در حوزه‌های مختلف داشت که بازگشت ناپذیرند. در کنار دستاوردها، این جنبش از نقاط ضعف جدی رنج می‌برد که نیازمند شناسایی آن‌ها است. یکی از نقاط ضعف، فقدان رهبری سیاسی است که در تداوم و گسترش جنبش و در امیدآفرینی و گذار از جمهوری اسلامی تأثیرگذار است. چگونگی شکل‌گیری رهبری سیاسی، ناروشن و پدیده پیچیده‌ای است.

این تحولات زمینه را برای فاصله‌گیری از رهبری فردی و کاریزماتیک و گذار به رهبری جمعی و ائتلافی فراهم آورده است. اما گذار به رهبری جمعی و ائتلافی نیازمند تلاش و کار پیگیرانه‌ی احزاب و سازمان‌های سیاسی و نقد پیگیرانه‌ی گرایشی است که به حزبیت تن نمی‌دهد، می‌خواهد در بالای احزاب سیاسی قرار گیرد و خود را به عنوان هماهنگ‌کننده جا بیندازد.

رهبری فردی و کاریزماتیک و رهبری جمعی و ائتلافی

در ارتباط با رهبری سیاسی، ابتدا لازم است مشخص کنیم که آیا رهبری فردی و کاریزماتیک ضرورت امروز است یا رهبری جمعی و ائتلافی؟

گرچه در کشور ما فرهنگ حزبیت و ائتلاف احزاب و سازمان‌های سیاسی به دلایل مختلف به‌ویژه به‌جهت دیرپائی استبداد ضعیف است، ولی در بین نیروهای مخالف احزاب و سازمان‌های سیاسی سال‌داری وجود دارد که از تجارب غنی برخوردارند و برای ائتلاف احزاب و سازمان‌ها تلاش می‌کنند.

رهبری سیاسی در داخل و خارج کشور

در داخل کشور به خاطر سرکوب شدید، امکان سازمان‌یابی مخالفین وجود ندارد. فعالین سیاسی و مدنی مخالف حکومت تحت پیگرد هستند و فعالیت آن‌ها زیر ذره‌بین ارگان‌های اطلاعاتی و امنیتی قرار دارد. به همین خاطر در داخل کشور در حال حاضر امکان تشکیل یابی مخالفین و شکل‌گیری رهبری سیاسی وجود ندارد. اما در طی چند دهه‌ی گذشته کادرهای برجسته‌ی سیاسی و مدنی در داخل کشور پرورش یافته‌اند که شمار زیادی از آن‌ها دستگیر، محاکمه و زندانی شده‌اند. آن‌ها در زندان‌ها حضور دارند که در شرایط مساعد متشکل شده و بخش رهبری سیاسی در داخل کشور را شکل خواهند داد.

ما تجربه‌ی تلخی از رهبری فردی و کاریزماتیک داریم. انقلاب بهمن با رهبری فردی و کاریزماتیک، رژیم محمدرضا شاه را برانداخت و روحانیت را به قدرت رساند. نقش خمینی در هدایت انقلاب اسلامی و پی‌ریزی ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، تداوم جنگ ویرانگر ایران - عراق بعد از فتح خرمشهر، سرکوب گسترده مخالفین و کشتار چند هزار زندانی سیاسی شاخص بود. او بر جامعه‌ی توده‌ای که در سال‌های قبل از انقلاب شکل گرفته بود، سوار شد و حکومتی را پی ریخت که برای کشور ما فاجعه آفریده است.

در طول تاریخ ایران همواره استبداد فردی در کشور ما حاکم بوده، قدرت سرشتی شخصی و خودکامه داشته و وابسته به شخصیت فرمانروا بوده است. تجربه‌ی دهه‌های گذشته هم نشان می‌دهد، چگونه استبداد فردی در لباس ولایت فقیه باز تولید شده است. با تجربه‌اندوزی از گذشته، باید تلاش کرد که بار دیگر رهبری تحولات سیاسی به دست این یا آن فرد نیافتد و قدرت در دست او متمرکز نشود.

اما وضعیت در خارج از کشور متفاوت است. جریان‌های متشکل اپوزیسیون و بخش قابل توجهی از فعالان سیاسی و مدنی که طی دهه‌های گذشته مهاجرت کرده‌اند، در خارج از کشور فعالند. امکان همکاری و ائتلاف در بین نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور که در یک طیف قرار دارند، وجود دارد. تشکیل ائتلاف بین طیفی از نیروهای اپوزیسیون به منزله‌ی شکل‌گیری رهبری سیاسی نیست، بلکه مولفه‌ای از آن است.

وضعیت کنونی جامعه‌ی ایران متفاوت از دوره‌ی قبل از انقلاب است که در آن رهبری فردی و کاریزماتیک شکل گرفت. جامعه‌ی ایران در طی چهار دهه، تحولات عمیقی را در شاخصه‌های اصلی حیات اجتماعی پشت سر گذاشته است. تحولات در شاخصه‌های اصلی حیات اجتماعی چنان بوده است که جامعه‌ی ما را از دوره‌ی قبل از انقلاب متمایز می‌سازد. تحول در ترکیب جمعیت، رشد شهرگرایی و گذر از جامعه‌ی نیمه‌شهری به جامعه‌ای

تشکیل ثقل نیروهای جمهوری خواه در خارج از کشور



دموکراسی مسئله اصلی و مبرم کشور ما است و کشور ما بدون آزادی و دموکراسی نمی‌تواند به توسعه پایدار و عدالت اجتماعی دست یابد. حاملین واقعی دموکراسی در کشور ما، جمهوری خواهان سکولار و دموکرات هستند که از طیف‌های مختلف تشکیل می‌شوند و گسترده‌ترین نیرو به حساب می‌آیند. حکومت پیشنهادی آن‌ها برای جایگزینی جمهوری اسلامی، جمهوری سکولار دموکرات است.

همکاری و ائتلاف نیروهای جمهوری خواه دموکرات سکولار، ضرورت روز است و می‌تواند در اشکال مختلف صورت گیرد. در بین این نیروها هم اشتراک نظر وجود دارد و هم اختلاف نظر. اختلاف نظر در استراتژی سیاسی، مسائل ملی و قومی، شکل تحول سیاسی و نوع حکومت جایگزین، امکان گرد آمدن تمام جریان‌های جمهوری خواه در یک ائتلاف واحد را منتفی می‌سازد. در گذشته تلاش‌های زیادی برای گرد آمدن جریان‌های جمهوری خواه صورت گرفته، ولی به موفقیت نینجامیده است. اختلافات و خط‌فرم‌های برخی جریان‌ها اجازه نمی‌دهد که همکاری و ائتلاف وسیع عملی شود.

در کنار واقعیت مزبور، یک واقعیت دیگری هم وجود دارد. اینکه در بین برخی از جریان‌های جمهوری خواه، نزدیکی‌ها و اشتراکات بیشتری در حوزه‌های مختلف دیده می‌شود. این امکان وجود دارد جریان‌های جمهوری خواه نزدیک به هم، گفتگو و همکاری را آغاز کرده و در تداوم آن وارد روند ائتلاف شوند و بلوک‌های جمهوری خواهی را ایجاد کنند. آنگاه این بلوک‌ها می‌توانند با یکدیگر به گفتگو، همکاری موردی و در نهایت به پلاتفرم مشترک دست یابند و ثقل جمهوری خواهی را با شرکت سایر مولفه‌های جمهوری خواه تشکیل دهند.

خوشبختانه مرحله‌ی اول این روند به درجه‌ای پیش رفته و در طی سال‌های گذشته دو بلوک جمهوری خواهی شکل گرفته است: «همگامی برای جمهوری سکولار دموکرات در ایران» و «همبستگی فراگیر برای آزادی و برابری در ایران». در کنار این بلوک‌ها در برخی شهرها، تشکل‌های جمهوری خواهی ایجاد شده است. اکنون ما در مرحله‌ی گفتگو بین دو بلوک، تشکل‌های جمهوری خواهی محلی و برخی جریان‌های جمهوری خواه بیرون از دو بلوک قرار داریم. در صورت پیشرفت گفتگوها و همکاری‌ها، زمینه مساعد برای تشکیل ثقل جمهوری خواهی فراهم خواهد شد.



در خصوص شکل حکومتی در ایران آینده فرخ نعمت پور



سال‌هاست ذهن فعالان سیاسی در این مرز و بوم به این مسئله اساسی مشغول است که میان جمهوری و سلطنت کدام یک بیشتر مناسب حال ایران و آینده آن است. مسئله‌ای اساسی که در جواب آن به نوعی دو جبهه شکل گرفته است که هر کدام تلاش دارد نگاه مورد نظر خود را اثبات کرده و آینده کشور را به آن سوئی ببرد که خود تصور می‌کند درست است.

اما آیا آینده‌ی ایران را اساساً باید در پاسخ به این پرسش جستجو کرد؟ آیا به محض دریافت و تأیید این جواب (حال هر کدام از دو آلترناتیو یادشده)، و به فرض کنار گذاشتن جمهوری اسلامی کشور به شیوه‌ی خودبه‌خود به طرف سلطنت (البته در اینجا فرض بر سلطنت مشروطه است) و یا جمهوری واقعی پیش خواهد رفت؟ آیا بار دیگر به اسم سلطنت مشروطه و یا جمهوری خواهی، باز به نوعی موناکیسم غیرمشروطه و دیکتاتوری باز نخواهد گشت؟

باید گفت که ایران دو شکست بزرگ را پشت سر خود دارد: شکست انقلاب مشروطه و شکست انقلاب سال پنجاه و هفت. به واقع نه مشروطه توانست به ایجاد یک سیستم مشروطه‌ی پادشاهی دست یابد، و نه انقلاب ۵۷ قادر شد یک جمهوری عرفی و مدرن را ایجاد کند. نتیجه‌ی انقلاب مشروطه نهایتاً ایجاد سیستم دیکتاتوری رضاشاهی بود، و نتیجه‌ی انقلاب بهمن هم ایجاد یک جمهوری دینی با بنیادهای تئوکراتیک که با در صدر قرار دادن مقام ولی فقیه، به نوعی موناکیسم غیر مشروطه را در کشور احیا کرد. در اینجا در یک کم‌دی تاریخی روح صوفیسم بازگشت، و ایران عصر مدرن را جامه سنت پوشانید! گویا در یک طنز تاریخی اساساً بحث بر سر این بود که به‌جای یک پادشاه غیر دینی، اساساً کشور به یک پادشاه دینی احتیاج داشت! هرچند که همین پادشاه (بخوان شیخ) هم ظاهراً انتخابی است و به‌مانند نظام موناکی فرد معرف آن از خونی که در رگ‌هایش به صورت خانواده‌ای جریان دارد، مایه نمی‌گیرد. اما در واقع چه فرقی می‌کند! جایی که دوباره شاه (و این بار در قامت شیخ) به مسند پادشاهی می‌نشیند، در واقع پروژه‌ی جمهوری در همان نطفه خود خفه‌شده و کل روند دوباره بر باد رفته است. به‌ویژه اینکه پادشاهی خلیفه یا شیخ، به مانند سلطنت نیست و او نه تنها حق دارد تا بی‌نهایت در امور کشور (چه داخلی و چه خارجی) دخالت کند، بلکه با مشروعیت گرفتن از یک شرعیت آسمانی کل داستان را چنان وارد مرحله‌ای قدسی کند که اساساً آن را برای همیشه از دسترس انسان خارج می‌سازد.

مشروطه و خواه جمهوری، سخنان بسیاری گفته شده است. در یک فرم فشرده می‌توان گفت که با دو نگاه هگلی و مارکسیستی می‌توان به این قضیه نگاه کرد. در نگاه هگلی (آن هم از نوع جوان آن - هگلیست‌های جوان) برای گذار کفایت که ایده‌ای را بتوان جایگزین ایده‌ی دیگری کرد. در اینجا ایده‌ها و قدرت فراگیر بودن و جایگیری آنها می‌تواند جامعه‌ای را به سر مقصود خود نائل شوند. پس با این حساب تنها کفایت که بر فرض همه‌ی مردم آزادی‌خواه و دمکراسی طلب شوند. در این صورت دیگر به محض شروع تغییرات کلان اجتماعی - سیاسی، ما خودبه‌خود از توان گذار به یک نظم مدرن برخوردار خواهیم شد.

اما در نگاه مارکسیستی این اساساً بنیان‌های مادی جامعه‌اند که مبنا قرار می‌گیرند. در کشوری مانند ایران که بنابر مدل مارکسیستی با نظم استبداد شرقی تعریف می‌شود، و مناسبات تولیدی و شیوه تولید ثروت نیاز اساسی به حضور یک نظم دولتی مقتدر دارد، برای گذار به یک نظم دمکراتیک قبل از هر چیز به تغییر بنیان‌های مادی آن نیاز هست. و تا این نیاز برطرف و یا متحقق نشود، علیرغم هرگونه خیزشی برای تغییر باز ما در نهایت به احتمال قوی با برقراری دوباره‌ی نظم استبدادی روبرو خواهیم شد. و اگر زمانی مسئله‌ی آب و اهمیت مدیریت آن در فلات خشک و نیمه‌خشک ایران وجود استبداد شرقی را الزامی می‌کرد، حال نفت و مجال مدیریت آن است که چنین مسئله‌ای را حیاتی ساخته است. در کشوری که نفت سرچشمه‌ی اساسی ثروت اجتماعی است و اختیار آن در دست دولت است، دولت چنان به بازتولید اقتدار خود نائل می‌شود که می‌تواند چگونگی نظم ایدئولوژیکی و سیاسی را هم تعیین کند.

بنابراین اگر این دو نگاه هگلیستی و مارکسیستی را در هم بیامیزیم، به تصویر بزرگتری از کل واقعیت و چگونگی تغییر در آن می‌رسیم که گویی فرصت را قابل دسترس‌تر می‌کند. پس در این معنا ما هم به حضور ایده‌ها و روشنگری نیاز داریم، و هم به تغییر در بنیان‌های مادی. به نظر می‌رسد اول این ایده‌ها هستند که ابتدا به قدرت می‌رسند، و بعد درست همان‌ها هستند که در قالب نمایندگان مادی و ملموس خود دست به تغییر در بنیان‌ها هم باید بزنند. البته خطر هم درست همینجا کمین کرده‌است! زیرا اگر ایده آنقدر قدرتمند نباشد که بتواند بر شرایط مادی تغییر قطعی بگذارد، ما باز در نیمه‌ی راه خواهیم ماند. و خوشبختانه در عصر کنونی با امکان التزام به ورود نظم صنعتی به کشور و بالارفتن ظرفیت‌های تولید در عرصه‌های گوناگون، کشور دیگر تنها وابسته به نفت برای تولید ثروت نمی‌تواند باشد و همین منجر به تغییر بنیان‌های مادی و تولیدی نظم سیاسی خواهد شد. پس مهم است که قدرت سیاسی آینده بتواند مسیر ریل اقتصادی - تولیدی را تغییر دهد، و با این کار خود به تدریج کشور در مسیر چندگانگی بنیان‌های تولید ثروت بیافتد. شاید ما تا آن زمان، به فرض تغییر در حاکمیت، نیاز به دوره‌های انتقالی خواهیم داشت که به‌نوعی جلوه‌هایی از تمرکز قدرت بمانند سابق را داشت باشیم، اما اگر به طور کلی نیروهای در قدرت و نیز فشار از پایین طوری باشد که نگذارد روند متوقف شود، ما به نظمی برسیم که بتوان



اما چرا هم مشروطه شکست خورد، و هم انقلاب بهمن؟ در واکاوی علل شکست انقلاب‌ها و به‌طور کلی پدیده‌های کلان اجتماعی باید به یک دیدگاه پلورال معتقد بود. آبخشور ایجاد، پیشروی و سرانجام شکست یا پیروزی پدیده‌های اجتماعی متنوع‌اند، اما آنچه به نظر من در مورد شکست مشروطه و به‌ویژه انقلاب بهمن بیشتر صدق می‌کند، عدم مهیا بودن بنیان‌های اساسی برای پذیرش سلطنت یا جمهوری در فوری بودند که شاه و یا شیخ را به رکاب مشروطیت رانده و اراده‌ی مردم را به رکن اساسی تصمیم اتخاذ شده در کشور، حال در تمامی زمینه‌ها، تبدیل کند. نبود یک بنیان قوی مادی - مدنی با

روبنای خواست و یا آگاهی سیاسی - اجتماعی در خصوص آزادی و دمکراسی آن عاملی است که در فقدان خود حتی در حضور قوی توده‌ها نیز نهایتاً به ضرورت وجود یک دیکتاتور می‌رسد. در کشوری که برای برانداختن شاه به ضرورت وجود یک شیخ می‌رسد، حتی اگر شیخ هم بسیار شیخ خوب و مصلحی باشد، باز بعد از فراز و نشیب‌هایی چند، در بر همان پاشنه‌ی سابق خواهد چرخید و روز از نو و روزی از نو!

البته در خصوص نبود بنیان‌های قوی مادی - مدنی برای گذار از یک سیستم دیکتاتوری به یک نظم دمکراتیک و مردمی (حال در مورد بحث ما خواه

آن را نظم دمکراتیک و مردمی نامگذاری کرد.

در دو راهی انتخاب جمهوری یا سلطنت مشروطه، باید گفت که برای ورود به چنین پروسه‌ای در کل نظم جمهوری منعطف‌تر و واجب‌تر است. در کشوری که هزاران سال پادشاهی استبدادی و خون‌آشام بر آن مسلط بوده، بازگشت هر پادشاهی به احتمال قوی به منزله‌ی احیای همان هویت خواهد بود. به‌ویژه اینکه در عصر مدرن، نظام پهلوی هم همان راه را رفت و نتوانست انقطاعی در تاریخ مستبد پادشاهی در کشور، با وجود در دسترس بودن تجربه‌ی انقلاب مشروطه ایجاد کند. و فراتر از آن به‌ویژه اینکه هنوز هم بخش مهم و گسترده‌ای از مدعیان پادشاهی در ایران با همان فرهنگ استبدادی با مخالفان خود برخورد می‌کنند، و معتقد به سرکوب و از میان بردن آنهایند. همچنین مدعیان امر پادشاهی در ایران همان بازماندگان سلسله‌ی پهلوی‌اند که توسط یک انقلاب مردمی و گسترده یک «نه» تاریخی دریافت کردند؛ بنابراین نه از امکان مجدد بسیج افکار عمومی برخوردارند و نه به‌علت چفت و بست‌هایی که مدعی تاج و تخت با پدر و پدربزرگ خود دارد قادر به نقد اساسی پهلوی اول و دوم.

نهایتاً باید گفت که جمهوری‌خواهی در ایران برای اینکه بتواند موفق شود و دوباره به دام تئوکراتیسم و یا مونارکی غیرمشروطه دینی و غیره نیافتد، نیاز به حضور و گذر از یک ارتباط دیالکتیکی مابین ذهن و شرایط مادی دارد که طی آن ذهن به مفاهیم مدرن معتقد می‌شود و همزمان امکانات مادی پی‌ریزی آن در جامعه هم فراهم آیند. در این پروسه‌ی پیچیده هم ذهن انسان ایرانی پلورال و منعطف می‌شود، و هم شرایط مادی و تولیدی ما چنان از تولید ثروت از طرق طبیعی فاصله می‌گیرد که تصور و ذهنیت کنترل طبیعت و از این منظر قدرت سیاسی را در اذهان به خصلت اصلی تبدیل می‌کند.

گذار به جمهوری حقیقی در ایران آینده از طریق تفوق بر ذهن سنتی و در پیش گرفتن تولید و بازتولید صنعتی و فراصنعتی فراهم می‌آید. پیروزی بر شیوه تولید منابع طبیعی و مصرف و باز مصرف آنها، رمز گشایش یک جامعه‌ی نوین است.

اوت ۲۰۲۳

کدام نظام سیاسی؟

سلطنتی یا جمهوری

دکتر حسن ناهری

بهباهای حفظ دستاورد سیاسی انقلاب از دستبرد، هرج و مرج و کودتا کرد و امپراتوری و دیکتاتوری را بر فرانسه و همچنین در ممالک مستعمره فرانسه برقرار کرد.

با شدت گرفتن تضاد بین سرمایه‌داران نوپا و رقابت بین استعمارگران و امپریالیسم، و بروز جنگ جهانی نخست و شکست امپراتوری اتریش - مجارستان، تعدادی از کشورها در اروپا با هویت نوین جمهوری و جمهوری خواهی شکل گرفتند و این فرآیند با شروع جنگ جهانی دوم و پایان آن و نیز مبارزات ضد استعماری تعداد کشورهای جمهوری افزایش یافت و در عین حال از تعداد کشورهای نظام سلطنتی کاسته شد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی سابق، جمهوری‌های جدید به عضویت سازمان ملل متحد پیوستند.

در سال ۲۰۲۳، گسترده‌ترین شکل رژیم سیاسی در جهان: از ۱۹۳ کشور، ۱۵۲ کشور به طور رسمی جمهوری هستند و ۲۵ کشور دارای نظام سلطنتی هستند. تعداد کمی هم به عنوان عضو ناظر شناخته می‌شوند. در این بین بریتانیا که نظام سلطنتی پارلمانی است، ۱۵ کشور باقیمانده از عصر استعمار «مستقل» دارد که عضو سازمان متحد است که مهم‌ترین و موثرترین آنها، کانادا، استرالیا و زولاند نو هستند. این سه کشور همراه با بریتانیا و ایالات متحده آمریکا «پنج چشم امنیتی و جاسوسی» را تشکیل می‌دهند.

یادآوری: آندور یا آندوررا (Andorre) کوچکترین کشور اروپایی شاهزاده‌نشین بین فرانسه و اسپانیا است. طنز کشاکش‌های سیاسی - استعماری در این است که شاهزاده‌ی این سرزمین کوچک دارای دو معاون با عنوان هم‌ردیف شاهزاده است: هم‌اکنون امانوئل ماکرون رئیس جمهور لائیک فرانسه و اسقف اعظم اسپانیا، خوان - هنریک سیسیلیا (Joan-Enric Vives i Sicília) دو همزاد شاهزاده آندور هستند!!

بنابراین، به این سؤال اصلی می‌رسیم که برای هدایت بهینه‌ی یک کشور با ویژگی‌های فرهنگی، رفتاری و تاریخی، اقتصادی و جغرافی - سیاسی از چه شکل سیاسی استفاده کنیم؟

ارسطو می‌گوید: «نظام‌های سیاسی بر اساس اصولی بنا می‌شوند و تمایز نظام‌ها هم از همین اصول بنیادین برجسته می‌شوند».

در مجموع اگر شکل نظام‌های سیاسی را به دو شکل سلطنتی و جمهوری خلاصه کنیم، دارای تمایزات محتوایی هستند: لیبرالی، غیر لیبرال، کمونیستی، الیگارش، پلوتوکراسی (سیستم حاکمیت بر پایه ثروت‌اندوزی)، حامی‌پروری، کودتایی، دیکتاتوری، تئوکراسی (دینی) و... هستند. یک اصل اما همه‌ی این اشکال را از هم متمایز می‌کند: دموکراسی و حاکمیت مردم.

در واقع، عملکرد این دو اصل، حیات سیاسی نظام‌ها را منعکس می‌کند. این دو اصل شهروندان را از صدر تا پایین‌ترین رده‌ی فعل و انفعالات برابر حقوق می‌داند و شاه و رئیس جمهوری را به تبعیت از قانون ملزم می‌کند. بنابراین، دموکراسی و حاکمیت مردم، محتوای نظام سیاسی‌ای است که همه‌ی شهروندان بدون تمایز و استثناء، رفتار اجتماعی خود را تابع این اصول می‌دانند و حاکمیت مردم بر خود، حیات سیاسی دموکراتیک را از دیگر رژیم‌های سیاسی چه سلطنتی و چه جمهوری جدا می‌کند. این اصول پایه‌ای از اصول کهن باور به حکومت قانون از زمان یونان باستان تا جهان معاصر بوده است. البته حکومت قانون سویه‌های دیگری هم دارد که بایسته است تا در جای خود به آن پرداخت. رژیم سیاسی‌ای که حکمرانی آن بر پایه‌ی این اصول بنیادین سامان پذیرفته

است، حکومت قانون است؛ چه پادشاهی باشد و چه جمهوری. هم نظام جمهوری و هم نظام پادشاهی مشروطه نظام‌های ترکیبی هستند با عناصر یکسان و تفاوت آنها تنها در صورت‌بندی و تفاوت عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن است. البته نباید از خاطر برد که در رژیم جمهوری، مقام ریاست جمهوری جایگاهی است که از مقام پادشاه در رژیم‌های پادشاهی الگوبرداری شده اما با این تفاوت که چرخشی است و از پیش‌جانشین و ولیعهد ندارد.



در ادامه‌ی دگردیسی نظام «جمهوری» اسلامی ایران به نظام ولایت مطلقه‌ی فقیه، و به‌ویژه سرکوب آزادیخواهان نسل بعد از انقلاب ۱۳۵۷، کشورمان ایران با بحران‌های همه‌جانبه‌ی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در درون و برون کشور مواجه است. بنابراین، ما در مقابل این سؤال قرار داریم که برای برون رفت از این بحران‌های همه‌جانبه چه باید کرد و راه حل چیست؟ تغییر در درون نظام یا تغییر همه‌جانبه و انحلال نظام جهل و جنایت؟

گرچه نطفه‌ی اعتراضات به نظام کنونی ایران از همان فردای شکل‌گیری آن بسته شد، اما در طی عمر ۴۴ ساله‌ی نظام اکثریت مردم جامعه بیش از پیش از بدنه‌ی حاکمیت فاصله گرفت و اینک نیروی اکثریت مردم در مقابل اقلیت حاکم قرار گرفته است. در شرایط کنونی حاکمیت استبدادی مرتجعین و کاست روحانیت حاکم، حتی نیروهای شریک دیروزی خود «اصلاح‌طلبان حکومتی» را تحمل نمی‌کند. به باور من این یک سیر طبیعی در فراگشت نظام‌هایی است که از ابتدای امر دارای ماهیت استبدادی بودند. انتظار در شکوفایی نظام عبث بود و اکنون هم انتظار «معجزه» در اعتدال نظام صرف نیرو و وقت تلف کردن است و ضایعات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و روانی را بیش از پیش تشدید خواهد کرد و چه بسا می‌تواند شرایط استراتژی کشور را دستخوش تغییرات برگشت‌ناپذیر قرار دهد.

از نظر تاریخی، شکل‌بندی جوامع حاصل نبرد قدرت در قالب هدایت جامعه و فرماندهی و فرمانبرداری شکل گرفت. پادشاهان و امپراتوری‌ها در جدال برای حفظ منافع قومی و منطقه‌ای و گستردن اقتدار در اقصی نقاط جهان حکم‌فرمایی (حکم، حکومت کردن) کردند و در این راه گاهی فاتح و گاهی مغلوب می‌شدند. با این حال، حکومت‌های تک‌محور و دیکتاتوری هرگز پایدار نماندند. به تناسب بیداری و آگاهی، فرمانبرداران شورش می‌کردند و حکومتی را به قدرت می‌نشانند که به زعم آنها با عدالت بیشتر قریب داشت.

پادشاهی سلسله هخامنشی، ساسانی، صفویه، قاجار و از همه کوتاه‌مدت‌تر سلطنت پهلوی بود. کشورهای یونان، امپراتوری آتن، اسپارت... و امپراتوری ایتالیا (رُم) قرن‌ها در حوزه‌ی سیاسی، اقتصادی و به ویژه فلسفه در اقصی نقاط جهان مسلط بودند. حتی از سده‌ی سوم میلادی، امپراتوری رُم خود را مسئول حفاظت و گسترش آموزه‌ی مسیحیت می‌پنداشت و پاپ هم از میان امپراتورها انتخاب می‌شد و ناظر بر ساخت کلیساها بود.

به طور خلاصه، با برآمد دولت - ملت‌ها و انقلاب صنعتی و سیاسی در اروپا، ضرورت تثبیت اشکال سیاسی و ایجاد نهادها در راستای تامین خواسته‌های بورژوازی تجاری و شهروندان ملموس‌تر می‌شد. برای نمونه، نظام قدرت فئودالی سلطنتی بریتانیا با همدستی اشراف، نقش بورژوازی را در تحول اقتصادی به عهده گرفت. بر عکس در فرانسه، فئودالیت به انعطاف‌ناپذیری خود راه اصلاحات سیاسی را بست و زمینه‌ی شورش و انقلاب سیاسی ۱۷۸۹ را آماده کرد. نظام سیاسی از سلطنت به «جمهوری» بی‌برنامه برای پابرهنگها تغییر یافت و دیری نپایید که ناپلئون بناپارت به

حکومت دموکراتیک محسوب نمی‌شود.

در **وهله دوم**، تئوری مربوطه به تعریف ما از سیستم انتخابات دموکراتیک همه امکانات مطلوب برای بیان اطمینان از نقش با ارزش ستاد سیاسی (رهبری) مطمئن می‌سازد. همان‌طور که دیدیم، در نظریه‌ی کلاسیک نسبت دادن درجه‌ی کاملاً غیر واقعی ابتکار به رای‌دهندگان، عملاً به نادیده گرفتن نقش ستاد سیاسی (رهبری) می‌انجامد. با این حال، همه‌ی شهروندان تقریباً منحصرأ از طریق رهبران خود عمل می‌کنند. این سازوکار اساس تقریباً هر اقدام جمعی فراتر از سطح بازتاب ساده است. بنابراین، گزاره‌های مربوط به عملکرد و نتایج روش دموکراتیک که این عامل را به رسمیت می‌شناسد، لزوماً بی‌نهایت واقعی‌تر از گزاره‌هایی هستند که آن را نادیده می‌گیرند. این گزاره‌ها خود را به تحقق یک «اراده» عمومی محدود نمی‌کنند، اما به طور قابل توجهی جلوتر می‌روند و نشان می‌دهند که چگونه این «اراده» ظهور می‌کند یا اینکه چگونه این اراده به یک هدف جایگزینی یا تقلبی تبدیل می‌شود. همان‌طور که ما این عمل را «**ساختن اراده**» می‌نامیم، امیدواریم که چنین رفتاری به عنوان ناهنجاری توقف شود و به همین عنوان در خارج از تئوری باقی بماند.

به نظر می‌رسد روش دموکراتیک رابطه‌ای را که بین **دموکراسی و آزادی فردی** وجود دارد روشن می‌کند. اگر منظور ما از آزادی فردی وجود منطقی‌ای از خودمختاری فردی است که حدود آن از نظر تاریخی متغیر است - هیچ جامعه‌ای آزادی مطلق، حتی آزادی وجدان و بیان را تحمل نمی‌کند، هیچ جامعه‌ای هم نمی‌تواند این منطقه استقلال و آزادی را به صفر تقلیل دهد - واضح است که مشکل به یک سوالی از درجه روش دموکراتیک برمی‌گردد. ما می‌پذیریم که روش دموکراتیک لزوماً حاشیه‌ی آزادی فردی بیشتر از آنچه روش سیاسی دیگر در شرایط مشابه از آن برخوردار است را تضمین نمی‌کند و حتی ممکن است به خوبی اتفاق بیفتد که همه‌چیز عکس واقعیت‌ها اتفاق بیفتد. با این وجود، بین **روش دموکراتیک و آزادی فردی** رابطه وجود دارد. اگر شرایطی وجود داشته باشد که هر کسی حداقل از نظر اصولی آزاد باشد که خود را نامزد انتخابات برای رهبری سیاسی کند، یک چنین گزینه‌ای در بیشتر موارد (اما نه در همه موارد) منجر به آزادی وسیع بحث برای همه و به‌ویژه آزادی بسیار گسترده مطبوعات خواهد شد. مسلماً رابطه بین **دموکراسی و آزادی** به هیچ وجه مطلق نبوده و ممکن است از پشت توسط جاه‌طلبی شخصی و گروهی طیفی از روشنفکران ضربه بخورد.

نظریه‌ی ما نگاهی بر یک بحث قدیمی پر تناقض می‌اندازد و لازم به تبیین است. اگر کسی به دکتترین کلاسیک دموکراسی پایبند باشد و در نتیجه روش دموکراتیک را با سیستمی که تضمین‌کننده‌ی حل مشکلات و تنظیم قوانین مطابق با خواست مردم باشد، باز هم نمی‌توان از این واقعیت غافل شد که حتی اگر این **اراده** به‌طور غیر قابل انکاری واقعی و قطعی باشد، اما در بسیاری از موارد این **اراده** با موفقیت کامل همراه نخواهد بود، بلکه این اراده می‌تواند با تصمیمی که با اکثریت ساده گرفته می‌شود، تحریف شود: بدیهی است که **اراده‌ی** اکثریت فقط خواست اکثریت است اما **اراده‌ی مردم** نیست و مسئله را نمی‌توان با شناسایی تعریف این دو **اراده** حل کرد.

بنابراین، اصل **دموکراسی به معنای ساده آن**، این است که زمام حکومت را باید به دست سیاستمدارانی سپرد که از حمایت انتخاباتی قدرتمندتری نسبت به سایر گروه‌ها یا افراد رقیب برخوردارند. بنابراین، به نظر می‌رسد یک چنین اصلی به نوبه‌ی خود جایگاه نظام اکثریت را در چارچوب منطقی روش دموکراتیک حفظ می‌کند. اگر چه می‌توانیم این نظام را به دلایلی خارج از این چارچوب محکوم کنیم. **اول از همه دموکراسی** از نظر ما به این معنا نیست و نمی‌تواند به این معنا باشد به جز اینکه مردم به طور موثر و به معنای آشکار و آه‌های «مردم» و «حکومت»، حکومت می‌کنند.



شاید خواننده به نظام جمهوری موروثی کره‌ی شمالی اشاره کند. این کشور در مقوله عمومی مورد بحث ما نیست. با این تفاوت که ریاست جمهوری منتخب است. اما در رژیم‌هایی که جایگاه پادشاه انتخابی است، نه رژیم پادشاهی بلکه باید آن را در اصل نوعی رژیم جمهوری دانست. مثل کامبوج.

دولت (**gouvernement**) یک مقوله‌ی مستقل از قدرت سیاسی (**Etat**) است و نقش مردم در چرخش دولت تعیین‌کننده است. ممکن است پرسش شود کدام مردم، مردمی که با فقر فرهنگی و پیشداوری دست به گریبان هستند و اراده‌ای از خود ندارند، مردمی که با تنگدستی اقتصادی به سمت تنفر از همسایه‌اش می‌غلند. این نیز بحثی جداگانه است.

بنابراین، عامل مردم در تعیین سرنوشت خود بسیار مهم است. نقش «روشنفکران» صاحب منصب اگر از موضع تملق و چاپلوسی نباشد و تا زانو دست‌بوس استبداد حاکم نباشند، چه شاه باشد و چه شیخ، می‌تواند در اعتلای عنصر آگاهی مردم در پاسداشت دموکراسی و حاکمیت بر سرنوشت خود نقش با اهمیتی را ایفاء کند. به عبارت دیگر، شهروند آگاه به مدرنیته به بهتر زیستن و خردگرایی گرایش دارد. از این رو بهترین‌ترین نظام سیاسی را انتخاب می‌کند که در نهایت بتواند خیر مشترک را برای همه به ارمغان آورد و حیات سیاسی جامعه را سر و سامان دهد.

به عبارت دیگر، ما اکنون می‌پذیریم که نقش مردم در انتخابات باید این باشد که دولتی را به وجود بیاورد یا یک نهاد قدرت واسطه‌ای را به صورت جایگزین (آلترناتیو) به وجود بیاورد که به نوبه‌ی خود یک **قوه‌ی مجریه** ملی یعنی یک دولت را به وجود می‌آورد. با این کار به تعریف خود می‌رسیم:

نخست روش دموکراتیک در تعیین قوه‌ی مجریه است که معیاری قابل اعتماد برای تمایز بین دولت‌های دموکراتیک و دیگر دولت‌ها در اختیار ما قرار می‌دهد. نظریه‌ی کلاسیک در این دسته از ایده‌ها با مشکلاتی روبرو است که در رابطه با این واقعیت است که اراده و منافع مردم (و در بسیاری از موارد تاریخی چنین بوده‌اند) می‌توانند به همان خوبی اگر نگوئیم بهتر، توسط دولت‌هایی که دموکراتیک شناخته نمی‌شوند، تامین شوند! (اگر صفت دموکراتیک را در جهات گوناگون به کار ببریم). از این پس موضع ما تا حدودی روشن‌تر می‌شود. تا حدی به این دلیل که یک روش عملیاتی را به عنوان سنگ محک در نظر بگیریم که حضور یا عدم حضور آن (روش) در اکثر موارد آسان است. برای نمونه، یک نظام سلطنت پارلمانی به سبک بریتانیا، شرایط روش دموکراتیک را تامین می‌کند. زیرا پادشاه عملاً مجبور است همان افرادی را که پارلمان انتخاب می‌کند در پست‌های وزارت منصوب کند. برعکس یک سلطنت «مشروطه» نمی‌تواند ادعا کند که دموکراتیک است زیرا رأی‌دهندگان و مجلس در عین برخوردار از همه‌ی حقوق شناخته شده در یک نظام سلطنتی، قدرت جاری کردن اراده‌شان برای انتخاب وزرا را ندارند. زیرا در چنین حالتی از نظر ماهوی و نیز از نظر شکل این «خادمان» پادشاه هستند و اصولاً فقط توسط شاه عزل یا منصوب می‌شوند. چنین سیستمی ممکن است برای مردم مناسب باشد. همچنین هیئت منتخب می‌تواند موافقت خود را علیه هرگونه پیشنهاد اصلاحی تایید کند. ممکن است که شاه به اندازه‌ای محبوب باشد که در صورت رقابت برای کسب قدرت بیشتر پیروز شود. با این حال، هیچ سازو کاری برای موثرتر کردن چنین رقابتی ارائه نمی‌شود. بنابراین، یک چنین مورد از نظام سلطنتی مشروطه در چارچوب تعریف ما،



با این تعاریف و محورهای ارائه شده از یک نظام سیاسی که انتخاب و اراده حاکمیت مردم مقدم بر هر اراده‌ی الهی و یا موروثی است، به این نتیجه‌ی بی‌واسطه می‌رسیم که در وهله‌ی نخست، جمهوری اسلامی ایران با تقدم اصل مطلقه‌ی ولایت فقیه فاقد هر گونه مشروعیت است زیرا مرجعیت ولی فقیه، مرجعیت اراده و حاکمیت مردم برای تعیین سرنوشت خود را نمی‌پذیرد و قیمومیت امت را از خدا و نایب گمنامی که از نظر علمی غیر ملموس و ثابت نشده است می‌گیرد. ملت به مثابه موجود عاقل و بالغ و خردگرا جایی در مخیله‌ی ولی فقیه ندارد. به تعبیر آخوندهای مرتجع نمی‌توان نظام اسلامی و مردم را بدون سرپرست رها کرد.

نظام سلطنتی:

نظام‌های پادشاهی تاریخ ما، حتی دادگرتین‌شان به معنای امروزی آن مشروطه نبودند و تنها با دوره‌ی مشروطه است که حکمرانی پادشاه در چارچوب و مشروط به قانون می‌شود. در نظام سلطنتی غیر مشروطه، فرمان‌ها و اختیارات پادشاه عموماً بر پایه‌ی اصول و قواعد از پیش تعریف شده محدود نمی‌شد و چه بسا که فرمان‌های پادشاه، هر چند دادگرانه، عین قانون دانسته می‌شد. هر رژیم سیاسی‌ای برای ماندگاری و کارآمدی باید با ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی، صورت‌بندی اجتماعی و موقعیت منطقه‌ای آن کشور سازگار باشد. پادشاهی نهادی کهن است، اما کهنه نیست. هر امر کهنی به ضرورت کهنه نیست، و هر امر نویایی هم لزوماً درست و مطلوب نیست. مشروطه می‌تواند هم قیدی برای رژیم سیاسی جمهوری باشد و هم قیدی برای رژیم سیاسی پادشاهی. مانند شکل سیاسی، حکومت سلطنتی انتخابی و دولت جمهوری. نظام‌های سیاسی چه جمهوری و چه پادشاهی می‌توانند مطلقه و استبدادی باشند. نمونه استبدادهای صفوی، قاجار و پهلوی. برعکس تجربیات بشری نشان می‌دهد، هم نظام پادشاهی و هم نظام جمهوری می‌توانند حکومت قانون باشند، و نخستین اصل بنیادین حکومت قانون این است که قانون امری همگانی است که به گونه‌ای غیر تبعیض آمیز، چه بر فرمانروایان و چه فرمانبرداران اعمال می‌شود. دیگر اصل اساسی حکومت قانون این است که فرمانبرداران از اعمال قدرت دلبخواهانه و خودسرانه فرمانروایان در امان باشند، و دیگر اینکه متهمان به پایمال کردن قانون حق محاکمه بر پایه آئین دادرسی عادلانه را داشته باشند. مشروطه بودن حکومت معنایی جز حکومت قانون ندارد.

در یک نگاه کلی، نظام‌های سلطنتی می‌توانند اشکال استبدادی، مشروط، مشروع، پارلمانی و انتخابی باشند. این اشکال سلطنتی کم و بیش در عصر ما در قدرت هستند. طرفداران نظام سلطنتی در ایران هم می‌توانند با اتکا به اصول فوق تعیین کنند که کدام شکل را برای جایگزینی رژیم مستبد ولایت فقیه در سر دارند.

نظام جمهوری

بدون شک دوستان و قلم به دستان امور سیاسی - اجتماعی باره‌ها در باره مفاهیم و مختصات جمهوری به تکرار نوشتند. در اینجا من به اختصار و از زاویه‌ای دیگر به اختصار به موضوع می‌پردازم.

جمهوری یک نظام سیاسی است که در آن حاکمیت متعلق به مردمی است که مستقیماً یا از طریق نمایندگان منتخب، قدرت سیاسی را اعمال می‌کنند. اینها برای مدت معینی مأموریت دریافت می‌کنند و در برابر ملت مسئول هستند. مردم از طریق نمایندگان خود منع قانون هستند. اقتدار دولت، که باید در خدمت «نفع عمومی» باشد، توسط قانون بر افراد آزاد و برابر اعمال می‌شود.

در معنای اصلی، اصطلاحات «جمهوری» و «دموکراسی» کاملاً به هم نزدیک هستند، با این حال «جمهوری» این امکان را فراهم می‌کند که بین رژیم‌های سلطنتی تمایز قائل شویم. امروزه استفاده از واژه‌ی جمهوری در تعیین یک دولت، برای تبدیل آن به یک کشور دموکراتیک کافی نیست. مثلاً اگر بخشی از مردم نتوانند در انتخابات شرکت کنند یا نامزدهای خود را معرفی کنند، این گونه است. نمونه‌ای از رژیم‌های غیردموکراتیک به اصطلاح «جمهوری خواه»: شیلی پینوشه، مصر، ایران خمینی و... در این نظام‌ها کلمه‌ی جمهوری، که به اشتباه استفاده می‌شود، می‌تواند یک

دیکتاتوری، یک الیگارش یا یک حکومت دینی را پنهان کند.

در دوران باستان، شناخته شده‌ترین جمهوری، جمهوری روم بود (از ۵۰۹ - تا ۴۴۰-).

در زمان ما، جمهوری‌ها بسته به نظام سیاسی یا اقتصادی خود می‌توانند اشکال مختلفی داشته باشند:

جمهوری شیوه‌ای از سازمان‌دهی کشوری است که در آن قدرت توسط نمایندگان مردم که عموماً منتخب هستند اعمال می‌شود و رئیس دولت (ETAT) ارثی نیست و تنها کسی نیست که قدرت را در دست دارد. جمهوری نقطه مقابل سلطنت موروثی است، اما همیشه مترادف با دموکراسی نیست.

کلمه‌ی «جمهوری» از کلمه‌ی لاتین *res publica* گرفته شده است که در لغت به معنای «امر عمومی» است و نشان‌دهنده‌ی منافع عمومی و نیز روش اداری حکم و حکومت کردن، سیاست و در نهایت دولت است. جمهوری افلاطون، سیاست ارسطو. و از نظر سیسرون (*Cicero*) درباره‌ی جمهوری *De Republica* یعنی طرح امور عمومی که همگی با اشکال حکومت سرو کار دارند. *Res* در زبان حقوقی لاتین به معنای رسیدگی به پرونده‌ای است که باید در یک نهاد قضایی عمومی رسیدگی شود. از نظر تاریخی بخشی از مردم رُم برای احقاق حقوق خود در مقابل مجلس سنای رُم که از پدراسالاران خانواده‌های شناخته شده‌ی رُم تشکیل می‌شد، جمع شدند.

ژان ژاک روسو در کتاب خود به نام «قرارداد اجتماعی» جمهوری را این گونه تعریف می‌کند: «هر دولتی که توسط قوانین اداره می‌شود، تحت هر شکلی از اداره. زیرا در آن صورت فقط منافع عمومی حاکم است و امر عمومی چیزها است.» هر حکومت قانونی جمهوری خواه است. این اصطلاح به وضوح مترادف «دولت»، «حکومت خوب» است. بنابراین جمهوری معنای اجتماع روح یا ایده را به معنای جستجو برای خیر عمومی در یک منطقه معین را در برمی‌گیرد.



زادبوم ایده جمهوری خواهی کلاسیک، ایتالیای قرن ۱۴ تا اوایل ۱۶ میلادی است. فیلسوفان و حقوقدانان این دو سده جمهوری خواهی کلاسیک را بر پایه آزادی تعریف می‌کردند. در نگاه این اندیشه‌ورزان، کشوری آزاد است که نه بر پایه فرمان خودکامگان و مستبدان مبسوط نخبان، بلکه بر پایه بر خود-فرمانروایی اداره می‌شود. این معنای آزادی را می‌توان نزدیک به مفهومی دانست که فیلسوفانی چون آیزایا برلین، فیلسوف سیاسی و مورخ اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی آزادی مثبت نام نهادند. (Isaiah Berlin)

انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ با سقوط نظام سلطنتی، با الهام از جمهوری رُم در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ نخستین جمهوری فرانسه را اعلام کرد. با این حال، در آن زمان، تضاد بین جمهوری و سلطنت هنوز به طور رسمی برقرار نشده بود، زیرا در سال ۱۸۰۴، ناپلئون بناپارت خود را امپراتور جمهوری فرانسه اعلام کرد.

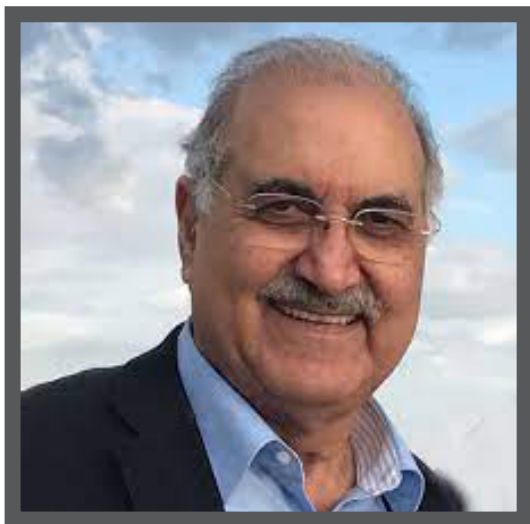
در فرآیندهای حوادث بعدی، در زبان فرانسه واژه **دموکراتیک** در مقابل استبداد و سلطنت آورده شد. تحول قابل توجهی در مفهوم تاریخ معاصر رخ داده است، زیرا تا قرن هجدهم، مطابق سنت سیاست ارسطویی، رژیمی که حاصل انتخاباتی که بر اساس انتخاب حق رای چند شهروند بر اساس شایستگی، مهارت یا ثروت آنها است، مخالف بود. الیگارش و اشرافی که بعداً به جمهوری تبدیل شدند و سیستمی که حداقل تا حدی از قرعه‌کشی ناشی می‌شد که آن را دموکراسی می‌نامیدند. در حالیکه معنا و مصلحت رژیم دموکراتیک برای ارسطو با ایده‌ی آزادی سیاسی توضیح داده شد که بر اساس آن یک شهروند زمانی آزاد است که متناوباً قدرت حکومت کردن و اداره شدن را داشته باشد. این یکسان سازی اخیر با تاریخ سیاسی مدرن انقلاب های آمریکا و فرانسه توضیح داده می‌شود که در طی آن مشکل پذیرش دموکراسی در میان حقوقدانان قانون اساسی، آن را رد کردند و ایده یک دولت نمایندگی نخبان را ترجیح می‌دهند. به عبارت دیگر در مقابل جمهوری خواهی با انتخاب عمومی.

جمهوریت: هنگامیکه از جمهوریت صحبت میکنیم منظور بنیان خواست و اراده تاریخی ملت در تعیین سرنوشت خویش می‌باشد. این جمهوریت منطبق بر الگوی مردم سالاری و براساس آن حق انتخاب نوع سیاسی از آن مردم خواهد بود. نظام مردم سالاری نقطه مقابل نظام‌های استبدادی و خودکامه به شمار می‌رود. بر خلاف نظام‌های استبدادی و دینی نظیر ایران، حق انتخاب مردم و مشارکت آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های اصلی نظام سیاسی تعیین کننده است و با هر گونه موانع تحقق مشارکت آزادانه آن‌ها در تضاد است. تحقق این ویژگی در نظام سیاسی کشورمان با وجود نظام جمهوری اسلامی غیر ممکن است. وجود لایحه‌ها و نهادهایی مثل شورای نگهبان، مجلس خبرگان و مجمع تشخیص نظام و انواع نهادهای امنیتی تنظیم و غربال کردن نامزدهای انتخاباتی مطیع و مجری دستورات سید علی خامنه ای عملاً در خلاف جهت دموکراسی و اراده حاکمیت مردم در تعیین حق سرنوشت خویش هستند.

بنابراین، با پذیرش اصول بر شمرده در فوق میتوان جمهوری دموکراتیک را با انحلال نظام جهل جمهوری اسلامی، انتخابی معقول و خیرخواهانه دانست.

سپتامبر ۲۰۲۳ برابر با شهریور ۱۴۰۲ خورشیدی





چرا جمهوری دموکراتیک و سکولار؟

دکتر همایون مومنی

در مقابل قانون برابرند و موقعیت خاصی برای یک فرد یا خانواده قائل شدن، منافی قوانین حقوق بشر است.

۳- در کنار این علوم، دانش مدیریت امروز تفکر سیستمی را برای اداره‌ی سیستم‌های پیچیده مانند شرکت‌های بزرگ، محیط زیست، اقتصاد یا جامعه مناسب می‌داند. چنین تفکری همانطور که رشد موزون و همه‌جانبه را شرط پیشرفت پایدار می‌داند، بر این تأکید دارد که بدون استفاده از دانش جمعی و در نظر گرفتن نیازها و مشکلات کلیه‌ی بخش‌های یک سیستم پیچیده، برآوردن و حل اساسی آنها غیر ممکن است. برای مثال وقتی سد گتوند ساخته می‌شد لازم بود نه فقط بخش‌های مورد علاقه‌ی دست اندرکاران، بلکه همه‌ی جوانب کار در نظر گرفته می‌شد. نتیجه آنکه همانطور که برای نمونه در ایران، روسیه و کره شمالی شاهدیم، یک کشور مدرن با تکیه بر دانش یک فرد یا یک گروه خاص نمی‌تواند به درستی اداره شود.

بنا بر آنچه که رفت دیکتاتوری یک طبقه‌ی خاص یا پیروی از سنت پادشاهی و ایجاد یک مقام موروثی یا دائمی منافی دموکراسی، حقوق بشر، پاسخگو بودن قدرت، حکومت بر اساس زور و منافی مدیریت درست جامعه است.

لازم به توضیح است که در دوران‌هایی که جوامع مازاد تولید کافی نداشتند، انسان‌ها برای تأمین زندگی خویش از صبح تا شام در پی فراهم نمودن اسباب معیشت بودند و اغلب تنها می‌توانستند به مسائل روزمره دور و بر خود بپردازند. وسایل ارتباطی آن دوران نیز امکان شرکت بخش وسیعی از مردم به مسائل جامعه و سیاست را نمی‌داد. نتیجه آنکه فقط شمار کوچکی از اعضا طبقات بالایی جامعه که از مازاد تولید دیگران استفاده می‌کردند، فرصت پرداختن به سیاست و امور کلان کشور را داشتند. دانش آن دوران نیز هنوز تخصصی نشده و دانسته‌های لازم برای اداره امور مانند امروز پرشمار نبودند. پادشاه از این دانش برخوردار بود و آن را در خانواده‌ی خود از نسلی به نسل

جمهوری (Respublik) در آغاز به نظام حکومتی دموکراتیک در مقابل نظام پادشاهی اطلاق می‌شد. اما از آنجا که چند حکومت استبدادی یا کمونیستی مانند جمهوری اسلامی نیز این عنوان را به خود داده و علیرغم این عنوان بالاترین مقام کشور را دائمی و حتی موروثی کرده‌اند، لازم است روشن کنیم که منظور ما از جمهوری، موقت و قابل تعویض بودن مقامات، دموکراسی، حاکمیت قانون، رعایت حقوق و آزادی‌های کلیه آحاد مردم، جدایی دین از حکومت و خلاصه جمهوری دموکراتیک و سکولار است.

مردم اروپا قرن‌ها برای پایان دادن به استبداد شاهان مبارزه کردند. در این راه چند پادشاه اعدام شدند و نظام پادشاهی تنها در کشورهایی باقی ماند که شاهانشان به مقام تشریفاتی قانع گردیدند. هدف از انقلاب مشروطه ایران و تصویب قانون اساسی آن، که پادشاه را از مسئولیت مبری و تمامی قدرت را ناشی از ملت می‌دانست نیز محدود کردن قدرت شاه بود. اما محمدعلی‌شاه، رضا شاه و محمدرضا شاه هیچیک این قانون را بر نتافتند، علیه آن کودتا کردند و مشروطه را عملاً تعطیل نمودند. پس از آن‌ها جمهوری اسلامی حاکمیت را از آن ولی فقیه دانست و با نقض فاحش ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های مردم ایران به جنایت و کشتار و نابودی اقتصاد و فرهنگ و محیط زیست ایران و ماجراجویی‌های سیاسی و نظامی در کشورهای دیگر پرداخت.

دستاوردهای دانش بشر

همانطور که الگوی جمهوری اسلامی متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش است، الگوی حکومت سلطنتی نیز متعلق به دوران‌های گذشته است. پس از انقلاب مشروطه نیز پیروان این الگوها، گاه به تنهایی و گاه باهم، راه تحقق آزادی و دموکراسی را بر ملت ایران سد کرده‌اند.

طی چند قرن اخیر، به‌ویژه در نیم قرن گذشته دانش بشریت نه فقط در علوم سخت مانند فیزیک، شیمی، ریاضی و انفورماتیک بلکه همچنین در علوم نرم مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی، حقوق، مدیریت و سیاست نیز به پیشرفت‌های شگرفی دست یافته است. به طوری که دسترسی به یک زندگی مناسب و حل مشکلات جهان کنونی بدون استفاده از دانش امروزی در تمامی زمینه‌ها و دخالت دادن آن در اداره امور و تصمیم‌گیری‌ها میسر نمی‌باشد. برای مثال، بدون رعایت دانش امروزی در زمینه بی‌آبی، آلودگی هوا و عوامل نابودی محیط زیست، اصولاً موجودیت انسان دچار خطر می‌شود.

در زیر به چند نمونه از دستاوردهای دانش امروز اشاره می‌کنیم.

۱- در فلسفه و سیاست حفظ و حراست از آزادی، حاکمیت مردم و نقش انسان‌ها در کنترل و پاسخگو کردن قدرت به مراتب روشن‌تر از پیش هدف بررسی بوده است. برای نمونه کارل پوپر، فیلسوف اتریشی - انگلیسی دو نوع نظام حکومتی را از هم جدا می‌داند: حکومت‌های دموکراتیک که دولت در آن‌ها بدون خونریزی و از راه انتخابات از قدرت خلع می‌شوند و حکومت‌های غیر دموکراتیک که فقط با زور و خونریزی سقوط می‌کنند و نتیجه می‌گیرد که قدرت باید محدود، موقت، قابل نظارت و قابل استرداد باشد.

۲- جهان با پیشرفت دانش حقوق، به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر دست یافته که پس از جنگ دوم جهانی به تصویب سازمان ملل رسید. بر اساس این اعلامیه انسان‌ها



پاسخگو کردن حکومت و کنترل قدرت چگونه؟

همانطور که در بالا اشاره شد اختیارات «محدود، موقت، قابل نظارت و قابل استرداد» و جلوگیری از هرگونه مقام دائمی، از پیش شرط های کنترل و پاسخگو کردن قدرت است. یک مقام دائمی عملاً پاسخگو نیست و دلیلی هم برای اطاعت کامل از قانون ندارد.

معدالک هنوز به این سوال پاسخ کامل نداده ایم که چگونه عمل کنیم، چه ساختار حکومتی داشته باشیم که قدرت های اجتماعی در آن قابل کنترل، مسئولان پاسخگو و حافظ حقوق و آزادی های مردم و قانون متکی به آراء مردم باشند. به عبارت دیگر چگونه میتوانیم شرایطی را ایجاد کنیم که دموکراسی مستقر و پایدار شود؟ البته پایه گذاران دموکراسی هم به این نکته توجه داشتند که بدون رفع موانع و ایجاد محیط و شرایط لازم، تحقق دموکراسی مشکل است و راههایی را برای کنترل و پاسخگو کردن قدرت مانند تفکیک قوا ارائه داده اند. در زیر برخی از این نکات را بر می شماریم.

اول از همه تردیدی نیست که عملکرد نیروهای آزادیخواه، اعم از سیاسی یا مدنی، حضور سازمان یافته، همبستگی و نیرومندی آنان مهمترین نقش را در تحقق دموکراسی ایفا میکند.

همزمان مبارزه فکری و سیاسی با هرگونه انحراف یا دوری از اصول دموکراسی و حقوق بشر مانند تفکر «دیکتاتور مصلح» ضمن کوشش برای دیالوگ با همه طیف های موجود سیاسی و مدنی برای تبادل نظر و راهیابی از جمله اقدامات زمینه ساز استقرار دموکراسی میباشند.

تفکیک قوای سه گانه، قضائیه، اجرائیه و مقننه، پاسخگو و شفاف بودن آنها و کنترل هرکدام توسط قوای دیگر، از شروط اساسی دموکراسی و قانونمداریست به نحوی که یک فرد یا گروه نمیتواند در بیش از یک قوه شرکت کند یا دخالت داشته باشد.

تجربه رژیم گذشته و رژیم کنونی که در آنها قوای مسلح کشور در خدمت دیکتاتور عمل میکنند و ابزار اعمال قدرت او علیه مردم بوده اند، نشان میدهد که ارتش باید زیر نظر پارلمان کشور و به عبارت دیگر یک [ارتش پارلمانی باشد](#).

از ابزار دیگر محدود کردن و کنترل قدرت مشارکت فعال مردم در تمام کشور، از روستا تا استان در انتخاب مسئولان برای اداره و انجام امور محلی است.

همچنین ایجاد یک مجلس دوم (سنا) مرکب از نمایندگان منتخب استانهای مختلف مانع از آن میشود که مجلس شورای ملی آینده در همه امور به تنهایی تصمیم گیرنده باشد و در موارد لازم بویژه در باره اموری که به استانها مربوط میشود، به جلب توافق مجلس سنا نیز نیاز داشته باشد.

نکاتی که در بالا رفت اختیارات مقامات بالای کشور را محدود و قدرات ایشان را تا حد زیادی قابل کنترل میکند. تجربه کشورهای پیشرفته جهان نشان میدهد که رعایت این نکات نه تنها زبانی به عملکرد دولت مرکزی نمیزند بلکه بر عکس سبب میشود که حکومت مرکزی نیروی خود را بر مسائل کلان کشور متمرکز کند.

تحقق آزادی و حاکمیت مردم

مردم ایران در جنبش «زن، زندگی، آزادی» خواست آزادی و یک زندگی مناسب دنیای امروز خود را بطور گسترده به نمایش گذارده و هرگونه حکومت زور و منافی آزادی را مردود شناخته اند.

خوشبختانه امروز بخش بزرگی از نیروهای سیاسی ایران بر اهمیت آزادی و دموکراسی و جدایی دین از حکومت توافق دارند. این یک فرصت تاریخی است که لازم است از آن برای تحقق اهداف نامبرده بهره برد.

برای پشتیبانی از جنبش زن، زندگی، آزادی و تحقق آرمانهای آن لازم است که افراد و گروههای سیاسی جمهوریخواه با گسترش تفکر جمهوریخواهی صفوف خود را هرچه فشرده تر سازند، راههای همکاری موثر را بررسی کنند و با نظم دادن بیشتر اقدامات

بعدی منتقل می کرد. در چنین شرایطی پادشاهی و حکومت موروثی معنا داشت و مناسب وضعیت بود. اما از زمانی که تولید صنعتی و کشاورزی مازاد کافی برای شمار بزرگی از انسانها تولید می کند، در دورانی که علوم تخصصی شده و هیچ فردی قادر نیست به تمامی علوم تسلط داشته باشد و در عصری که دسترسی به دانش و اطلاعات برای بخش بزرگی از انسانها ممکن است، دیگر هیچ دلیل منطقی برای وجود یک مقام دائمی یا موروثی در راس نظام حکومتی وجود ندارد.

شرایط ایران

انقلاب مشروطه برای محدود کردن قدرت پادشاه بود. سه تن از چهار پادشاه بعدی ایران کار بر اساس قانون اساسی را دون شان خود دانسته، علیه این قانون کودتا کرده، پس از آن با خودکامگی بر کشور حکومت راندند. این سابقه و اینکه نشانهی بی خردی است اگر بار دیگر از همان «سورخ گزیده» شویم، ضروری میسازد که توجه کنیم که مردم ایران تفاوت میان پادشاهی مشروطه و پادشاهان خودکامه را به حد کافی تجربه نکرده اند و اغلب پادشاهی را به عنوان حکومت فردی میشناسند. طرفداران پادشاهی در خارج از کشور هم با اینکه ادعای مشروطه طلبی دارند و در دموکراسی های غربی زندگی میکنند، در رفتار و تفکر روزمره شان اعتقاد جدی به نظام مشروطه دیده نمی شود.



دیالوگ با ایشان معمولاً به نتیجه نمیرسد و به اصطلاح متخصصین مبادله اطلاعات یک تبادل نظر «مختل» است. هرچه از قانون اساسی مشروطه و از مسئولیت مبری بودن شاه با آنها بگوییم، آنها باز به تجلیل از دوران پهلوی ها بدون اشاره به دیکتاتوری حاکم در آن دوران میپردازند. شعار «رضاشاه روح شاد» حکایت از اعتقاد ایشان به یک «دیکتاتور مصلح» دارد. آنها اغلب حتی افتخار میکنند که رضا شاه و محمدرضا شاه دست به اصلاحات آمرانه زده اند. این هموطنان که ادعای دموکرات بودن هم دارند، ظاهراً هنوز به تضاد میان این ادعا و الگو دانستن دیکتاتورها توجه ندارند. همچنین توجه ندارند که تفاوتی میان دیکتاتور مصلح و غیر مصلح نیست و هر حکومتی که حقوق و آزادی های مردم را زیر پا بگذارد، سد راه آزادی و رفاه اجتماعی میشود. همانطور که در ایران و روسیه و کشورهای مشابه شاهدیم خطری که در جهان امروز از سوی دیکتاتوری ها متوجه کشورها میشود به مراتب بزرگتر از گذشته است.

جالب اینجاست که سلطنت طلبان بجای آنکه حکومتی را که با خودکامگی حکومت کرد، جلوی هرگونه دخالت و ایفای نقش جریانهای سیاسی کشور را گرفته و بالاخره کشور را به سوی انقلاب ۵۷ سوق داده، مسئول انقلاب بدانند، اپوزیسیون سیاسی را که آن حکومت از حقوق خود محروم کرده بود، مسئول میخوانند.

متأسفانه آقای رضا پهلوی نیز علیرغم دهها سال زندگی در دموکراسی های غربی، با اقداماتی مانند ابرازات ضد و نقیض در مورد آینده، روی آوردن به گروههای راست افراطی، رقابت با تشکل های سیاسی به ویژه جمهوریخواهان، انکار کودتای ۲۸ مرداد که آمریکا و انگلیس محرک آن بودند و مقامات این دو کشور مدتهاست کودتا را تایید کرده و بابت آن عذر خواسته اند، سکوت در برابر مصادره کردن اعتراضات توسط طرفدارانشان برای رهبر اپوزیسیون جلوه دادن ایشان و شعار «مرگ بر سه فاسد، ملا، چپی، مجاهد» توسط همسر ایشان، عموماً رفتاری مغایر با یک کاندیدای پادشاهی مشروطه از خود نشان داده است.

خود یک مرکز ثقل جمهوریخواهی و نیروی موثری برای استقرار و حفاظت از دموکراسی در آینده ایران بوجود آورند.

جمهوریخواهان سکولار دموکرات جامعه لازم است مضافاً با حرکت از تفکر دموکراتیک همواره خواهان گفتگو با سایر جریان‌های آزادیخواه و دموکرات جامعه برای گسترش صفوف دموکراسی خواهی باشند.

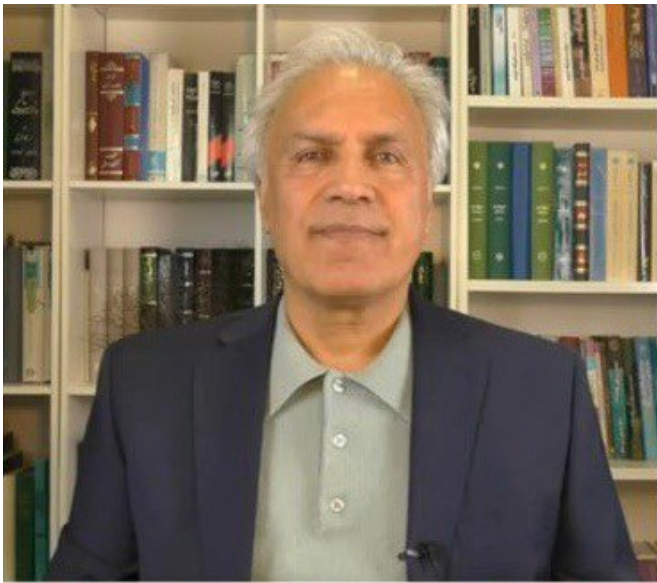
تشکیل یک کنگره ملی مرکب از نمایندگان همه گروه‌های سیاسی در اولین فرصت ممکن، برای تعیین یک دولت موقت که امر جایگزینی جمهوری اسلامی، آزادی زندانیان سیاسی، حاکم ساختن آزادیها و انتخابات آزاد و منصفانه برای تشکیل مجلس موسسان و سپس واگذاری امور به مسئولان منتخب مردم را به عهده گیرد لازم است در مد نظر باشد.

۸ شهریور ۱۴۰۲ برابر ۳۰ اوت ۲۰۲۳

hmehmanech@t-online.de

<https://homayoun.info>





کند و پیشنهاد بدهد.

این روش به همگان امکان می‌دهد در تحول کشور فعال باشند و یک شخص به صفت روحانی، رئیس حزب، پسر فلان شخص و یا بزرگ خانواده‌ای و یا وابسته به این قدرت و آن قدرت حق سلطه بر دیگران را نداشته و استقلال به صفت فردی و جمعی می‌تواند در یک جمهوری ممکن بگردد. شهروندان از پایین یعنی در بستر اجتماعی می‌توانند و بایستی در تحول نقش فعال داشته باشند.

تحول در ایران نیاز به بدیل آزاد و مستقل دارد. در ساختن بدیل کسانی می‌توانند برای رسیدن به دموکراسی فعالیت، همکاری و عمل کنند که جمهوریت را قبول و اعتقاد به حقوق ذاتی انسان‌ها داشته باشند.

البته انسان‌ها دارای مرام‌های مختلف‌اند و بایستی به رسمیت شناخته شود که خود اصلی از اصول حقوق انسان است.

استبداد حاکم ضد حقوق انسان‌ها و حقوق شهروندی آنها عمل می‌کند. اختیاراتی که ولی فقیه دارد ضد حقوق همه‌ی مردم در تصمیم‌گیری و ضد حق حاکمیت تک تک مردم ایران است.

روش بدیل بایستی بر اساس دفاع از حقوق همه‌ی شهروندان باشد و بر اساس اصول بنیادین استقلال و آزادی. نمی‌شود به نام مخالفت با نظام دست به سوی قدرت‌ها از هر نوعی دراز کرد و از آنها خواهان کمک به بخشی از مخالفین این استبداد شد.

نبایستی به نام مخالفت با استبداد حاکم از همان روش خشونت‌پیشگی نظام استفاده کرد و حکم اعدام صادر نمود و حکم زندان و شکنجه داد. و اگر عده‌ای خشونت زبانی به کار بردند و شعارهای ناسزاگونه به سران استبداد دادند خوشحال شد و از عمل آنها دفاع کرد. بدیل روش و منش و خشونت‌زدایی را که با آزادی و استقلال همخوانی دارد بایستی پیشه‌ی خود کند و بر پرنسپ‌های خود پای فشارد.

وقتی می‌گوییم مخالف اعدام هستیم یعنی مخالف اعدام خامنه‌ای و رئیس‌های زندان‌ها و شکنجه‌گرها هم هستیم. یعنی موافق دادگاه عادل برای جنایتکاران هم هستیم. یعنی مخالف شعارهای اعدام باید گردد هستیم. یادمان باشد که برای استبدادها کشتن واجب و مهم است و با کشتن بدترین‌ها که جنایت و فساد کرده‌اند شروع کرده و با کشتن و راندن مدافعین آزادی‌ها ادامه حیات می‌دهند.

نقش نداشتن بنیاد روحانیت و بنیادهای مرامی در دولت

جمهوری با کدام اندیشه راه حل معضلات کشور است؟

جهانگیر گلزار

در حال حاضر ما روبرو هستیم با استبداد خشنی که بر وطن ما حاکم است و روبرو هستیم با بحران‌های مختلفی که حاصل سیاست‌های استبداد فقیه است. آیا این استبداد قابل اصلاح است؟ بیش از دو دهه استبداد حاکم مردم را در مجرای قبول سیاست بد در مقابل بدتر و اینکه با هزینه‌ی کمتر به فایده‌ی بزرگ‌تر برسیم قرار داده است؛ یعنی اصلاح نظام. اصلاح‌طلبان توانستند با این شعارها در قدرت سهم پیدا کنند و طول عمر استبداد را بیشتر کنند. در پیروی از این سیاست نادرست بسیاری حتی خارج از این نظام مدافع این روش بودند و دل به تغییرات این نظام بسته بودند و هنوز عده‌ای به این روش امید دارند. نتیجه اینکه استبداد به ابعاد سرکوب خود افزود و در حال حاضر اقتصاد متلاشی و امنیت و امید به زندگی بسیار کم شده است. در واقع نه تنها انتخابی در دایره‌ی تنگ و محصور بد و بدتر که سیاست این نظام است وجود ندارد بلکه به ضرس قاطع به بدترین (که همان ادامه یافتن نظام حاکم است) خواهیم رسید و باورمندان به اصلاح‌طلب بودن نظام رسیده‌اند و موجبات هدف خود و افزودن بر طول عمر نظام ولایت مطلقه فقیه شده‌اند. تجربه نشان داد که تحلیل‌های ما بر اینکه انتخابات‌ها را باید تحریم نمود و اصلاح استبداد دینی حاکم بر وطن غیر ممکن است صحیح بوده است.

راه حل در چیست؟

بدین موضوع بایستی توجه لازم را مبذول کرد که قبل از اینکه انسان‌ها چه مرامی و یا دینی و یا چه جنسیت و یا آداب و گویشی دارند و از کدام کشور و یا بخشی از جامعه می‌آیند، همگی دارای حقوق هستند که ذاتی آن‌هاست. ذاتی به این معنی که انسان با آن‌ها متولد می‌شود و همه در آن حقوق با هم برابر هستیم. پس فصل مشترک همه‌ی انسان‌ها که برابری در حقوق است برای زنان و مردان را می‌توان و صحیح است که مبنای تغییر و تحول قرار دهیم.



در این فصل مشترک کسی و یا کسانی نبایستی بر دیگری سلطه برقرار کنند. با این پیش‌فرض می‌توانیم و صحیح است که نظام مدیریتی را ممکن کنیم که با حقوق انسان که ذاتی انسان‌ها می‌باشد و حقوق شهروندی و حقوق ملی آن‌ها که ذاتی شهروندان است و یا حقوق طبیعت که آن هم ذاتی طبیعت است همخوانی داشته باشد.

از اصول اساسی برای هر شهروند آن است که به صفت شهروند حق حاکمیت در امور خود و در امور کشور داشته باشند. یعنی حق دارند به عنوان شهروند در امور کشور فعال عمل کنند. این فعالیت را می‌توانند به صفت فردی و یا جمعی در شکل شوراها و احزاب و رسانه‌ها و... ممکن کنند. هر شهروند به صفت شخصی و به صفت جمعی از اصل استقلال در عمل و آزادی در نوع عمل برخوردار است و بنا بر برخوردار شدن از این دو حق می‌تواند نظرات خود را به اطلاع دیگر شهروندان برساند و در مقابل سه قوه‌ی فعال انتقاد

انسان ایرانی توانا به ساخت وطن است. بایستی به آن باور داشت. بدین قرار روی سخن بدیل به جامعه‌ی شهروندان است. این شهروندان هستند که امکان تحول و زیست در دموکراسی را می‌توانند ممکن کنند.



استبداد در ایران سه پایه‌ی داخلی و یک پایه‌ی خارجی داشت است. در دوره‌ی پهلوی، یک پایه سلطنت و یک پایه بزرگ مالکی و یک پایه روحانیت بود. شاه بزرگ مالکی و قدرت بازار را کوشید از بین ببرد. مانده بود سلطنت و روحانیت. تصور شاه بر این بود که روحانیت برای ادامه‌ی حیات خود از سلطنت پشتیبانی می‌کند. مردم انقلاب کردند و سلطنت را از سر راه دموکراسی برداشتند. چون خمینی تعهد کرد که در قدرت نه خود و نه روحانیت شرکت نمی‌کنند، مردم تصور کردند که روحانیت نیز از سر راه دموکراسی برداشته می‌شود. بنا بر عمل به آن تعهد خمینی، جامعه از پایه‌های قدرت استبدادی آزاد می‌شد و جمهور مردم می‌توانست ممکن بگردد. متأسفانه خمینی به عهد خود با مردم وفا نکرد. امروز ما با یک پایه‌ی استبدادی که استبداد دینی و یا بهتر بگوییم استبداد سلسله‌ی روحانیت است روبرو هستیم و مردم هم با جنبش زن، زندگی، آزادی نشان دادند که مخالف دخالت بنیاد روحانیت در امور کشور هستند. طبق همه‌پرسی وزارت کشور بیش از ۸۰ درصد مردم خواهان دموکراسی هستند. بنابراین پایه‌ی روحانیت به عنوان قدرت در ذهن مردم بسیار کوچک و ضعیف شده است. مخالفین این نظام با دفاع از خشونت‌ها نباید در کشور امکان ادامه‌ی حیات استبداد را ممکن کنند. بلکه با دفاع از حقوق عموم مردم در کشور می‌توان مردم را در دفاع از حقوق خود بسیج نمود. هرگاه ملت‌هایی از حقوق خود در مقابل استبداد دفاع می‌کنند، وجدان جهانی از آنها دفاع نموده است و در جنبش زن، زندگی، آزادی نیز شاهد دفاع وجدان جهانی از جنبش مردم ایران بودیم. جا دارد که به این نکته توجه کنیم که بدیل دمکرات و جمهوری خواه در جنبش زن، زندگی، آزادی ایران نتوانست به خاطر سانسورها خود را به جامعه بهتر نشان بدهد. روش و منش و عمل رسانه‌های وابسته، سانسور همه‌جانبه از بدیل مستقل و آزاد بود و هنوز هم این روش ادامه دارد. روش این رسانه‌های وابسته آن است که اپوزدهی وابسته به قدرت‌های خارج را بزرگ نشان دهند و خشونت بیشتر را به عنوان سیاست و روش بعد از تغییر نظام در شعار و عمل نشان دهند تا ترس و وحشت از آینده‌ای پرخشونت را در میان مردم ایجاد کنند و از طرف دیگر استبداد فقیه موقعیت را برای سرکوب گسترده مناسب دانست و جنبش را در ظاهر سرکوب نمود.

وقتی گروه‌های مدافع دموکراسی و جمهوری خواه می‌خواهند با هم همکاری کنند صحیح نیست که از گروه‌هایی که خشونت را اصل می‌دانند و یا در فکر اصلاح نظام هستند پشتیبانی کنند. وظیفه‌ی ما این است که حقوق شهروندان را به آن‌ها گوشزد کنیم و به آن‌ها هشدار دهیم که از حقوق خود دفاع کنند.

توجه به این اصل بسیار مهم است که هیچ قدرت خارجی شریک در حاکمیت با ملت ایران نیست و هیچ مقامی شریک مردم در حق حاکمیت نیست.

بدیل این نظام بایستی بکوشد برای معضلات کشور راه حل بدهد. نمی‌توان گفت اگر این نظام برود ایران گلستان می‌شود. ایران گلستان می‌شود اگر بدیل این نظام برای معضلات کشور راه حل متناسب با برخوردار شدن شهروندان از حقوق خود به مردم بدهد تا شهروندان بدانند در آینده‌ی ایران چه برنامه‌ای امکان تحول را ممکن می‌کند. مشکلات اقتصادی همچون اشتغال، بی‌کاری، وابستگی به نفت، وابستگی بودجه به چاپ اسکناس و وابستگی به دلار، فرار مغزها، نبود امنیت، طلاق، فقر خانمان سوز و... همه‌ی این معضلات راه حل در حقوندی می‌طلبند.

من نسخه برای دیگران نمی‌دهم بلکه خود و گروهی که با آن فعالم به این کار همیشه مشغول بوده و راه حل برای بسیاری از معضلات کشور در حقوقمداری داده‌ایم.



جمهوری شرط لازم و نه کافی برای دموکراسی

دکتر رضوان مقدم

جمهوری های قرون وسطی: در قرون وسطی، دولت-شهرها مانند ونیز و جنوا^۱ در ایتالیا به عنوان جمهوری عمل می کردند، جایی که قدرت در اختیار شوراها و مقامات منتخب بود. این جمهوری ها نقش مهمی در تجارت، دیپلماسی و حکمرانی داشتند.

نفوذ روشنگری: دوره روشنگری در قرن های ۱۷ و ۱۸ ایده های حقوق فردی، دموکراسی و حکومت محدود را معرفی کرد. جان لاک و مونتسکیو دو متفکر برجسته روشنگری بودند که اندیشه هایشان تأثیر قابل توجهی بر توسعه جمهوری های مدرن و مفاهیم حکومت، حقوق فردی و تفکیک قوا داشت. نوشته های آن ها نقش مهمی در شکل دهی به اصولی داشت که زیربنای بسیاری از نظام های دموکراتیک امروزی است.

جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴)، ایده هایی بنیادی برای توسعه جمهوری های مدرن مطرح کرد، که به ویژه در اثر او «دو رساله دولت» که در سال ۱۶۸۹ منتشر شده است.^۲ مفاهیم کلیدی او عبارتند از **حقوق طبیعی، حکمرانی و دولت محدود.**

لاک استدلال کرد که همه افراد دارای حقوق ذاتی خاصی از جمله **زندگی، آزادی و مالکیت** هستند. این حقوق توسط دولت اعطا نمی شود بلکه بخشی از طبیعت انسان هستند، وظیفه دولت ها حمایت از این حقوق است. مورد دوم **قرارداد اجتماعی بود:** لاک ایده یک قرارداد اجتماعی را مطرح کرد، که در آن افراد برای تشکیل یک دولت گرد هم می آیند تا از حقوق خود محافظت کنند و منافع عمومی را ارتقا دهند. این مفهوم زمینه را برای مشروعیت حکومت که از رضایت حکومت شوندگان ناشی می شود، فراهم میکند. و سوم **دولت محدود:** لاک به اهمیت قدرت محدود دولت اعتقاد داشت. او استدلال می کرد که دولت ها فقط باید اختیاراتی را داشته باشند که مردم به آنها اعطا می کنند و حاکمان باید تابع حاکمیت قانون باشند. ایده های لاک بر انقلاب آمریکا و تدوین قانون اساسی ایالات متحده تأثیر گذاشت که بر حمایت از حقوق فردی، نقش دولت به عنوان حافظ این حقوق و ایجاد یک سیستم کنترل و تعادل تأکید داشت.

انقلاب آمریکا: ایالات متحده با تصویب «قانون اساسی ایالات متحده» در سال ۱۷۸۷ به نمونه ای برجسته از یک جمهوری مدرن تبدیل شد. قانون اساسی یک سیستم دموکراسی نمایندگی را با تفکیک قوا در میان قوه مجریه، مقننه و قضائیه ایجاد کرد.

انقلاب فرانسه: انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ منجر به تأسیس جمهوری اول فرانسه شد که نشان دهنده دور شدن از سلطنت مطلقه بود. انقلاب بر اصول برابری، برادری و آزادی تأکید داشت.

با گذشت زمان، مفهوم جمهوری با تغییراتی تحت تأثیر عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تکامل یافته است که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

گسترش حق رأی: جمهوری ها به تدریج حق رأی را گسترش دادند و به شهروندان بیشتری اجازه دادند در فرآیند انتخابات شرکت کنند و به سمت حق رأی همگانی حرکت کنند.

نظام های ریاست جمهوری در مقابل پارلمان: جمهوری های مختلف سیستم های حکومتی متفاوتی را اتخاذ کردند، مانند نظام های ریاست جمهوری (به عنوان مثال، ایالات متحده) و سیستم های پارلمانی (مانند هند)، که تعیین کننده رابطه بین قوه مجریه و مقننه است. همچنین با **تغییرات نهادی، اصلاحات قانون اساسی و اصلاحات قانونی** در جمهوری های Venice and Genoa

این مقاله تلاش می کند تا با پاسخ دادن به چند سوال، نشان دهد که برای ایجاد **جمهوریت و استقرار دموکراسی** در یک جامعه، چه شرایط دیگری ضروری هستند. علاوه بر این، با ارائه نمونه هایی از حکومت های جمهوری که از اراده مردم برای تقویت پایه های قدرت خود و اعمال دیکتاتوری سوء استفاده کرده اند، نشان می دهد که حکومت جمهوری شرط کافی برای دموکراسی نیست. در این مقاله، سعی شده است تا به پرسش های زیر پاسخ داده شود.

جمهوری یعنی چه؟ ریشه های تاریخی آن از کجا می آید و در طی زمان چه تحولاتی داشته است؟

آیا جمهوری برای رسیدن به دموکراسی کافی است یا شرایط دیگری نیز مورد نیاز هستند؟

چه نقشی برای زنان در استقرار جمهوری و پیشگیری از دیکتاتوری وجود دارد؟

جمهوری شکلی از حکومت است که در آن کشور به عنوان یک «مسئله عمومی» در نظر گرفته می شود و رئیس دولت به جای پادشاه رئیس جمهور است، که با رای مستقیم یا غیر مستقیم مردم برای دوران معینی برگزیده می شود. در یک جمهوری، قدرت سیاسی از مردم ناشی می شود و رهبران سیاسی و مسئولان باید در برابر شهروندان پاسخگو باشند.

جمهوریت به معنای ویژگی های مرتبط با یک جمهوری است. این واژه به طور کلی به نظام حکومتی اشاره دارد که در آن قدرت و اختیارات دولت به دست مردم و نمایندگان انتخاب شده تعلق دارد. به عبارت دیگر، جمهوریت نشان دهنده آن است که در کشوری با این ویژگی، مردم بر اساس انتخابات و رأی گیری در فرآیند تصمیم گیری سیاسی شرکت دارند.

به طور خلاصه، جمهوری به سیستم حکومتی اشاره دارد که انتخابات و مشارکت مردم در تصمیم گیری های سیاسی را تأکید می کند، در حالی که جمهوریت به ویژگی های مرتبط با این نوع نظام حکومتی اشاره دارد.

واژه جمهوری، ریشه لاتین دارد به معنای «امر عمومی» است. این واژه در نوشته های لئوناردو برونو، تاریخ نگار ایتالیایی نزدیک به معنی امروزی آن استفاده شده.^۱ همچنین خاستگاه تاریخی مفهوم جمهوری به دوران باستان باز می گردد و نمونه های قابل توجهی از جمهوری در تمدن های مختلف وجود دارد:

روم باستان: جمهوری روم اغلب به عنوان یکی از اولین نمونه های یک جمهوری ذکر می شود. در این نظام قدرت بین منتخبان و مجلس سنا تقسیم می شد. جمهوری روم بر اهمیت کنترل و تعادل و حاکمیت قانون تأکید کرد.

دموکراسی آتن: در حالی که یک جمهوری مدرن نیست، آتن باستان اغلب به عنوان یک دموکراسی مستقیم شناخته می شود. شهروندان از طریق مجامع و رای گیری در تصمیم گیری شرکت می کردند که زمینه را برای برخی از جنبه های جمهوری های مدرن فراهم کرد.

۱ Rubinstein, N. (۱۹۹۳). Machiavelli and Florentine Republican Experience. In Machiavelli and Republicanism. Cambridge University Press.

زنان، نسل برابر و نیروی تغییر - ۱۵۰ سال مقاومت در برابر دیکتاتوری و زن ستیزی در ایران

های فرهنگی، مذهبی و قومی می شود.

دولت پاسخگو: رهبران منتخب در یک دموکراسی باید پاسخگوی نیازها و نگرانی های رای دهندگان خود باشند. سیاست ها باید منعکس کننده منافع مردم باشد.

آموزش و اطلاعات: مشارکت موثر شهروندان آگاه و تحصیل کرده در فرآیندهای دموکراتیک ضروری است. برای تصمیم گیری آگاهانه دسترسی به اطلاعات دقیق بسیار مهم است.

انتقال مسالمت آمیز قدرت: دموکراسی ها تضمین می کنند که قدرت از طریق انتخابات به صورت مسالمت آمیز منتقل شود و از بکار گیری زور، اعمال دیکتاتوری یا درگیری های خشونت آمیز در طول تغییرات رهبری اجتناب می کند.

در اصل، جمهوری خواهی ساختار حکومت دموکراتیک را فراهم می کند، اما برای شکوفا شدن یک دموکراسی واقعی، به ترکیبی از شرایط فوق نیاز دارد. این شرایط با هم کار می کنند تا محیطی را ایجاد کنند که در آن شهروندان آزادی، حقوق و فرصت هایی برای مشارکت در شکل دادن به دولت و جامعه خود داشته باشند.

چندین جمهوری در طول تاریخ به دیکتاتوری تبدیل شده اند. تغییر شکل حکومت جمهوری به دیکتاتوری می تواند تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله بی ثباتی سیاسی، چالش های اقتصادی، تنش های اجتماعی و تثبیت قدرت توسط یک رهبر کاریزماتیک یا مستبد باشد. در اینجا به چند نمونه از جمهوری هایی که به دیکتاتوری ختم شدند اشاره می شود.

جمهوری وایمار (آلمان): جمهوری وایمار که پس از جنگ جهانی اول تاسیس شد، یک جمهوری دموکراتیک در آلمان بود. با این حال، مشکلات اقتصادی، افراط گرایی سیاسی و ناآرامی های اجتماعی راه را برای ظهور آدولف هیتلر و حزب نازی هموار کرد. هیتلر در سال ۱۹۳۳ صدراعظم شد و منجر به فروپاشی جمهوری وایمار و استقرار یک دیکتاتوری وحشیانه شد.

جمهوری شیلی: ژنرال آگوستو پینوشه در کودتای نظامی ۱۹۷۳ شیلی (۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳) دولت سوسیالیست سالوادور آلنده را سرنگون کرد و به مدت ۱۷ سال ریاست جمهوری خودخوانده، شیلی را تا سال ۱۹۹۰ به عهده داشت و در این دوران هزاران نفر در شیلی به زندان افتادند و یا کشته شدند.

جمهوری ونزوئلا: ونزوئلا در بیشتر تاریخ مدرن خود یک جمهوری دموکراتیک بود، اما آشفتگی های سیاسی و اقتصادی منجر به ظهور هوگو چاوز شد. چاوز که در ابتدا به صورت دموکراتیک انتخاب شد، به تدریج قدرت را متمرکز کرد، مخالفان را سرکوب کرد و سیاست هایی را اجرا کرد که کشور را به سمت یک رژیم استبدادی سوق داد.

جمهوری ترکیه: تأسیس جمهوری مدرن ترکیه پس از جنگ جهانی اول توسط مصطفی کمال آتاتورک نشان دهنده گذار از امپراتوری عثمانی به یک جمهوری دموکراتیک سکولار بود. با این حال، با گذشت زمان، چشم انداز سیاسی ترکیه تغییر کرد و این کشور دوره هایی از مداخله نظامی و فرسایش نهادهای دموکراتیک را تجربه کرد.

«جمهوری اسلامی» در ایران: یکی از نمونه های بارز حکومت های توتالیتر است که نام جمهوری را یدک می کشد، حق کاندیدا شدن در انحصار افراد خاصی است. قدرت دست «رهبر» است و در حقیقت هم اوست که تعیین می کند چه کسی رئیس جمهور باشد. آزادی احزاب غیر اسلامی و یا حتی اسلامی ولی غیر همسو با حکومت وجود ندارد.

نمونه دیگری جمهوری موروثی است. مانند ارث بردن ریاست جمهوری از

مختلف، توازن قوا، ساختار حکومت و گسترش مفهوم جمهوری در سطح جهانی اینک، بسیاری از کشورها از اشکال متنوع حکومت جمهوری استفاده می کنند. این کشورها از نظر فرهنگ، ساختار حکومتی و ایدئولوژی های سیاسی متفاوت هستند.

جمهوری های مدرن می کوشند تا اصول دموکراسی نمایندگی، حاکمیت قانون، حقوق فردی و پاسخگویی را متعادل کنند. در حالی که ریشه های تاریخی جمهوری ها را می توان به تمدن های باستانی ردیابی کرد، تکامل آنها همچنان با تغییر پویایی جامعه و آرزوهای شهروندانشان شکل می گیرد.

جمهوری خواهی جزء مهمی برای دستیابی به دموکراسی است، اما تنها شرط نیست.

دموکراسی مجموعه وسیع تری از اصول و شیوه ها را در بر می گیرد که فراتر از ساختار حکومت است. در حالی که جمهوری خواهی چارچوب یک حکومت نمایندگی را ایجاد می کند، که در آن رهبران توسط مردم انتخاب می شوند، چندین شرط دیگر برای دستیابی به یک دموکراسی تمام عیار ضروری است:

حاکمیت قانون: یک جامعه دموکراتیک توسط حاکمیت قانون اداره می شود، به این معنی که قوانین به طور یکسان برای همه افراد، از جمله مقامات دولتی لازم است، اعمال شود. این اصل از تمامیت خواهی و اعمال خودسرانه قدرت جلوگیری می کند و مسئولیت پذیری اعضای دولت را تضمین می کند.

احترام به حقوق بشر: یک جامعه دموکراتیک از حقوق و آزادی های اساسی افراد حمایت می کند. اینها شامل حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی و اقتصادی و حقوق فرهنگی است.

انتخابات آزاد و عادلانه: دموکراسی علاوه بر انتخاب نمایندگان، مستلزم آن است که انتخابات عاری از اجبار، دستکاری و تقلب باشد. شهروندان باید حق انتخاب رهبران خود را بدون هر گونه دخالت و اجباری داشته باشند.

پلورالیسم سیاسی: یک جامعه دموکراتیک احزاب سیاسی متعدد و دیدگاه های گوناگون را تشویق می کند. رقابت سیاسی تضمین می کند که شهروندان در انتخابات، آزادانه شرکت کنند.

آزادی بیان: یک دموکراسی پر رونق برای آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات و انجمن ها ارزش قائل است. شهروندان باید بتوانند نظرات خود را بیان کنند، از دولت انتقاد کنند و بدون ترس از هرگونه انتقام در گفتمان های عمومی شرکت کنند.

جامعه مدنی: یک جامعه مدنی فعال، شامل سازمان های مردم نهاد، سازمان های غیرانتفاعی و رسانه های مستقل، نقش مهمی در پاسخگویی دولت و نمایندگی از منافع مختلف ایفا می کند.

قوه قضائیه مستقل: یک قوه قضائیه مستقل تضمین می کند که قوانین به طور عادلانه اعمال شوند و اقدامات دولت مشمول بازنگری قانونی است. این امر از سوء استفاده از قدرت جلوگیری می کند و از حاکمیت قانون حمایت می کند.

چک و موازنه: دموکراسی متکی بر سیستمی از کنترل و تعادل است که در آن شاخه های مختلف حکومت نقش های متمایزی دارند و می توانند قدرت یکدیگر را محدود کنند. این از تمرکز قدرت جلوگیری می کند.

مشارکت شهروندان: مشارکت فعال شهروندان فراتر از رای دادن است. این اصل شامل درگیر شدن در فرآیندهای سیاسی، مسئول نگه داشتن رهبران و مشارکت در بحث های سیاسی است.

حمایت از اقلیت ها: جامعه دموکراتیک از حقوق گروه های اقلیت حمایت می کند و از پایمال شدن حقوق اکثریت جلوگیری می کند. این شامل اقلیت



دموکراتیک ضروری است، دفاع کرده اند. مبارزه زنان برای کسب حق آموزش منجر به شهروندان تحصیل کرده شده، به عنوان نمونه می توان جنبش مدرسه سازی در دوران مشروطه و پس از آن که توسط زنان پیشرو در ایران هدایت شد اشاره کرد. هرچه در یک جامعه افراد تحصیلکرده و آگاه بیشتر باشند، مقاومت در برابر دیکتاتوری و کنترل رژیم‌های استبدادی نیز بیشتر خواهد بود.

به طور خلاصه، در حالی که نقش زنان در برقراری و حفاظت از جمهوری‌ها و جلوگیری از دیکتاتوری و تمامیت خواهی^۷ قابل توجه بوده است، در مشارکت سیاسی و تصمیم گیری‌ها به حاشیه رانده شده اند. همچنین زنان از طریق مشارکت‌های فکری، حمایت، مقاومت، مشارکت مدنی، رهبری و موارد دیگر، نقش‌های مهمی در شکل‌دهی جوامع دموکراتیک ایفا کرده‌اند.

در نهایت می توان گفت، با اینکه جمهوری خواهی به عنوان پایه ای برای حکومت دموکراتیک و حقوق فردی، چارچوبی را فراهم می کند که مشارکت شهروندان را ارج می نهد. با این حال چنانچه ساز و کارهایی پیش بینی نشود که حقوق ملت در برابر مصلحت‌های حکومت رنگ نبازد جمهوری نمی تواند جامعه ای عادلانه و آزاد را تضمین کند.

اگوست ۲۰۲۳

حافظ اسد به پسرش بشار اسد در سوریه که خود موضوعی پیچیده و بحث برانگیز است. حافظ اسد از سال ۱۹۷۱ تا زمان مرگش در سال ۲۰۰۰ یعنی به مدت ۲۹ سال بر سوریه حکومت کرد و طی آن یک رژیم استبدادی قوی با تمرکز قدرت، یک سیستم تک حزبی به رهبری حزب بعث و سرکوب مخالفان سیاسی مشخص شد. وقتی حافظ اسد درگذشت، پسرش بشار اسد جانشین او به عنوان رئیس جمهور شد که تا امروز حکومتش ادامه دارد.

این مثال‌ها نشان می دهد که چگونه عوامل پیچیده تاریخی، اجتماعی و سیاسی می توانند جمهوری‌ها را به سمت دیکتاتوری سوق دهند. اغلب، مشکلات اقتصادی، شکاف‌های اجتماعی، مبارزات قدرت و رهبران کاریزماتیک می توانند نقش‌های اساسی در تضعیف نهادهای دموکراتیک و هموار کردن راه برای حکومت اقتدارگرا داشته باشند.

نقش زنان در استقرار جمهوری و پیشگیری از دیکتاتوری

نقش زنان در استقرار و حفظ جمهوری‌ها و در عین حال جلوگیری از دیکتاتوری و تمامیت خواهی در طول تاریخ پیچیده و چند وجهی بوده است. در حالی که زنان همیشه مانند مردان قدرت سیاسی رسمی را در اختیار نداشته اند، اما سهم آنها در شکل دادن به چشم انداز اجتماعی، فرهنگی و فکری که بر توسعه نظام‌های دموکراتیک و جلوگیری از استبداد تأثیر گذار و قابل توجه بوده است. در اینجا به چند روش نقش آفرینی زنان اشاره می کنیم.

زنان روشنفکر و نویسندگان در توسعه ایده‌هایی که زیربنای اصول دموکراتیک هستند، مشارکت داشته اند. درست همانطور که متفکران روشنگری مانند جان لاک و مونتسکیو بر جمهوری خواهی تأثیر گذاشتند، زنانی مانند مری ولستون کرافت با آثاری مانند «تأیید حقوق زن» (۱۷۹۲) که از آموزش زنان و حقوق برابر حمایت کردند، مشارکت کردند. نوشته‌های آنها این مفهوم را ترویج می کرد که یک جامعه عادلانه و آزاد باید اصول خود را به زنان نیز بسط دهد.

زنان اغلب در خط مقدم دفاع از حقوق مدنی از جمله حق مشارکت در فرآیندهای سیاسی بوده اند. فعالان حقوق زنان برای حق رای زنان، حق تحصیل و مشارکت سیاسی گسترده‌تر، که برای حکومت دموکراتیک اساسی است، پیوسته مبارزه کرده اند. تلاش‌های آنها به ایجاد یک نظام سیاسی فراگیرتر کمک کرده است.

زنان در اشکال مختلف مقاومت در برابر دیکتاتوری و تمامیت خواهی شرکت کرده اند. مشارکت آنها در جنبش‌های اجتماعی، اعتراضات و نافرمانی مدنی اغلب نقشی اساسی در به چالش کشیدن رژیم‌های سرکوبگر و دفاع از ارزش‌های دموکراتیک داشته است. نمونه بارز آن نافرمانی مدنی زنان ایرانی و مقاومت آنها در به چالش کشیدن قوانین تبعیض آمیز علیه زنان و مبارزه علیه حجاب اجباری است.

مشارکت زنان در سازماندهی اجتماعی، جنبش‌های مردمی و ابتکارات جامعه مدنی به ایجاد جوامع مدنی قوی و پر جنب و جوش کمک کرده است. این شبکه‌های جامعه مدنی می توانند به عنوان موازنه ای برای قدرت متمرکز عمل کنند و می توانند ارزش‌های دموکراتیک و پاسخگویی را ارتقا دهند.

زنان اغلب در انتقال ارزش‌های فرهنگی، تاریخ و حافظه مشترک بین نسل‌ها نقش دارند. در جوامعی که رژیم‌های توتالیتر تلاش می‌کنند تا روایت‌های تاریخی را دستکاری کنند، زنان می‌توانند به حفظ گزارش‌های دقیق و میراث فرهنگی کمک کنند و حس هویت جمعی را حفظ کنند که می‌تواند در برابر دستکاری‌های حکومت‌های استبدادی و وارونه جلوه دادن حقیقت مقاومت کند. در این مورد می توان به نقش «مادران خاوران»^۸ در ایران و مادران میدان مایو در آرژانتین^۹ اشاره کرد که برای جلوگیری از فراموشی و حقیقت یابی مبارزه کردند.

زنان همچنین از آموزش و تفکر انتقادی که برای عملکرد یک جامعه

۵ مادران خاوران به زنانی گفته می‌شود که فرزندان یا اعضای خانواده‌شان در دهه ۶۰ خورشیدی و کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ به دلیل اتهامات سیاسی اعدام شدند و در گورستانی در جنوب شرقی تهران در جاده خاوران دفن شدند

۶ جمعی از مادران آرژانتینی که فرزندانشان در زمان دیکتاتوری نظامی بین سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۲ ناپدید شدند

جمهوری حقوندان

ایمان فلاح، دبیر مرکز پژوهش‌های حقوندی



به واژه‌ی جمهوری عمدتاً در برابر سلطنت نگاه شده است. اما در این نوشته بر مبنای روشی که در مرکز پژوهش‌های حقوندی به بررسی هر واژه پرداخته می‌شود، از منظری دیگر به مفهوم این واژه و کارکردهای آن می‌پردازیم. نگارنده‌ی این تلاش مکتوب، دو دهه‌ی گذشته را به گردآوری آثار و آرای اندیشمندان ایرانی و انبرانی و نیز برپایی نشست‌ها، میزگردها و همایش‌هایی در مرکز پژوهش‌های حقوندی سپری نموده است تا بتواند اندیشه‌ی راهنمای خود را در گرد گفتمانی راهگشا گردهم آورد. آنچه در ادامه می‌خوانید حاصل این جستار پیوسته درباره‌ی «جمهوری حقوندان» است.

برای ورود به این گفتار و فهم بهتر آن، نیازمند تنظیم توافق‌هایی در تعاریف و نگرش نسبت مفاهیم اساسی هستیم. پیش از این در مقاله‌ی «آیه گفتمان، حقوند، و گفتمان حقوندی پرداخته شده است. و در اینجا به این موضوع اشاره می‌کنیم که تمامی امرها، پدیده‌ها، نرم‌ها، استانداردها، افکار، گفتار و اعمال موجودات زنده بر دو گفتمان به عنوان «مادر گفتمان» طرح شده است. به نوعی گفتمان تخت جمشید در برابر گفتمان کلوستوم یا گفتمان مصدق در برابر گفتمان پهلوی یا گفتمان بنی‌صدر در برابر خمینی.

نخست، گفتمان حقوندی است. در این گفتمان فرد با اصل قراردادن حق و حقوق اساسی خود و سایرین در سبک زندگی خود گفتار و کردار و پندارش را بر این اصول و حقوق قرار می‌دهد و از اصل راهنمای آن که موازنه‌ی عدمی (منفی) و «عدم سلطه، اکراه و زور» است در برقراری روابط انسان و نگاهداری از آنها تبعیت می‌کند. به این مفهوم که اگر فردی بخواهد هدف و روش خود را دستیابی همگان به حقوق اساسی، خود و دیگران در سپهرهای مختلف از جمله حق حیات، حق ولایت یا مشارکت در امور و رشد جامعه و آبادانی طبیعت، حق استقلال، حق آزادی و حق صلح نماید، مکان و زمان و زبان خود را در بیان یا گفتمان حقوندی قرار می‌دهد. به این طریق با به‌کارانداختن استعدادها و فضل‌های خود به همراه سایر افراد جامعه ضمن پرورش استعدادهای خویش برای رشد پایدار خود و جامعه و آبادانی طبیعت بر میزان عدالت که میزان سنجش گفتار و کردار و پندار است کوشش می‌نماید.

دوم، گفتمان ناحقوندی است که در این گفتمان، اصل راهنمای فرد و غالب افراد جامعه موازنه‌ی مثبت است و این بدان معناست که هدف و روش افراد در این جامعه بر مبنای دستیابی به قدرت^۱، حفظ آن و متمرکز کردن آن در سپهرهای مختلف جامعه از سپهر فردی و خانواده و جامعه قرار گرفته است. به این ترتیب تمامی تعاریف در این گفتمان بر این مبنا و تمامی روش‌ها با در نظر گرفتن این اصل راهنما (موازنه‌ی مثبت) ابتکار می‌شود. از جمله، معنای سیاست در این گفتمان، روش به دست آوردن قدرت، حفظ قدرت و متمرکز و به‌کاربردن آن از طریق به‌دست آوردن جاه، مقام، منزلت اجتماعی، پول، و نظیر این‌ها است. روش‌ها عمدتاً بر مبنای مقایسه و استقرا بر منطبق صورتی است و این از طریق به‌کاربردن انواع خشونت از جمله کلامی (تناقض و توهین و تحقیر و تبختر) و فیزیکی و روانی استوار است.

پس از طرح مفهوم رشته‌کوه یخ اهریمنی و قطعات تشکیل‌دهنده و تحکیم‌کننده آن و همچنین روش استحکام این رشته کوه در مقاله‌ی «کوه

۱ حقوند: ریختی از دو ترکیب حق + وند به معنای دارنده حق، به مانند (الگوی) حق، مسئول نسبت به حق می‌باشد. تعریف کامل این واژه در منشور حقوق حقوندان درج شده است.

۲ نگاه کنید به مقاله پارتیتور نوسده با کلید گفتمان حقوندی
۳ سپهر در گفتمان حقوندی به حریمی ای در رابطه که آن را استقلال و آزادی اعضای آن جامعه اعم از فرد، خانواده و نهاد، کشور و سایر کشورها و جهان هستی تشکیل می‌دهد. بطور مثال سپهر یک خانواده به حریمی گفته می‌شود که تمامی اعضای آن خانواده می‌بایست نسبت به آن حق استقلال، حق آزادی و حق ولایت بر امور آن را به طور مشترک دارا باشند. توانا به تصمیم‌گیری و آزاد در انتخاب نوع تصمیم خود هستند و به طور شوری در انجام امور شرکت کنند.
۴ قدرت به معنای جهتی که سلطه‌گر از طریق ترکیب و اعمال زور، فساد و سلطه با نیروهای محرکه همچون سرمایه، فن، هنر، علم، کارمایه و نظیر اینها در رابطه‌های پنجگانه به زیر سلطه می‌دهد و زیر سلطه آن را می‌پذیرد

یخ استبداد و روش حل کردن آن» از طرفی و ویژگی‌های زیست در سبک زندگی حقوندی و برون‌رفت از این رشته‌کوه و رهایی جستن و حل کردن این رشته کوه یخ از سوی دیگر، آنچه برای مخاطب این نوشتار ضروری می‌نماید طرح بستر و نوعی از گفتمان برای استقرار جمهوری حقوندان است که در این بستر بتوان زمینه‌های حضور فرد فرد جامعه و همچنین تمامی اقشار و نهادهای جامعه‌ی ملی را ایجاد نمود. نتیجه‌ی پژوهش‌های گسترده توسط اندیشمندان که در مرکز پژوهش‌های حقوندی منتشر شده است بیانگر این نکته است که برای اینکه جامعه بتواند پایه‌های استوار دولت حقوند ملی^۵ برگردد می‌بایست هر عضو آن، حقوند شود؛ یعنی ضمن برخورداری از استقلال و آزادی و حقوق انسان، چنین انسانی پس حق مشارکت مستقیم و نیز از راه شرکت در انتخاب رییس جمهوری و نمایندگان در ارگان‌های مختلف را پیدا کند. جمهوریت به معنای مسئولیت تمامی اعضای جامعه در برابر یک عضو خود و مسئولیت هر عضو در برابر تمامی جامعه، این‌سان پدید می‌آید.

حال اگر بخواهیم با این رویکرد به مفهوم «جمهوری» بپردازیم با دو کیفیت مواجه هستیم؛ نخست جمهوری در گفتمان حقوندی و دوم جمهوری در گفتمان ناحقوندی.

جمهوری در گفتمان ناحقوندی، روشی است صوری با به‌کاربردن ظاهری ابزارهای دموکراتیک و زبان فریب اما در باطن برای اعمال قدرت از طریق انواع خشونت و سلطه و فساد و جنایت به اقشار مختلف عموم مردم (باشندگان در یک سپهر فردی، شهروندی، ملی، بین‌المللی و طبیعت) در آن سپهر برای تأمین آن بخشی از جامعه که خودی خوانده می‌شوند. در این روش ابزارهای دموکراتیک در ظاهر به‌کارگرفته می‌شوند تا وجهی مشروعیت‌بخشی به آن نظام جمهوری داده شود. اگر مجلس شورایی برقرار می‌شود این مجلس توسط قدرت ابدی و قوانین بر مبنای حفظ نظام قدرت‌مدار ناحقوند تنظیم خواهند شد. اگر اصلاحی در ظاهر بخواهد صورت پذیرد در این نظام به‌گونه‌ای خواهد بود که ظرفیت‌های قدرت‌مدار را در جامعه بر محور قدرت ناحقوندی از طریق توجیه مردم در پذیرش قدرت گسترش دهد. اگر مرامی شکل می‌گیرد در ظاهر در جهت بهبود وضعیت اندیشه و باور مردم اما در باطن برای تحمیل جامعه به‌کار بسته می‌شود. و همه‌ی این‌ها به این دلیل است که غفلت از حقوق و پذیرش گفتمان ناحقوندی در لایه‌لایه‌های جامعه و در قاطبه‌ی مردم در آن سپهر نهادینه شده است.

برخی از انواع این جمهوری در کشورهای مختلف تجربه شده است که همگی به نوعی منجر به ساخت نظام ناحقوند توتالیتر یا درجه‌ای از آن شده‌اند از نوع جمهوری ناحقوندی هستند. جمهوری‌هایی نظیر کره شمالی، سوریه، ایران از این جمله هستند. به‌علاوه، این روزها بسیار می‌شنویم که جمهوری مورد نظر اهالی سیاست آن نوع جمهوری است که بر مبنای دموکراسی باشد. اما پرسش کلیدی اینجاست: چه نوعی از دموکراسی و با چه معیارهایی و با چه دولت حقوند ملی: دولت بکارچه تشکیل شده از مخرج مشترک خطوط فکری و قشری مختلف از جمله، جنبش‌های عدالت خواهانه یا چپ، ملی، دینی و مرامی



اندیشه‌ی راهنمایی و در چه گفتمانی مد نظر است؟ معیارهای این دموکراسی چیست؟ مگر نه این است که دموکراسی مورد نظر، خود از پاسخگویی و رفع تضادهای میان مفاهیمی چون آزادی و عدالت اجتماعی عاجز مانده است و در بزنگاه یکی را بر دیگری ارجح و مقدم می‌داند؟ و بر آن مبنا حق حیات انسان‌ها و طبیعت را نادیده نمی‌گیرد. مگر نه این است که طبیعت خود قربانی این کیفیت دموکراسی است و به دلیل رابطه‌ی ناحقوند بر مبنای سلطه در اقتصاد، طبیعت زیر سلطه‌ی سیاست‌گذاران قرار گرفته است و حیات را در کره زمین به مخاطره انداخته است؟ مگر نه این است که این دموکراسی فقر و فاصله‌های طبقاتی را در جوامع بشری چنان گسترده است که ثروت ۹۹ درصد مردم در جامعه‌ی جهانی در اختیار تنها یک درصد قرار دارد؟ آیا این کیفیت دموکراسی در بسیاری از کشورها چه آنها که در سیستم پادشاهی و چه آنها که در سیستم جمهوری قرار دارند بحران روابط فردی و اجتماعی را ایجاد کرده است؟ طبق گزارش‌های سازمان آمار در کشور استرالیا (سنسوس) بیش از ۵۱ درصد افراد در این کشور از کیفیتی از افسردگی (دپرشن) رنج می‌برند. همچنین از هر دو ازدواج یکی منجر به جدایی می‌گردد. مگر نه این است که بیش از ده درصد تولید ناخالص کشورها در بازار فرآورده‌های مشتق قرار دارد که به نوعی مهاجرت ثروت به دلیل عدم توانایی جذب آن‌ها در نظام‌های اقتصادی ناحقوند در جهان است؟ جدا از این‌ها بازار محصولات تخریب‌کننده نظیر لاکچری، سرگرمی‌ها (مخدر، قمار، پورنوگرافی و نظیر این‌ها) و تسلیحات و جنگ‌افزارها چگونه بر روابط بشری و تنظیم سیاست‌های داخلی و خارجی کشورها سایه انداخته است. و اینکه با هدف حفظ نظام سلطه، هدف وسیله را به هر شکل و روش توجیه می‌کند تا بتوان هر حقی را به مصلحت در پای قدرت سلاخی نمود.

معمول ایجاد شغل و بستر صحیح یک کسب و کار اصولی خواهد شد. و البته نمی‌توان با روش‌های مارکتینگ اصولی برای شرکتی که پایه‌های نتورک مارکتینگ نظیر محصول، آموزش، خدمات پس از فروش و نظیر این‌ها را ندارد یک کسب و کار اصولی ایجاد کرد.

این دستاورد مهم در درک مفهوم جمهوری قابل قبول نیز بسیار کاربرد دارد. جمهوری چه در سپهر خانواده و چه در سپهر شهروندی در ایجاد و ساخت نهادها و چه در سپهر ملی (هم‌میهنی) می‌تواند یک روش رهبری و سازماندهی بگردد. در سپهر ملی، جمهور مردم و نظام دولت (به مفهوم قوای مستقل که در قانون اساسی و قرارداد اجتماعی پذیرفته شده شرح وظایف آن‌ها و تعهد افراد مندرج است) که در حقیقت می‌بایست از دل جامعه و جمهور مردم ایجاد شود می‌بایست باهم و همراه هم به طور مستمر نقش ایفا کنند تا امکان ایجاد جمهوری منطبق با اصول گفتمان حقوقی پدیدار بگردد و این امر منجر به رشد موزون و توسعه‌ی پایدار در حوزه‌های هفتگانه‌ی این گفتمان که شادی، زیبایی، سلامتی، دوستی، دانایی، دارایی و برابری است بگردد.

حال پرسش اینجاست، ما چگونه می‌توانیم این کیفیت جمهوری را متحقق کنیم و امیدوار باشیم که این جمهوری استمرار بیابد و منجر به نظام دیکتاتوری یا توتالیتر نگردد؟ اگر بخواهم صادقانه‌ترین پاسخ را در حال حاضر ارائه کنم جواب من «نمی‌دانم» است. پس آنچه در زیر می‌آید، از این منظر به پیشروی خواننده ارجمنده قرار می‌گیرد که در حقیقت هیچ روشی و هیچ کیفیتی نمی‌تواند تضمین‌کننده‌ی تحقق و استمرار این دستاورد باشد. چرا که این امر نیازمند مراقبت دائمی و مستمر و ایستادگی جمهور مردم بر اصول گفتمان حقوقی است و این پیچیدگی کار را نشان می‌دهد. اما با این وجود می‌توان این پاسخ را نیز ارائه کرد که اگر درصد قابل قبولی از جمهور مردم به گفتمان حقوقی رویکرد نشان بدهند و بر این رویکرد استوار بمانند، جامعه در سپهر شهروندی و هم‌میهنی (ملی) دارای وجدان همگانی منطبق با حقوق پنجگانه خواهد شد و این وجدان که به طور مستمر با وجدان علمی و تاریخی سازگار و همراه است بتواند از طریق جامعه‌ی مدنی و مجامع شهروندی بر عملکرد دولت و تصمیمات اساسی آن اعمال نظر و مراقبت دائمی داشته باشد و از این طریق امکان بازسازی کوه یخ اهریمنی ناحقوندی را به حداقل برساند. مسلم این است که در هر دولت، طیفی از ناحقوندی وجود دارد که امکان رویکرد به قدرت در آن وجود دارد چراکه می‌بایست در بزنگاه‌ها تصمیم‌هایی را اتخاذ نماید و می‌بایست با سازوکارهایی نظیر منشور حقوق، قانون اساسی، سند دوران گذار، پیمان حقوقی، قرارداد اجتماعی و برنامه‌ی عمل برای جمهوری حقوقدان و مجامع شهروندان (قابل دسترس در خروجی مرکز پژوهش‌های حقوقی) این قدرت را رام و مطیع حقوق پنجگانه نمود.

ملزومات و مهارت‌ها و ویژگی‌هایی که می‌بایست برای موفقیت در اداره‌ی جمهوری حقوقدان تمرین کرد، شامل موارد زیر است:

- تعهد: (پایبندی آگاهانه، مستمر و پویا به حقوق پنجگانه، مسئولیت و هدف و روش) پیمان حقوقی محور اساسی این تمرین دائمی و حرکت روی پل

بر این اساس، درک این نکته ضروری است که صرفاً قید دموکراتیک بودن برای جمهوری نمی‌تواند تضمین‌کننده و تضمین‌کننده‌ی ایجاد بستر برای رشد پایدار مردم در جامعه و نیز آبادانی طبیعت باشد. به زعم نگارنده، تنها شکل و محتوایی از مفهوم جمهوری که می‌تواند متضمن رشد و توسعه‌ی نوع بشر و آینده طبیعت باشد آن جمهوری است که در گفتمان حقوقی، طراحی، سازماندهی، اجرا و مراقبت گردد که به آن جمهوری حقوقدان اطلاق می‌شود. در این نوع جمهوری، عدالت به عنوان معیار و میزانی برای سنجش گفتار و کردار و پندار عموم جامعه و خلق‌ها و ابتکارها به کار می‌رود. در نشست‌های متعدد در مرکز پژوهش‌های حقوقی به این امر پرداخته شده است. در این گفتمان جمهوری، عموماً در دو تعریف به کار برده می‌شود که هر دوی این تعریف‌ها کیفیت از یک مفهوم و جدایی‌ناپذیر هستند. نخست نوعی نظام و سامانه‌ی اداره‌ی حق حاکمیت ملی، توسط سامانه‌ی دولت است و همچنین جمهوری، به تمامی باشندگان در یک سپهر از جمله مردم و اعضای سپهر مدنی، آیندگان و گذشتگان و طبیعت و محیط زیست یک جامعه نیز جمهوری اطلاق می‌گردد که شامل افراد حقیقی و حقوقی (نهادهای نظیر سمن‌ها، خیریه‌ها، احزاب و...) هستند. این دو تعریف همچون دو روی سکه به هم تنیده هستند و مفهوم جمهوری را پدید می‌آورند. بنابراین برای بررسی این واژه نیاز است به هر دو روی این سکه به طور همزمان توجه گردد.

زمانی که پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد را در رشته‌ی مدیریت سیستم تحت عنوان «ارائه‌ی الگوی قانونی ارزیابی شرکت‌های بازاررسانی شبکه‌ای و بازاررسانان شبکه‌ای» انجام می‌دادم، تلاش می‌کردم به الگویی اصولی برای دستیابی به یک نظام قانونی برای این صنعت دست پیدا کنم و مورد مطالعه‌ی من شرکت کوئست اینترنشنال بود. پس از تحقیقات گسترده نسبت به سابقه‌ی این شرکت و عملکرد آن در سایر کشورها و همچنین عملکرد بازاررسانان شبکه‌ای در ایران به این نکته مهم دست پیدا کردم که اگرچه یک شرکت در ساختار خود تماماً بر مبنای اصول نتورک مارکتینگ (بازاررسانی شبکه‌ای) محصول، آموزش، نظارت و خدمات پس از فروش داشته باشد، در صورتی که بازاررسانان شبکه‌ای اصول و قواعد این کار را به درستی درک نکرده باشند و آن را با روش‌های هرمی انجام بدهند در نهایت منجر به **هرمی‌شدن آن مفهوم** و تخریب سرمایه‌های افراد و از بین رفتن فرصت‌های

۶ از جمله، بحران سبب زمینی در ایرلند جنوبی و بحران گندم در ایران بود که در آن قحطی بی سابقه منجر به کشته شدن میلیون‌ها انسان گردید.

استقلال، آزادی، جمهوری ایران

نوروز از کوه یخ ناحقوندی به سبک زندگی حقوندی است.

- مسئولیت‌پذیری: (توانایی درک جایگاه خویشتن در تصمیم‌گیری و عملکرد) هیچ حقی بدون مسئولیت صاحب آن وجود ندارد. این موضوع نه تقلیل‌پذیر است و نه قابل تفویض به غیر. به طور مثال شما نمی‌توانید به جای دیگری نفس بکشید. هر کس مسئول عمل به حقوق اساسی خویش است.

- ایجاز (تمرکز بر اصل و پرهیز از فرع و حاشیه)، به این معنا که با کنار گذاشتن کارهایی که اساساً اولویت و ضرورت ندارند در هر زمان و پرداختن به کارهایی که نیازهای اساسی برای برآوردن حقوق پنجگانه را تأمین می‌کنند.

- احترام: (شناخت و عمل نسبت به حقوق پنجگانه، در اموری که اشتراک و یا اختلاف وجود دارد)

- پایداری: (رفتار موافق و سازنده در ارتباط پیرامون انسان)

- یگانگی: (این‌همانی جستن با هستی هوشمند و یگانه بودن در گفتار و پندار و کردار)

چه زمانی می‌توان گفت که جمهوری حقوندان محقق شده است یا بهتر بشود این سوال را مطرح کرد: ما چه زمانی پیروزیم؟

ما به عنوان جمهوری حقوندان زمانی پیروزیم که

- فرد فرد مردم میهن، هر روز خود را با هدف زندگی در حقوندی آغاز کنند و با احساس رشد و پیشرفت در دستیابی به هدف به پایان ببرند.

- هر شهروند به خود به مثابه‌ی حقوق و وجدان داشته باشد و بداند هرگاه از استقلال و آزادی خود غافل نشود و به این حق عمل کند، به همه دیگر حقوق، به‌طور خودجوش عمل خواهد کرد و رابطه‌ها را نه قدرت که حقوق تنظیم خواهند کرد. در جهانی که رابطه‌ها را به‌طور روزافزون، قدرت تنظیم می‌کند، نجات زندگی انسان و جانداران و طبیعت، به طور عاجل، به تنظیم رابطه‌ها با حقوق است.

- مردم سرزمین‌مان متحد، یکپارچه و متنوع باشند.

- مردم سایر کشورها به ارتباط با ما ارزش و احترام حقوند قایل باشند.

- منابع ملی و طبیعی سرزمین‌مان در بهترین و بالاترین سطح از پایداری و کیفیت، پاسداری و به‌کار رشد حقوند افتاده باشد.

- امکان رشد حقوند برای فرد فرد جامعه مهیا باشد.

- محیط زیست و حیات وحش ما در فرایند رشد حقوند قرار داشته باشند.

- فرهنگ حقوندی در تمامی سطوح و روابط اجتماعی جاری باشد.

- گروه‌های اجرایی، نظارتی و اقتصادی ما براساس هدف رشد حقوند برنامه‌ریزی، آموزش و به‌کار گرفته شوند.

پس به طور کلی می‌توان جمهوری حقوندان که در گفتمان حقوندی امکان بروز و ظهور می‌یابد را به این صورت ارائه نمود:

در جمهوری حقوندان، تعاریف، ضوابط و اصول راهنمای حقوقی است که تمامی انسان‌ها در ذات خود از آنها برخوردارند. همچنین استعدادهای

ششگانه‌ای که موجب به حرکت در آمدن نیروهای محرکه می‌گردند. مادامی که افراد جامعه به طور مستمر، بر پیمان حقوندی استوار بمانند و طنین گفتمان حقوندی در جامعه به صدا دریاورند، استعدادهای خود را در عمل به حقوق شکوفا سازند، فرهنگ حقوندی را فرهنگ روزمره زندگی خویش سازند، به طور دائم پندار و گفتار و کردار خویش را بر ضوابط تعریف شده از طریق نقد حقوند تنظیم نمایند و در بهبود آنها کوشا باشند. اشکال مختلف خشونت (فیزیکی، کلامی و روانی) را با به‌کارگیری روش‌های خشونت‌زدایی لایحی کرده و هر روز را زمان افزودن بر سواد حقوند خویش بنمایند، ابتکار و خلق نمایند و از این طریق خود الگو، بدیل و امام زیست در حقوندی می‌شوند و از این راه روز را جشن زندگی در نوروز سازند و نمادهای زور و قدرت و فساد را رها و بی‌محل سازند می‌توان امید داشت که نظام‌های وابسته و مستبد و ناحقوند مجال بازسازی نیابند. در صورت عدم استواری افراد جامعه بر این جمهوری، در روی طاقچه‌ی ذهن افراد قرار خواهد گرفت و جامعه شاهد تخریب ناشی از انجماد بیش از پیش نیروهای محرکه از جمله انواع سرمایه، انسان، طبیعت، فن، دانش، کارمایه و سایر نیروهای درون خود خواهد شد. جنگ‌ها، بیماری‌ها، فقر و فساد گسترده‌تر و روابط در معرض تلاشی بیشتر و تخریب محیط زیست و بیابان‌ها افزون‌تر و امکان ادامه‌ی حیات برای ساکنان ایران محدودتر خواهد شد.

و در مورد معیارهای سنجش این گفتمان همانطور که اشاره شد یک حقوند پندار، گفتار و کردار خویش و همچنین روابط خویش را با دیگران براساس آن ویژگی‌ها تنظیم می‌کند. دانش و فن و سرمایه و کارمایه‌ی خویش را با حق و نه با ناحق (زور و فساد و روابط قدرت) ترکیب می‌کند و عدل میزانی تعریف شده است که وسیله‌ی سنجش و فاصله آن پندار، گفتار و کردار با ویژگی‌های حق خواهد بود. وجدان عمومی از طریق این میزان عدالت به ما می‌گویند چه میزان بر اساس حق عمل کرده‌ایم و چه میزان زور و خشونت به‌کار برده‌ایم.

به نظر می‌رسد آنچه امروز برای تحقق جمهوری حقوندان ضروری و حیاتی است دستیابی توامان به دولت حقوند و انسان حقوند به مثابه‌ی دو روی سکه‌ی گفتمان حقوندی است. دولت حقوند که ساختارش براساس حقوق پنجگانه، روابط داخلی و خارجی‌اش براساس حقوق ملی و بین‌المللی، قانون اساسی‌اش قانون اساسی حقوندان، و مجری‌اش بدیل حقوندی منتخب مستقیم مردم و جامعه حقوند، که متشکل از انسان‌های حقوند در پیمان حقوندی به دور از برتری‌جویی‌های نظام سلطه و تبخترهای تخریب‌کننده، نهادهای مدنی حقوند که روابطشان برپایه‌ی حقوق زنده نگاه دارنده‌ی وجدان همگانی باشند و اقشار و اقوام تولید و خلق و نه مصرف و تخریب را فرهنگ روزمره نمایند و هدف رشد حقوند بر میزان عدالت اجتماعی روزمره از تمرین و تکرار نمایند. اگر شهروندان، دست از غفلت از حقوق خویش بردارند و از راه پذیرش مسئولیت و عمل به حقوق خویش خصوصاً دو حق استقلال و آزادی، حقوند بگردند، قلمرو رژیم و دامنه‌ی کوه یخ تاریک و سرد اهریمنی را هرچه محدودتر و به یمن اعمال مستقیم حق ولایت در هر چهار بعد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی رشد دهند؛ بدین‌سان، انقلاب حقوندی به مثابه‌ی تغییر نظام اجتماعی بسته‌ی کنونی به نظامی اجتماعی باز متحقق می‌گردد و دولت جمهوری حقوندان جانشین می‌شود. زنگ هشدار برای فروپاشی طبیعت و محیط زیست در ایران و جامعه‌ی ایرانی به دلیل حضور

تاریک و سرد این رشته‌کوه اهریمنی در جای‌جای این کشور به صدا در آمده است، بی‌مسئولیتی‌های بزرگ سایه‌های بلندی دارند؛ و لازم است همین امروز نهادهای مدنی در داخل و خارج کشور پارتیتور گفت‌وگوهای حق‌نویسی که تنها بدیل، الگو و نیروی جایگزین وضعیت فعلی است را در جای‌جای میهن‌مان به صدا درآوریم تا امکان بازیابی آنچه فرهنگ و هویت ملی و تاریخی ما است برای مردم و طبیعت‌مان میسر گردد.

امید که در ادامه‌ی جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، ایرانیان توفیق پیدا کنند تا عوالم این مسئولیت تاریخی خویش را درک کنند تا بتوانند در مقام نقش‌آفرینی و خلق در جمهوری حق‌نویسان ظاهر شوند، حق‌نویس شوند، بر این حق‌نویسی استوار بمانند و با الگو ساختن خویش، همگان را به آن فرا بخوانند و هر روز خویش را در نوروز حق‌نویسی زندگی کنند.

یکم سپتامبر ۲۰۲۳ یا دهم شهریور ۱۴۰۲



چرا سیستم جمهوری و نه مشروطه سلطنتی

دکتر فرید اشکان



دکتر فرید اشکان

چنانچه روند روبه رشد انقلاب مشروطه بدون دخالت‌های خارجی و تحولات بعدی آن که منجر به روی کار آمدن رضاخان به دلیل بی‌کفایتی شاهان قاجار و آخرین نفر آن احمد شاه، با محوریت نقش مردم و ایجاد شرایط دموکراتیک و رشد دموکراسی می‌شد، امروز ایران جایگاه دیگری می‌داشت.

با دو دهه حکومت رضا خان و اعلام پادشاهی تا برکناری او، و ۲۱ سال حکومت رضاشاهی با الهام از انقلاب مشروطه، ایران وارد یک دوره تحولات سیاسی و اقتصادی و همراه با مدرنیسم شد. آنچه که در این دوره علی‌رغم پیشرفت‌های علمی، اجتماعی، اقتصادی غایب بود نقش و حضور مردم در تعیین بخشیدن به حقوق شهروندی و نبود احزاب سیاسی که پایه‌های موجودیت و بقای جوامع دموکراتیک و دموکراسی مدرن بود که پیام آن محوریت انقلاب مشروطه بود.

اشغال ایران توسط نیروهای متفقین و اخراج رضا شاه از قدرت به سال ۱۳۲۱، برای نخستین بار آغازی برای تولد احزاب سیاسی و نقش مردم در تعیین حقوق شهروندی و مشارکت در امر سیاست و سرنوشت خود بود. در حقیقت نخستین آموزه‌های انقلاب مشروطه در این دوره کوتاه، به ثمر نشست. علی‌رغم انتقال پادشاهی به محمدرضا شاه عملاً تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قدرت شاه در همان چهارچوب «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» فاقد قدرت اجرایی پادشاهان پیشین بود. حضور بسیاری از شهروندان ایران که در تشکل‌های مدنی و سیاسی در احزاب سیاسی متشکل شده بودند در حقیقت نخستین تجربه‌ی دموکراسی پس از قرن‌ها حکومت‌های مستبد تک‌محوری پادشاهی در ایران بود. کشور ما در این دوره‌ی کوتاه ۱۲ ساله شاید آماده‌ترین زمینه را برای ایجاد یک حکومت مردم‌سالار داشت. بررسی علل سقوط مبارزات ملی و حکومت دکتر محمد مصدق هدف این نوشتار نیست. ولی آنچه که به عنوان دست‌آورد این دوره‌ی تاریخی از مبارزات مردم ایران برای تحقق حقوق شهروندی و دموکراسی و حق انتخاب کردن و شدن، می‌توان آموخت آن است که: مردم ما برای نخستین بار در تاریخ چندین هزار ساله‌ی استبداد شخص محوری و پادشاهی، نشان دادند که نه تنها شایسته‌ی حق انتخاب در تعیین حکومت و سرنوشت خود هستند، بلکه از شناخت و آگاهی جهان مدرن نیز برخوردار می‌باشند.

دخالت خارجی از یک سو و اقدامات نابخردانه رهبران و احزاب سیاسی و پایان دوران رونق و آزادی سیاسی در ایران با کودتای ۲۸ مرداد و برگشت محمدرضا شاه به تاج‌وتخت، حاکمیت کشور آغاز یک دوره‌ی ۲۵ ساله همراه با سکوت مرگ‌آور با سرکوب، زندان، اعدام و مهاجرت بسیاری از مبارزان راه آزادی ایران را به همراه داشت.

در این دوره چنانچه اعتماد و اعتقاد به نقش مردم در تعیین حق سرنوشت و اجازه به تمرین حقوق شهروندی که در کنار امکانات فراوان اقتصادی و استفاده از ثروت غنی این سرزمین وجود داشت، انجام می‌شد امکان اینکه ایران را به واقع به نگین خاورمیانه تبدیل کند موجود بود. نگاه یک‌سویه‌ی حکومت پهلوی به امکانات صرف اقتصادی و توسعه‌ی امرانه از بالا، ندیدن ثروت واقعی این کشور که شهروندان آن و انسان‌هایی که سازندگان تاریخ‌اند را در سایه قرار داد.

این نگاه در کنار خودمحوربینی روزافزون حکومت محمدرضا شاه، دوری از شهروندان، و دشمنی نهادینه با مردمی که خواستار حق و حقوق خود بودند، علی‌رغم تمام دمدمه و دستک روبنای ساخته‌ی دوران پهلوی اول و دوم، عامل اصلی سقوط این دودمان شد. حاصل ۴۵ سال حکومت پهلوی به درستی ثمرهای جز به قدرت رسیدن استبداد سیاه مذهبی نظام اسلامی در ایران نبود. حکومت پهلوی با ایجاد دستگاه عریض و طویل سرکوب از طریق ساواک و نهادینه کردن حذف مردم جهت شرکت در تعیین سرنوشت خود

ایران زمین از آغاز پیدایش به‌عنوان یک کشور با تاریخ چندین هزارساله، همواره سرزمینی استبدادزده و مستبدپرور بود است شاید به جز دوره‌های بسیار کوتاه تاریخی. آنچه هویت ایرانی را در این جغرافیای سیاسی رقم می‌زند، حکومت‌های استبدادی و شاه‌محور بوده است. قدمت استبداد شاه‌محور ویژگی تاریخ ایران زمین است. آنچه در این گزاره گفته شده نه صرفاً یک حکم بلکه یک واقعیت تاریخی است که بستر آن نه صرفاً به تاریخ کهن ایران زمین بلکه به تاریخ معاصر آن نیز دلالت داشته و همچنان در جریان است.

ویژگی دیگر این جغرافیای سیاسی، تنیدگی اعتقادات مذهبی با امر کشورداری بوده است. مگر در دوره‌های بسیار کوتاه، حکومت‌گران و نظام‌های حاکم با یک ایده‌ی مذهبی در حکومت آغشته بوده است. از دوران کوروش و سلسله‌ی هخامنشیان که مشروعیت‌اش از اهورا مزدا به‌عنوان نخستین شاه ایران با تکیه با قدرت اهورایی خود به مدت هفتصد سال امپراتوری هخامنشیان را در دست داشت. تنها در دوره‌ی حکومت پارت‌ها - اشکانیان (به قدمت ۴۷۰ سال) که حکومت مذهب‌محور نبود، به دلیل حضور عقاید متنوع و باورهای متفاوت مذهبی و حاکمیت ایده‌های یونانی در حکومت، جایگزینی سلسله ساسانیان شد که به مدت ۴۲۷ سال بر جغرافیای ایران حکومت کرد و مذهب زرتشت و موبدان زرتشتی در بطن حکومت قرار داشتند. به جرئت می‌توان ادعا نمود که زمینه‌ی پذیرش اسلام بعد از حمله‌ی اعراب به ایران از جانب ایرانیان را دودمان ساسانیان فراهم نمودند.

حاکمیت امپراتوری عرب بر ایران و اجبار مردم این سرزمین به اسلام با زور شمشیر و کشتار که سنت اعراب در به‌زیرکشیدن سرزمین‌های فتح شده بود، این بار سنت حکومت خلافت‌گرایی با محوریت یک خلیفه که با هویت اسلامی همراه بود که در جغرافیای سیاسی ایران حاکم شد. حتی زمانی که ایران از قید حکومت خلافت‌گرایی عرب رها شد در زمان صفویه که امپراتوری آن به وسعت دوره‌ی ساسانیان رسید، شاه عباس با خشونت بی‌همتا در طول تاریخ ایران دودمان پادشاه‌محور صفویه را این‌بار با لباس شیعه با قضاوت بی‌حدی به مدت ۲۳۵ سال حاکم نمود. پایان حکومت صفویه و جایگزینی آن با حکومت نادرشاه افشار گرچه که هویت مذهب‌محور نداشت هرچند اسلام‌باور، به مدت ۱۵ سال و زندیه به مدت ۴۵ سال، اگرچه به دور از اجبار شهروندان به آیین مذهبی، ولی کماکان حکومت‌های شاه‌محور بودند.

آغاز حکومت قاجار با ویژگی نفوذ و تاثیر روحانیون شیعه در حکومت و قراد دادن اسلام در آئین کشورداری باعث مصیبت‌های تاریخی شد که نتیجه‌ی آن از دست دادن بسیاری از سرزمین‌های ایران در جنگ‌های بیهوده بود. ویژگی شاهان قاجار یکی پس از دیگری در شکم‌بارگری و بی‌لیاقتی در امر کشورداری و تبدیل شدن به آلات دست دو قدرت انگلیس و روسیه بود.

در این دوره‌ی تاریخی که برای نخستین بار بسیاری از روشنفکرانی ایرانی با رفتن به کشورهای غربی و به‌ویژه انگلیس و فرانسه و آشنایی با فرهنگ مدرن زمان به نقش و جایگاه حق و حقوق شهروندی آشنا شده و با معرفی آن به جامعه‌ی روشنفکری ایران جوانه‌های انقلاب مشروطه‌ی ایران را به همراه داشت. جنبش مشروطه برای نخستین بار در تاریخ چنددهه‌زساله‌ی ایران از ایام باستان، نقش شهروند ایرانی را جهت تعیین سرنوشت خود در کشور نهادینه کرد، و برای اولین بار نقش حکومت‌های شاه‌محور را با تعیین حدود و ثغور اختیارات شاه در چهارچوب قانون و اختیار دادن به شهروند ایرانی در تعیین نمایندگان حقوقی خود جهت تعیین سرنوشت را فراهم نمود.

همراه با نگاه به شدت شیعه‌پرور به‌عنوان دیدگاه ملی خود زمینه‌ساز دوران سیاه جمهوری اسلامی در ایران شد. ثمره‌ی شکست انقلاب بهمن ۱۹۵۷ که کمتر از دو سال تجربه آزادی سیاسی را به سختی در اولین سال‌های خود تجربه کرد، با توجه به زیرساخت‌های دوران به‌ویژه پهلوی دوم، جز این نمی‌توانست نتیجه‌ی دیگری داشته باشد.

زمانی که امکان تمرین دموکراسی از مردم گرفته شود و توده‌های کوچک و خیابان صرفاً در امید نجات‌دهنده‌ای باشند، آن وقت نقش آن ناجی هم در ماه دیده می‌شود، و آن شد که شاهدش هستیم. شاهان ایران زمین همواره خود را به‌عنوان ناجیان خدایان آسمانی معرفی نموده‌اند. فرهنگ ایرانی آغشته به این تصور موهوم است، این فرهنگ علی‌رغم نقشی که در ایجاد ادب ایرانی داشته، ولی مملو از باورهای دینی که به‌دلیل عدم تحقق خواسته‌های فروافتاده‌اش در پهنه‌ی تاریخ ایران است.

نگاهی به آنچه که در طی سال گذشته پس از کشته شده مهسا، ژینا امینی در ایران گذشت، پس از خیزش عظیمی که شگفتی جهانیان را به همراه داشت، در بین نیروهای مخالف جمهوری اسلامی بار دیگر ما شاهد تلاش برای ایجاد ناجی دیگری در بخشی از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی بودیم. در این بین نقش سلطنت‌پیشگان یا به‌عبارتی مشروطه‌طلبان، از بقیه‌ی نیروهای مخالف رژیم برجسته‌تر بود. تو گویی که پس از هزاران سال ناجی‌طلبی و شاه‌محوری، آزادی و دموکراسی ایران در پذیرش ناجی دیگری است و آنچه رهایی ایران را از دیو استبداد و دیکتاتوری رهایی می‌دهد نیاز به شاه دیگری است؟ نکته‌ی جالب در آن است این آقایان و خانم‌ها که این چنین سنگ ناجی‌طلبی را به سینه می‌زنند عمدتاً در جوامعی زندگی می‌کنند که کشورهای شهروندمحورند نه ناجی‌محور. اگر از زندگی خود در این کشورها رضایت دارند چرا همین را برای هموطنان خود نمی‌خواهند؟

ما همواره از طرف این گروه‌ها با این استدلال مواجه هستیم که مگر در انگلستان، یا بقیه‌ی کشورهایی که پادشاهی هستند دموکراسی نیست؟ همین هم در ایران این دوستان خواهد بود. من سعی کردم در ابتدای این نوشته‌ی کوتاه با اشاره به تاریخ کهن و نوین ایران نشان دهم که در هیچ بازه‌ی زمانی این چندهزار ساله ایران‌زمین با شاه‌محوری هرگز روی آزادی و تامین حقوق شهروند را ندیده است! چگونه است که ایران استبدادزده یک‌شبه با ناجی‌گری به هر شکل و صورتش چه شاه باشد چه رهبر، امکان رسیدن به حقوق شهروندی و مردم‌سالاری و دموکراسی را خواهد داشت؟ آیا نه اینکه شما اگر قرار است در حد یک متخصص در بهداشت و یا مهندسی، عموم اجتماعی و... از یک سابقه‌ی آموزشی گذر کرده باشید؟ و از سطح اکابری به سطوح بالاتری از علم و آموزش رسیده باشید تا به عنوان یک پزشک، مهندس، جامعه‌شناس، حقوقدان و... امکان ارائه‌ی خدمت داشته باشید؟ خوب این مدرسه‌ی تاریخی برای مردم ما نه تنها موجود نبود، بلکه در برهه‌ی کوتاهی که امکان ایجادش مهیا بود در نطفه خفه شد. آیا کشورهای پادشاهی مدعی این دوستان نیز از چنین فرایند تاریخی برخوردار بوده و هستند؟

امروز جامعه‌ی جوان و متحول ایران با دسترسی به امکانات اطلاعاتی و آگاهی از گزینه‌های موجود در جهان و به‌ویژه تجربه‌ی تاریخی خود، آموخته است تکرار تجربیات تلخ را آموختن خطاست. سلطنت‌پیشگان دیروز و امروز در عملکرد به‌ویژه یک سال گذشته پس از مرگ دردناک ژینا، به روشنی نشان دادند که اعتباری برای حقوق شهروندی و آزادی و دموکراسی قائل نبوده و چنانچه به محال اگر هم دوباره در قدرت باشند همان خواهند کرد که در گذشته بود و شاید هم بدتر. توجه داشته باشیم هنوز به قدرت نرسیده خواهان مرگ مخالفان هستند. وای به زمانی که در قدرت و تفنگ به دست باشند!

سلطنت و حکومت‌های شاه‌محور در ایران همواره حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری بودند. تجربه‌ی تاریخی ایرانیان آغشته به دوران‌های سیاه استبدادی بوده و هست. حکومت فاشیستی اسلامی در ایران جمع جبری همه‌ی تاریکی‌های تاریخی در ایران است که استبداد سیاسی و مذهبی را همه با هم دارد. شاید این هم از نبوغ استعداد دیکتاتوری و استبداد حاصل این سرزمین باشد. آنچه که گزینه‌ی برون‌رفت از تاریخ کهن و سیاه است، می‌بایست مبتنی بر مردم‌سالاری، پذیرش حقوق شهروندی، حق انتخاب، دموکراسی، آزادی فردی، جدایی هر عنصر ایدئولوژیک‌محور چه مذهبی چه لائیک آن از حکومت باشد. چنین نظامی جز یک نظام انتخابی با دوره‌ی محدود با نظارت ارگان مستقل حقوقی امکان‌پذیر نیست که به باور این حقیر فقط و فقط با سیستم جمهوری و مردم‌سالار امکان‌پذیر است.

کف خواسته‌های جمهوری خواهی چیست؟ فرق بین جمهوری و جمهوریت چیست؟ دکتر رضا قرشی



امکانات می‌شود. نهادهایی چون بیت رهبری و ستاد اجرای فرمان امام و آستان قدس رضوی و قرارگاه خاتم الانبیا و... که بانک‌ها را به فلک خصوصی خود مبدل کرده و بی‌حساب و کتاب از آنها پول برمی‌دارند و به همین خاطر با هرگونه شفافیت آن‌ها مخالفند.

بهایی که ایران برای در لیست سیاه FITF بودن می‌پردازد از تحریم‌ها بیشتر است. ضمن آنکه تداوم تحریم‌ها ناشی از سیاست‌های نادرست خارجی و سوء استفاده‌ی «برادران قاچاقچی» سپاه است. خلاصه آنکه موانع اقتصادی برقراری جمهوریت در ایران سیاسیند، نه اقتصادی! طبعاً راه حل‌ها هم سیاسی‌اند. بدون عبور کامل و جامع در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی از جمهوری اسلامی در ایران جمهوری واقعی برپا نخواهد شد. چنین عبوری از طریق «اصلاح» نظام کنونی غیر ممکن است. «سرنگونی» گر چه به‌ظاهر مطلوب اما در واقع دو مشکل اساسی دارد، اولاً لازمه‌اش استفاده از اسلحه هست که با توجه به ذخایر انبوه اسلحه و قساوت آمران و عاملان رژیم نادرست است و ثانیاً بدون وجود ال‌ترناتیو اثباتی دارای آینده نامعلوم، می‌ماند «تحول طلبی».

تحول طلبی معتقد است که نظام را باید مجبور به عقب‌نشینی کرد چرا که داوطلبانه تن به این کار نخواهد داد. امری بسیار مشکل اما ممکن.

در سببیت و قساوت نظام تردیدی نیست اما این با بلاهت فرق دارد. نظام ابله نیست و جایی که بقایش لازم کند پا پس می‌نهد، آنچنان که خمینی «جام زهر» را سرکشید و خامنه‌ای «ترمش قهرمانانه» کرد.

کف خواسته‌های جمهوری خواهی چیست؟

نظام جمهوری جایگزین «جمهوری اسلامی» که دیگر نتوانسته ادامه دهد، شود.

حداقل را ندارد بی‌معنی است. کاهش فقر نسبی (اختلاف درآمد فقیر و غنی) البته امریست بسیار مهم، اما پیش شرط جمهوری نیست. بلکه وظیفه‌ی حاکمیت آن است که با سیاست‌های درست مالی و مالیاتی و پولی در این راه قدم بردارد.

وجود درآمد نفت که منجر به «رانتی» شدن اقتصاد ایران شده، به طرق مختلف در روند برقراری جمهوریت سنگ می‌اندازد. گرچه این درآمد توان دولت در مبارزه با فقر مطلق را می‌افزاید اما آن را به فعال مایشاء تبدیل می‌کند. دولت برای گذران امور به بخش خصوصی و مالیات‌ها نیاز ندارد. دیگر شعار «مالیات به شرط حضور»

"No taxation without representation"
بی معنا شده و یکی از اصلی‌ترین شروط برقراری دموکراسی یعنی اصل تفکیک قوا مخدوش می‌شود.

برعکس، این «بخش خصوصی» است که به دولت و رانت نفت وابسته شده و یکی از بدبخت‌ترین اصول علم اقتصاد را نقض می‌کند.

استفاده‌ی بهینه (حداکثری) از «منابع محدود در برآورد نیازهای نامحدود» اصلی پایه در اقتصاد است. استفاده‌ی بهینه در بخش عرضه یعنی تولید بالاترین ارزش افزوده و در بخش تقاضا یعنی تولید کالاهای مورد نیاز حداکثر (چه کمی و چه کیفی) جامعه.

تصمیمات افراد (و مهمتر) نهادها نه بر پایه‌ی استفاده‌ی بهینه از منابع محدود، که بر پایه‌ی نزدیکی به شیر چاه نفت (و نهاد دولتی کنترل‌کننده‌ی آن) اتخاذ می‌شود.

این امر نه تنها نهادهای اقتصادی موجود (مثلاً بانک‌ها) را به فساد سوق می‌دهد، بلکه منجر به پیدایش نهادهای مافیایی برای استفاده از این

لازم است که بین «جمهوری» به عنوان یک «مفهوم (کانسپت)» و یک «فرم» (شیوه) حکمرانی تفکیک قائل شد.

از هنگامی که انسان‌ها به مزایای همکاری (تقسیم کار) پی بردند و بدین طریق «جامعه» را به وجود آوردند، نیاز به به اداره‌ی جامعه (حکمرانی) هم به وجود آمد.

جمهوری به عنوان یک مفهوم عبارت است از حق شهروندان دارای حقوق شهروندی و برابر در انتخاب رهبرانی برای اداره‌ی جامعه. این انتخاب بر پایه‌ی توان فردی (نه موروثی یا طبقاتی یا قومی یا مذهبی و...) انتخاب شونده و برای مدتی معین است. مهم است که بدانیم «قوانین بازی» تغییر نمی‌کنند. مثلاً فرد انتخاب‌شده نمی‌تواند شرایط انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده را تغییر دهد و بدین طریق مانع انتخاب کردن یا انتخاب شدن فرد یا گروهی شود.

مقبولیت فرم و محتوای جمهوری منجر به سوء استفاده‌های فراوان از سوی حاکمان مستبد و بیگانه با حق و حقوق شهروندی شده است. از «جمهوری اسلامی» در ایران تا جمهوری وراثتی در سوریه تا جمهوری‌های «تک حزبی» آسیای میانه (جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق) تا جنایاتی که در کره‌ی شمالی بر علیه مردم به نام «جمهوری دموکراتیک خلق» اعمال می‌شود نمونه‌هایی از این سوء استفاده‌ها می‌باشد.

در ایران ما هیچگاه جمهوری به معنای درست و واقعی آن را نداشته‌ایم. مبارزین با رژیم شاهنشاهی در انقلاب ۵۷ بخشا از سر بی‌تجربگی ناشی از نداشتن این تجربه، خوشباورانه می‌پنداشتند که سقوط سلطنت به معنای روی کار آمدن دموکراسی از نوع جمهوری آن است. کمتر از چند ماه لازم بود تا غلط بودن این باور را نشان دهد.

لازم به یادآوریست که برقراری دموکراسی از نوع جمهوری آن پیش شرط‌هایی دارد. مهمترین آن گذار از «پیش مدرن» (فئودالیسم یا نظایر آن) و وارد عصر مدرن شدن است. در بُعد اقتصادی این یعنی ورود به عصر سرمایه‌داری صنعتی. تصادفی نیست که جمهوری (به جز معدودی استثناء در حکومت‌های شهری یونان باستان و در مقاطعی در روم) همپا با غلبه سرمایه‌داری صنعتی در اروپای غربی مطرح می‌شود.

کاهش فقر مطلق پیش شرط برقراری دموکراسی است. صحبت از دموکراسی در جایی که توان این



«سقف» آن چیست؟

برای جواب دو مقوله را باید ابتدا روشن کرد، اول «ما» کیستیم؟ آیا خود را صرفاً به مبارزین ضد جمهوری اسلامی محدود می‌کنیم یا کسانی که دغدغه جور و ستم بر «انسان» در هر کجای دنیا و هر رژیم حاکمی داریم؟

اگر «ما» مبارزین ضد جمهوری اسلامی‌اند آنچه که در بالا آمد «سقف» است. اما اگر «ما» دغدغه‌ی بیشتری دارند به مقوله دوم می‌رسیم.

اینجا صحبت از «انسان» است. همه‌ی انسان‌ها، فارغ از هر تعلق و پسوند جنسی، رنگ پوستی، اتنیکی، مذهبی و... (و مهمتر از همه در بحث ما در اینجا) «ملی».

همه‌ی انسان‌ها، به صرف «انسان» بودن دارای حق و حقوقی برابر با هم می‌باشند. هرگونه پسوند و تعلق که منجر به محرومیت گروهی از آنان شود نادرست و ظالمانه است. این درک مترقی که پایه‌ی عملکرد سازمان‌هایی چون «عفو بین‌الملل» یا «پزشکان بدون مرز» است را «ما» باید به عنوان پیش‌شرط برای «غم انسان‌ها» داشتن را بپذیرد.

پیچیدگی که پیش می‌آید آنستکه این‌گونه سازمان‌ها خود را غیر سیاسی و صرفاً «حقوق بشری» می‌دانند. حال آنکه «ما» بنا به تعریف سیاسی است و به «حقوق بشر» از بعد سیاسی هم نگاه می‌کند.

علت اجتناب از سیاسی خواندن خود برای این‌گونه سازمان‌ها این است که در سطح جهانی (بین‌المللی) واحد سنجش نه انسان که «ملت» (دولت، حکومت) است و وظیفه‌ی نمایندگان این «ملت»‌ها (در بهترین حالت و با فرض فاسد نبودن و منتخب بودن) دفاع از «منافع ملی» (نه حقوق انسان) است. انتظاری جز این از این نمایندگان نباید داشت. وظیفه‌ی ایجاد سازمانی که «غم انسان» دارد با امثال «ما» است: سازمان سیاسی غیر حکومتی.

واقعیت اینکه «دولت ملی» مدت‌هاست که در سطح جهانی نقش مثبت و پیشروی خود را از دست داده و به نیروی ارتجاعی و بازدارنده تبدیل شده است و اگر اینجا و آنجا (مثلاً افغانستان) هنوز می‌تواند رُل مثبتی داشته باشد را باید به حساب عقب‌ماندگی آن جامعه گذاشت.

فرض کنید که به جای «دولت ملی» مسؤل حفاظت شهروند خودی یک دولت جهانی که مسؤل حفاظت شهروند جهانی یعنی «انسان» است قرار داشت. اگر تنها یک رقم هزاران دلار که هر ساله صرف ساخت و خرید اسلحه‌های بسیار مخرب برای کشتار انسان‌هایی که رنگ پرچم و جلد پاسپورتشان با شهروندان خودی متفاوت است برای رفاه «انسان» خرج می‌شد چقدر وضع رفاهی انسان‌ها بهتر می‌بود. دیگر گرسنگی و فقر و امراض واگیردار و بی‌سوادی و بی‌خانمانی و... امروزی وجود نمی‌داشت.

باید توجه داشت که تغییر و تحول جوامع انسانی

کما بیش قانونمند است. این روند با دست‌آوردهای علمی آغاز می‌شود (مثلاً کشف نیروی بخار) که منجر به اختراعات جدید می‌شود (مثلاً ماشین) که جایگزین امکانات محدود حاضر می‌شود (مثلاً انسان و حیوانات بارکش) و امکانات جدیدی به وجود می‌آورد (مثلاً کشتی بخار و راه‌آهن) که خود نیاز به شکل‌بندی‌های جدید جامعه را می‌طلبد.

Nation State

واحد بزرگتر و از نظر اقتصادی مقرون به صرفه‌تر «کشور» (به جای مناطق کوچک فئودالی یا شهرهای معمولاً کوچک) با دولت مرکزی (دولت ملی) پدیدار می‌شود.

دستاوردهای علمی قرن نوزدهم به‌ویژه الکتریسیته منجر به اختراعاتی چون تلگراف و (بعداً) تلفن و رادیو و نهایتاً تلویزیون می‌شود که ارتباط آنی (زنده) هر نقطه با دیگر نقاط را ممکن کرده و زمینه را برای «یک جهان» شدن و حکومت جهانی میسر می‌سازد.

دیگر «دولت ملی» مقبولیت ندارد و نیربی پیشرو و مترقی نیست بلکه به پدیده‌های بازدارنده و ارتجاعی تبدیل شده است. سعی مقامات دولتی با تکیه بر ناسیونالیسم کور در تداوم توجیه دولت ملی در این «یک جهان» را می‌توان عامل بزرگ جنگ جهانی اول دانست. مسئله با پایان جنگ حل نشد و مشکلات عدیده‌ی اقتصادی (مثل بحران کبیر اقتصادی) و سیاسی (مثل جنگ داخلی اسپانیا) دوران بین دو جنگ را به بدترین دوره تاریخ معاصر تبدیل کرد.

جنگ جهانی دوم ایالات متحده آمریکا را به تنها ابرقدرت جهان مبدل ساخت. ابرقدرتی که بمب اتمی داشت و از به کارگیری آن، علیرغم موج وحشتی که ایجاد می‌کرد، ابایی نداشت. ابرقدرتی که تولید ناخالص ملی تقریباً برابر با (۴۹,۵٪) بقیه‌ی جهان داشت. نظم نوین (عمدتاً حول سازمان ملل متحد و ارگان‌های وابسته) البته جهانی بود اما بر پایه‌ی منافع یک دولت ملی (نه «انسان جهانی») عمل می‌کرد و کرارا ضررش (مثلاً کودتای ۸۲ مرداد ایران یا جنگ ویتنام) بیش از آن بود که وجودش را توجیه کند.

چرخه پیشرفت علم=تکنولوژی و اختراعات

جدید=امکانات نو استفاده بهینه از منابع محدود(کالا‌های جدید یا شیوه تولید بهتر)=نیاز به سازماندهی اجتماعی جدید و مناسب با این تغییرات در دهه هفتاد قرن گذشته (بیستم) هم رخ داد. این بار کامپیوتر عامل اصلی بود. اینترنت و هوش مصنوعی و شبکه‌های مجازی و... انسان‌ها را (به عنوان صرفاً انسان) به یکدیگر نزدیکتر کرد. فردی در تهران می‌توانست دوستی فیس‌بوکی نزدیکتری با یک فرد در نیویورک داشته باشد تا همسایه دیوار به دیوارش در تهران. دیگر تنها تولید نبود که جهانی شده باشد(مثلاً قطعات مختلف یک تلفن همراه در چهل کشور مختلف ساخته شود) بلکه «زندگی» جهانی شده بود.

نظم بین‌المللی ساخته‌ی آمریکا اما همچنان به حیات ضرربارش ادامه داده و مقولاتی چون فروپاشی شوروی و پایان «جنگ سرد» هم که قاعدتاً بخش‌هایی از این نظم را بی‌مورد می‌کرد (نظیر ناتو) تأثیری بر آن نداشته و این بازی باخت-بخت (برای انسان جهانی) ادامه پیدا کرده که آخرین پرده‌اش سعی آمریکا و متحدینش در ممانعت از برپایی نظمی به سرکردگی چین است. گرچه آن نظم هم در صورت برپایی گلی به سر انسان جهانی نخواهد زد زیرا که دولتمردان یک دولت ملی دیگر (چین) را جایگزین هم‌تاهای آمریکایی آن‌ها خواهد کرد.

ماحصل آنکه نیاز برقراری حکومتی جهانی که رفاه «انسان‌ها» (بدون هر پسوندی، به‌ویژه ملی) را در نظر دارد مدت‌هاست حس می‌شود. این را نه دولتمردان دولت ملی می‌سازند و نه سازمان‌های «حقوق بشری» (چون عفو بین‌الملل) که می‌خواهند (مجبورند) که در چهارچوب نظم بین‌المللی موجود فعالیت کنند. این وظیفه‌ی خطیر به دوش «ما» است. سازمان‌ها و روشنفکرانی که پیش از مبارزه با نظام حاکم در کشورشان و نهایتاً برقراری یک دولت ملی دمکراتیک می‌طلبند و خواهان حکومتی که در آن «انسان» شهروند است می‌باشند.

قدم نخست در این راه آن است که «ما» این وظیفه را بپذیرند و در راه سازماندهی آن حرکت کنند.



پیش بسوی

تشکیل و تقویت همگرایی های حداقلی و ممکنه

نیروهای متنوع جمهوریخواه

سکولار دمکرات ایران

علی صمد



و رسیدن به نظامی دموکراتیک، سکولار، شایسته سالار، حقوق بشری، ضد استبدادی و ضد تبعیض هستند که اساس حکومت ولایی، موروثی و ایدئولوژیک نباشد. به علاوه همه ما می دانیم تشکل یابی این نیروها در داخل به دلیل سرکوب گسترده با موانع اساسی روبروست و در خارج از کشور نیز با وجود تلاش های مفید و موثر برای همگرایی جریانات جمهوریخواه سکولار دمکرات، ما هنوز شاهد نا هماهنگی های بسیاری در مبارزه مشترک هستیم.

ما باید شرایط دمکراتیکی را ایجاد کنیم که بتوانیم تفاوت ها و اختلافات را با هم بصورت گفتگوی مشترک، روشن کنیم و در ادامه ببینیم با توجه به سطح اختلافات و تفاوت ها چگونه می توانیم گام های مشترک حداقلی و ممکنه را با یکدیگر برداریم. ما می توانیم دلایل زیادی را برای عدم همکاری با هم ارائه دهیم. و در این خصوص دلایل منطقی و غیر منطقی برای هم عرضه کنیم. اما فکر می کنم و مناسب هم می دانم که علاوه بر نقد و مخالفت با یکدیگر نیز مناسب باشد که بشکلی در تلاش برای چگونگی پیشبرد همکاری های حداقلی با توجه به تمام نواقص موجود با هم داشته باشیم. با گفتگو و مشارکت صمیمانه و جدی در بحث ها می توان عملکرد و مواضع نادقیق یا اشتباه را تصحیح کرد و فکر می کنم ما هنوز از چنین ظرفیت و پتانسیلی برخوردار هستیم.

وجود توافق در حین تنوع و قبول تفاوت ها میان خود، دارای اهمیت بسیار بالایی برای ادامه فعالیت های میان ما ایرانیان فعال در عرصه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. به نظرم می بایست با حفظ توافقات و اشتراکات و ارزش گذاری روی آن، نسبت به چگونگی گسترش آن توافقات با هم بیشتر بحث و گفتگو کنیم و از این طریق بتوانیم راه ها، سلیقه ها و پیشنهادات متفاوت را بررسی کنیم. پس با این حساب روشن است ما فعالین جمهوریخواه مناسب است نسبت به ضرورت نو کردن شیوه های کار، نوع نگرش، گسترش نیروها و افزایش توافقات هرچه بیشتر توجه و دقت لازم و بیشتری را از خود نشان دهیم و پرشورانه دست در دست هم بصورت صمیمانه در جهت مشترک حداقلی و ممکنه تلاش کنیم. ضمن تاکید بر این نکته نیز ضرورت دارد که این گونه مباحث جدی، فضا و برخوردی آرام را از ما طلب می کند. فضای غبارآلودی که هر گفتگویی را با انگ سیاسی به مجادلات سیاسی تبدیل می کند و می تواند بحثهای دوستانه و دمکراتیک را متشنج و عصبی کند، شایسته این گفتگو نیست.

در یکسال اخیر اقدامات بسیاری مانند تشکیل «همگامی»، «همبستگی»، «هماهنگی فعالیت های برخی شبکه های جمهوریخواه»، «همسازي جمهوریخواهان» و ... در خارج از کشور انجام گرفته است. اما در سطح سازماندهی و هماهنگی همه جانبه، مشترک و عمومی تر فعالیت ها هنوز نیاز به زمان بیشتری است.

ما همه اطلاع داریم که میلیون ها ایرانی ساکن خارج از کشور در شهرهای مختلف کشورهای جهان پراکنده اند و نگرش های متفاوتی به گذار و نظام پس از جمهوری اسلامی دارند. در میان آنها، صدها هزار ایرانی ساکن در کشورهای مختلف جهان، خواهان گذار خشونت پرهیز از جمهوری اسلامی برای رسیدن به یک جمهوری مبتنی بر دموکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم هستند. در بحث کنونی، این نیروها که آنها را جمهوریخواهان سکولار دمکرات حقوق بشری و ضد تبعیض می نامم و خود را نیز جزئی از آنها می دانم.

ما در جامعه ایرانیان در داخل و خارج از کشور با کنشگران متنوعی از طیف های گوناگون جمهوریخواه سکولار دمکرات مواجه هستیم که به صورت آزادانه و علنی به دنبال تشکیل شبکه های همکاری برای رسیدن به اهداف مشترک حداقلی و بسیج حداکثری هستند. آنها می خواهند در فرصت بوجود آمده و در همراهی با جنبش زن، زندگی، آزادی، و برای تشکیل، توان بخشی و ماندگاری شبکه های گسترده جمهوریخواهی موثر عمل کنند. چگونگی انجام اینکار نیاز به یکسری راهکارهای مشخص برای بحث و گفتگو دارد. نوشته زیر به این موضوع مهم می پردازد.

جمهوری سکولار دموکراتیک

جمهوری، نوعی از حکومت داری دموکراتیک و با اتکا به حاکمیت قانون و مردم است که همه مشروعیتش را از مردم می گیرد. در این جمهوری، مسئولین دولتی برای زمانی محدود و مشخص از طریق انتخابات مستقیم و غیرمستقیم با رای مردم یک کشور معین انتخاب می شوند. ریاست دولت و تصویب قوانین کشور در یک جمهوری سکولار دموکراتیک، بر پایه دین یا به شکل موروثی و همیشگی نیست. در حکومت جمهوری رئیس جمهور

مقدمه:

کشور ما ایران، در بحرانی همه جانبه به سر می برد که زمینه های آن از چهار دهه پیش با استقرار نظام جمهوری اسلامی ایجاد شد. نیروهای حاکم واپسگرا، کشور را وارد روندهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نمودند که در خلاف روند آرمان های دمکراسی، آزادی، پیشرفت، ترقی و عدالت اجتماعی بود.

کشورمان اینک با سیاست های مخرب حاکمیت ولی فقیه در عرصه های معیشتی، بی عدالتی و تبعیض همه جانبه علیه زنان، کارگران، تهیدستان، کودکان، مهاجرین، معلمان، پرستاران، روشنفکران، دگریشان جنسی، اقلیت های دینی و اتمیک ها مواجه است. سیاست های مخرب نظام اسلامی ایران با رهبری علی خامنه ای، چشم انداز امید بخشی برای آینده ایران ترسیم نمی کند و با تداوم وضعیت موجود، چنانکه روندهای جاری در بیش از چهار دهه گذشته نشان داده است، روزهای هر روز سیاه تری در انتظار ایران و مردمش خواهد بود.

ما امروز شاهدیم که با گذشت ۴۴ سال از حکومت اسلامی در ایران، امروز نیروهای بسیار بزرگی از جامعه ایرانیان در داخل و خارج از کشور علیه آن قرار دارند. وقتی از نیروهایی که در مقابل جمهوری اسلامی فعالیت می کنند صحبت می کنیم، تنها نهادهای متشکل از ایرانیان در انجمن ها، کمیته ها، مراکز همکاری مانند همگامی، همبستگی، همسازي، شبکه ها، سندیکاها، اتحادیه ها، سازمان ها و احزاب را مد نظر نداریم بلکه منظور از مخالفین جمهوری اسلامی، تک تک ایرانیانی است که بصورت فردی و متشکل، دیگر حکومت اسلامی ایران را به هیچوجهی نمی خواهند.

برخی آمارها می گویند در خارج از کشور چندین میلیون ایرانی (پنج تا هفت میلیون) حضور دارند. در داخل کشور بیش از ۷۸ میلیون نفر زندگی می کنند و اکثریت بسیار بالایی از این نیروها خواهان گذار از جمهوری اسلامی



تثبیت دموکراسی و حقوق بشر در فردای حکومت اسلامی نمی شود و در این وضعیت دور باطل استبداد می تواند همچنان به اشکال گوناگون با بازیگران فرصت طلب جدید دیگری ادامه یابد. با این نگرش مناسب است به جامعه ایرانیان توضیح داده شود که پروژه اثباتی جمهوریخواهان پس از گذار از حکومت اسلامی ایران چه می باشد؟

زمینی کردن این رویکرد با آشنا کردن مردم از طریق ارائه برنامه اثباتی و تبلیغ آن و ایجاد آگاهی

در عرصه عمومی موجب شفاف شدن تفاوت ها و اختلافات با حکومت دینی و موروثی در هر شکل استبدادی آن می شود. چنین نیرویی، جریان استبدادی و قدرت طلب را تضعیف می کند و از این طریق فضا برای ایجاد یک جامعه دموکراتیک و ضد تبعیض در آینده ایران آماده و تقویت می شود. شکل گیری ثقلی از نیروهای جمهوری خواه هم در گذار از جمهوری اسلامی موثر است و هم در فردای گذار و برای استقرار دموکراسی در کشور دارای اهمیت محوری است. در واقع به جرات می توان گفت آینده تحولات ایران تا حد زیادی بستگی به نقش و تاثیر نیروهای جمهوری خواه دارد.

چرا تشکیل بلوک های مختلف از اپوزیسیون دارای اهمیت است؟

در حال حاضر مناسب ترین شکل برای تأثیر گذاری در جامعه و نیروهای سیاسی این است که نیروهای جمهوریخواه بتوانند از طریق گفتگو با جریان استبدادی و قدرت طلب را تضعیف می کند و از این طریق فضا برای ایجاد یک جامعه دموکراتیک و ضد تبعیض در آینده ایران آماده و تقویت می شود. شکل گیری ثقلی از نیروهای جمهوری خواه هم در گذار از جمهوری اسلامی موثر است و هم در فردای گذار و برای استقرار دموکراسی در کشور دارای اهمیت محوری است. در واقع به جرات می توان گفت آینده تحولات ایران تا حد زیادی بستگی به نقش و تاثیر نیروهای جمهوری خواه دارد.

با چنین رویکردی همه طیف های متنوع در ماکزیمم ده نخله یا بلوک خود را متحد خواهند کرد. با بوجود آمدن چنین شرایطی امکان گفتگو میان بلوک های متنوع راحتتر فراهم می شود و عملاً فرهنگ تعامل، گفتگو و رواداری با بلوک های سیاسی دیگر که حق برابر دیگران را قبول دارند بوجود می آید. در این میان هر جریانی با هر اندازه از اختلاف یا تفاوت نظر در سیاست و برنامه به مناسبات متقابل و احترام آمیز برای شناخت از یکدیگر روی می آورد و اینگونه است که راه گفتگو با نخله های مختلف نسبتاً باز می شود. در ضمن توجه داشته باشیم عدم همکاری با برخی بلوک ها، به معنی رد گفتگو با آن ها نیست. در مورد آینده ایران مناسب است با همه وارد گفتگو

ها و توضیحات لازم در باره نظام حکمرانی آینده که مبتنی بر حق انتخاب کردن و انتخاب شدن آزادانه همه شهروندان، رعایت حقوق اقلیت ها و بر اساس رفع هر نوع تبعیض، نابرابری، و تامین حقوق برابر همه شهروندان ساکن کشور، انجام می شود. پس برای زمین گیر کردن هر گونه استبداد و دیکتاتوری مذهبی و سکولار به عوامل گوناگونی نیاز است. یکی از آن عوامل مهم وجود یک جریان نیرومند از اپوزیسیون دمکرات ایران است که بتواند بدون اینکه امنیت و آسایش مردم آسیب ببیند اعتماد مردم را برای گذار از جمهوری اسلامی جلب کند. در میان مخالفان حکومت، جمهوری خواهان سکولار و دموکرات، وسیع ترین نیرویی هستند که می توانند در تغییر و تحولات جامعه دموکراتیک آینده تاثیر گذار باشند. این نیرو می بایست هر چه بیشتر و سریعتر صفوف خود را با گفتگو و قبول تنوع در میان خود تقویت کرده، و با ایجاد ثقل قدرتمندی از همه تنوعات جمهوری خواهان دمکرات سکولار با برنامه سیاسی مشخص، برای هویت بخشی و سمت دهی به نیروی اجتماعی فعال خود در داخل و خارج از کشور تلاش همه جانبه کند.

ما ظرف یکسال گذشته شاهد این خواست مهم نیروهای تشکیل دهنده جنبش زن، زندگی، آزادی هستیم که از جمهوریخواهان تبعیض ستیز طرفدار حقوق بشر، سکولاریسم و دموکراسی می خواهند که اراده اصلی خود را معطف به نزدیکی و همگرایی میان خود بر سر حداقل های مشترک و ممکنه کنند تا بلکه نیروی آنها بتوانند به تغییرات دموکراتیک ساختاری و ریشه ای در کشور کمک و یاری رسانند.

چرا ثقل جمهوریخواهی؟

برای اینکه تشکیل و وجود چنین ثقلی از جمهوریخواهان که یکی از مولفه های سیاسی مهم و پر قدرت در جامعه ایران و در میان دیاسپورای خارج از آن است برای تأثیر گذاری و گذار به یک دموکراسی پایدار دارای اهمیت بسیار می باشد. جمهوریخواهان سکولار و دموکرات اصلی ترین حاملین دموکراسی هستند که از طیف های مختلف تشکیل می شوند و گسترده ترین نیرو در جامعه کنونی ایران به حساب می آیند. با تشکیل ثقل جمهوریخواهان صدا و گفتمان جمهوری خواهی در عرصه عمومی ایران تقویت و توانمند می شود. تقویت گفتمان جمهوری خواهی

یا نخست وزیر هر چهار الی پنج سال یکبار از طریق انتخابات دوره ای بصورت مستقیم یا توسط پارلمان غیر مستقیم انتخاب می شود.

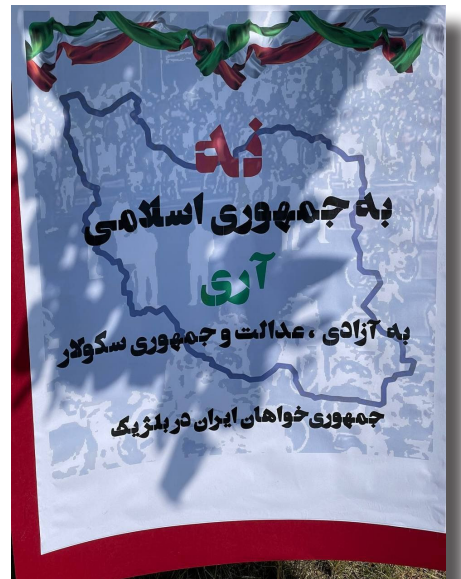
عناصر اصلی و اعتقادی جریانات جمهوری خواه

می توان با تاکید گفت که جمهوری خواهی فقط به معنی مقابله با سنت پادشاهی و دیکتاتوری موروثی نیست. جمهوریخواهان دارای اصول و ارزش های بنیادی، مترقی، مدرن و دموکراتیک هستند. این ارزش ها بسیار پر اهمیت تر و بنیادی تر از مخالفت با سنت پادشاهی که در ایران همواره با استبداد، دیکتاتوری و سرکوب همراه بوده، می باشد.

پایه اساسی و اعتقادی جمهوریخواهان از طریق انتخابات آزاد و منصفانه، ساختار غیر متمرکز، استقلال سه قوه مجریه/مقننه و قضائی از هم، که بر هم نیز نظارت دارند تا بلکه دیکتاتوری، تبعیض و خودکامگی در کشور برقرار نشود، ساخته می شود. حکومت داری در آن بر پایه دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، حقوق مدنی و تمامی آزادی های فردی و اجتماعی، عدالت و برابری جنسی و جنسیتی می باشد. رای مردم در حکومت جمهوری سکولار دموکراتیک بسیار پر اهمیت است و بدون مشارکت مستقیم و غیرمستقیم مردم، این نوع حکومت های دموکراتیک وجود نخواهند داشت. مسئولین آن بطور موقت و دوره ای برای حداکثر دو دوره در راس دولت قرار می گیرند.

هم صدایی جمهوریخواهان با چه رویکردی؟

هم صدایی یکی از مهمترین اصل های گذار از جمهوری اسلامی محسوب می شود. اما فقط با اتکا به هم صدایی نمی توان به یک حکومت دموکراتیک، سکولار، ضد استبداد و حقوق بشری رسید. تجربه انقلاب بهمن ۵۷ به ما می آموزد که تنها مخالفت با نظام استبدادی کافی نمی باشد. ما جمهوری خواهان سکولار دموکرات ضد تبعیض می بایست به دنبال مجهز کردن جنبش به یک برنامه اثباتی مشخص و عمومی باشیم. روشن است که هم صدایی برای گذار از جمهوری اسلامی بدون برنامه مشخص و اثباتی منجر به تقویت و



شد.

آیا اختلافات میان اپوزیسیون را باید به فردای گذار از حکومت اسلامی وا گذاشت؟

اگر به تجربه سال پنجاه و هفت برگردیم همه ما می دانیم که چنین نشد و همه منتقدین و مخالفین یکی پس از دیگری سرکوب شدند و حاصلش ۴۴ سال مرگ، ترور، زندان، شکنجه، اعدام، بدبختی، فقر و فلاکت مردم کشور شد. پس حداقل با اتکا به تجربه پیش و پس از انقلاب دیگر نباید اختلافات در میان اپوزیسیون را با این درک ساده انگارانه به آینده‌ی ناروشن بعد از جمهوری اسلامی موکول کرد. حاصل چنین کاری را همه ما در این ۴۴ سال با گوشت، پوست و استخوان مان تجربه کردیم و نتیجه را خوب می دانیم که به کجا انجامیده است. ما به هیچوجه نمی توانیم با نیروهای غیردموکرات وصلت برای گذر از جمهوری اسلامی تحت عنوان اینکه جزیی از اپوزیسیون هستند، کنیم. سخنان و مواضع جریان های پان ایرانیست، فرسگردهای سابق و سلطنت طلبان و مشروطه خواهان پهلوی خواه غالباً با رویکرد تمامیت خواهی و بازآفرینی مجدد استبداد در ایران است. آنها از مدتها قبل علیه چپ ها، جریانات جمهوریخواه و جریان های اتنیکی وارد اقدامات سرکوبگرانه در فضاهای رسانه ای، شبکه ای و به صورت فیزیکی در کشورها و شهرهای مختلف جهان شده اند. این واقعیت روی داده را نمی توان به راحتی و سادگی نادیده گرفت!

مشروطه خواهی و سلطنت طلبی به چه مفهوم

یکی از بحث هایی که همواره نزدیک به سه دهه گذشته در میان اپوزیسیون مطرح شده است، موضوع تفاوت بین مفهوم سلطنت طلبی و مشروطه خواهی ایرانی است. پافشاری به مشروطه خواه خواندن نیرویی، که در دهه اول انقلاب، نامی جز سلطنت طلب نداشت و رغبتی هم به تغییر آن نمی دید از موضوعاتی است که مناسب است مکتبی کوتاه روی آن داشته باشیم. در اواسط دهه دوم انقلاب رفته رفته موضوع بحث مشروطه در محافل در خارج از کشور و نوشته های برخی فعالین سیاسی مطرح شد و سپس آقای داریوش همایون قطار مشروطه را با تشکیل حزب مشروطه با سلطنت طلبان به راه انداخت و ارتباط ها و فعالیت هایی در این عرصه به مرور در جامعه سیاسی خارج از کشور شکل گرفت. در حزب تازه مشروطه گفتمان های لیبرالی برای یک سیستم مشابه مطرح شدند اما بدنه اصلی حزب جدید همچنان طرفدار حکومت استبداد قبلی باقی بود. حزب مشروطه با فوت آقای داریوش همایون به دست همان بدنه اصلی سلطنت طلب افتاد و نیروی حامی داریوش همایون عملاً از صحنه سیاسی حزب مشروطه ایران رفته رفته خالی شد. بعد از آن اصطلاح مشروطه و سلطنت هم زمان در کنار هم و یا جدا از هم مورد استفاده قرار گرفته اند. البته برخی اصطلاح مشروطه را به دلایل مختلف مورد استفاده قرار می دهند. یکی به دلیل شیک بودن و امروزی بودن این قبیل اصطلاحات از آن استفاده می کند تا بلکه حکومت مورد علاقه شان همانند مشروطه سلطنتی در اروپای غربی تعریف کنند. و عده ای دیگر هم آگاهانه با تمایز قائل شدن میان این دو واژه به دنبال این هستند که موقعیت خود را در طیف سلطنت طلبان یا در همکاری با آنها تعریف کنند. البته خارج از اینکه عده ای سلطنت طلب طرفدار پهلوی دوم و عده ای دیگر خودشان را طرفدار اقتدار پهلوی اول بدانند فرقی در واقعیت ایجاد نمی کند زیرا هر دوی این نیرو با حامیانشان و تحت اسامی دیگر به دنبال روی کار آوردن آقای رضا پهلوی به پادشاهی در ایران هستند. اتکا به همین مورد آخر عملاً نشان می دهد که هیچ تمایزی میان اصطلاحات رایج قدیمی و مدرن بکار گرفته شده در این نیرو وجود ندارد و هر دو واژه بکار گرفته شده عملاً یک مفهوم واحد را دارند.

در ضمن فراموش نکنیم که در تاریخ، مشروطه خواهی متعلق به مبارزه نیروها و جنبش هایی است که در نظام های سلطنتی مطلقه برای مشروط کردن قدرت پادشاه به قانون و پارلمان، شکل می گیرند. اما در کشورهای عربی و برخی کشورهای جهان بویژه در ایران سلطنت و مشروطه و هر قدرت موروثی و انتصابی دیگری میل به خودکامگی دارد. اضافه بر اینکه هنگامی که سیستم سلطنتی در یک کشور سرنگون می شود دیگر مشروطه خواهی بعد از نزدیک به نیم قرن معنا و مفهوم ندارد. با این وجود تاریخ دانان به کسانی که پس از سقوط سلطنت خواهان بازگشت دوباره آن می شوند سلطنت طلب می گویند نه مشروطه خواه!

با وجود تلاش برای متفاوت نشان دادن نظریات سلطنت طلبان و مشروطه خواهان ایرانی، عملاً تمایزی بین سلطنت طلب رضاخانی و مشروطه خواه طرفدار آقای رضا پهلوی وجود ندارد. روشن است که تقلیل سیاست، ایده و برنامه به فرد و مدل های نمادین روشی سنتی و رو به گذشته است و جلوی ما را برای حرکت رو به آینده می گیرد و موجب رشد همان فرهنگ استبدادپذیری می شود. پادشاهی خواهی در ایران و در میان اپوزیسیون بیشتر نماد تفرقه و درگیری است و جمهوری اسلامی و دیگر تمامیت خواهان در بزنگاه های تاریخی از آن در تضعیف جنبش زن، زندگی، آزادی و یا هر جنبش دیگر سو استفاده خواهند کرد.

آیا اختلاف جمهوریخواهان با سلطنت طلبان پهلوی طلب فقط برای تعیین شکل نظام است؟

برخی چنین تلقی ای را دارند که اختلافات میان جمهوریخواهان با سلطنت طلبان تنها بر سر تعیین شکل نظام، یعنی پادشاهی یا جمهوری است. از همین زاویه هم برخی از دوستان متذکر می شوند که شکل نظام را مردم در داخل کشور در پایان برکناری حکومت اسلامی در یک انتخابات تعیین خواهند کرد. من فکر نمی کنم کسی در جمهوریخواهان سکولار دموکرات وجود داشته باشد که مخالف انتخاب نظام آینده ایران توسط مردم کشورمان باشد. اما در حین اعلام این موضع برخی فراموش می کنند بگویند که ما قرار نیست فردا در مقطع انتخاب شکل نظام، جمهوریخواه شویم بلکه از همین الان جمهوریخواهیم و برای تقویت و قدرت گیری قطب جمهوریخواهی در میان مردم ایران مبارزه می کنیم.

در ضمن به این نکته مهم توجه داشته باشیم که پافشاری انواع طیف های سلطنت طلب، و برخی نیروهای «جمهوریخواه» و «دموکراسی خواه» برای «مسکوت گذاشتن شکل حکومت آینده» با حضور فعال رضا پهلوی به عنوان نماد سلطنت حقیقتاً جز فریب سیاسی نام دیگری بر آن نمی توان گذاشت. با داشتن چنین نمادی ما شاهد این واقعیت روشن قرار داریم که هیچ یک از طیف های سلطنت طلب در ایران نوع نظام سیاسی مورد علاقه خود را «مسکوت» نمی گذارند بلکه با هزاران روش آن را تبلیغ و ترویج و به خورد مردم از طریق امکانات رسانه ای و شبکه ای و با هزینه کردن صدها میلیون ها دلار و با کمک امکانات کشورهای خارجی و بویژه منطقه ای انجام می دهند. تا وقتی که مدعی نماد سلطنت در جامعه سیاسی ایران وجود دارد و در عرصه سیاسی نیز فعال به نفع جریان سلطنت طلبی عمل می کند، این درخواست سلطنت طلبان و دوستانشان از جمهوری خواهان سکولار دموکرات که نوع نظام را تا فردای برکناری رژیم اسلامی «مسکوت» بگذارند، و حول جمهوریخواهی متحد نشوند تنها یک کلاهبرداری سیاسی روشن است.

علاوه بر این موارد، بحث مهم ما با سلطنت طلبان و نیروهای حامی آن بیشتر بر سر اعتقاد نداشتن آنها به دموکراسی، سکولاریزم و حقوق بشر است و نه فقط شکل نظام. در طرفداران نظام پادشاهی ما مواجه با فرهنگ، رفتار و برخوردهای سیاسی خشونت آمیز و حذفی، ادبیات ناشایست و توهین آمیز، تمامیت خواهانه، تحریف تاریخ، بی توجهی به موارد گسترده نقض حقوق بشر و بهشت نشان دادن آن دوران سیاه دیکتاتوری سلطنتی در زمان محمد رضا شاه، هستیم. یادمان باشد که سلطنت طلبان از حقوق بشر هم مدتی است که سخن می گویند، و تلاش زیادی هم دارند که به جوانان کشورمان حقه کنند که نسل های دهه چهل و پنجاه کسانی هستند که سدی در برابر اتحاد عمل همه اپوزیسیون ایران با هر گرایش و نظری برای برکناری جمهوری اسلامی هستند. بسیاری این حقیقت محرز را می دانند که مبارزه علیه نقض حقوق بشر در ایران، در زمان جمهوری اسلامی شروع نشده، و زندان اوین و تاریخ خونبار آن با شاه و ساواک شروع شد. و هرگونه تلاشی برای توجیه نقض خشن حقوق بشر در رژیم شاهنشاهی گذشته، کوششی عبث و بیهوده است برای سرپوش گذاشتن روی واقعیت جنایت رژیم شاه در ایران، و مرور آنچه باید آموخت و تکرار نکرد. واقعیت قتل و شکنجه صدها ایرانی در دوران سلطنت رژیم گذشته که برای آزادی و دموکراسی مبارزه می کردند و در رژیم شاه جان باختند، و هزاران زندانی که شکنجه و مورد انواع آزار و اذیت واقع شدند از تلاش و فعالیت برای برقراری حقوق بشر در ایران جدا نیستند.

آیا تغییرات جدی و دموکراتیک در نگرش سلطنت طلبان پهلوی خواه روی داده است؟

جوان تجارب گوناگونی که در عرصه‌ی داخلی و خارجی مطرح است را در دسترس دارند. این تجربیات بر ارزش‌ها و سبک‌های متفاوت زندگی آنان اثر گذاشته‌اند. در واقع زندگی جوانان دهه چهل و پنجاه متفاوت با آن جوانانی بوده که در گذشته در میان نسل‌های پیشین وجود داشت. این موضوع واقعیتی است که سبک‌های زندگی آن دوره جوانان علاوه بر پاسخ به نیازهای خود، نشان‌دهنده هویت، نظام ارزشی، هنجارهای درونی، جایگاه و موقعیت اجتماعی آنان نیز بوده است. سبک زندگی با مفهوم «مصرف» که دیگر تنها معنای اقتصادی ندارد و با مسایل مختلف اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در ارتباط می‌باشد، گره خورده است و از این طریق است که آنها به اعمال قدرت در جامعه و در خیابان علیه قرائت‌های حکومتی از فرهنگ، سیاست، اجتماع و... می‌پردازند. زیرا حکومت شاه همانند هر حکومت دیکتاتوری مشابه دیگری بر این اعتقاد بودند که فضای عمومی و مشخصاً خیابان می‌بایست کاملاً متعلق به طبقات و نیروهای سیاسی خودی حاکم باشد و هیچ نیروی دیگری خارج از این دایره قدرت حق استفاده از فضای عمومی برای طرح مطالبات و خواسته‌هایش را ندارد و اگر کسی یا نیرویی این قاعده را رعایت نکند می‌بایست سریع سرکوب شود».

«روشن است صحبت از مسائل و مشکلات جوانان بدون فراهم ساختن آزادی‌های اولیه سیاسی و اجتماعی که در آن امکان حق زیستن تفاوت‌ها و تنوعات و از این طریق مشارکت، توسعه فرهنگی و اجتماعی برای همه فراهم گردد، امکان‌پذیر نیست. این اصل را می‌بایست قبول کرد که نسل جوان کشور باید این دوران را پشت سر بگذارد تا بلکه بدین طریق با کسب تجربه بتواند در فضاهای مناسبی که جامعه برایش ایجاد می‌کند به شناخت درستی از خود و پیرامونش برسد. جوانان خارج از تفاوت‌هایی که در میانشان از جنبه طبقاتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اتنیکی و غیره وجود دارد، علاقمندند به شیوه و سبک خود و به روز زندگی کنند. در آن دوران در کشورمان این نیروی وسیع جوانان دانشجو به همراه روشنفکران، اساتید و معلمان و... دارای خواسته‌های مشخص اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بودند. اما حکومت وقت به جای پاسخگویی با ابزار نظامی، پلیسی و امنیتی تمام راه‌های فعالیت آزاد سیاسی، فرهنگی و مدنی را بر مخالفان و منتقدان خود بست».

ثقل جمهوریخواهی با چه نیروهایی تشکیل می‌شوند؟

با شناختی که از مجموعه نیروهای متنوع جمهوریخواه سکولار دمکرات وجود دارد تشکیل ثقل جمهوریخواهی می‌تواند به اشکال گوناگون انجام گیرد. اما تجربه سیاسی و عملی جریانات جمهوریخواه نشان داده است که ثقل جمهوریخواهی نمی‌تواند تنها با یک بلوک از تنوعات جمهوریخواهی تشکیل شود. بلکه واقعیات زندگی و سیاست نشان داده که این تنوعات موجود در میان جمهوریخواهان می‌توانند منجر به تشکیل بلوک‌های مختلف جمهوریخواه شوند. پس این واقعیتی است که یک بلوک نمی‌تواند اکثریت جمهوریخواهان را در خود متحد کند. جهت‌گیری برای تشکیل ثقل جمهوریخواهی از بلوک‌های مختلف جمهوریخواه، امکان کسب تجربیات جدید در همکاری‌ها را بوجود می‌آورد و این سمتگیری ابعاد فعالیت جریانات جمهوریخواهی را گسترش می‌دهد. روشن است که در شکل دادن به ثقل جمهوریخواهی، بلوک‌های متنوع سیاسی جمهوریخواه سکولار دمکرات می‌بایست میان خود هماهنگی‌های ممکنه و ضرور را بر اساس توافقات مشترک حداقلی انجام دهند. در واقع این بلوک‌های متنوع هستند که مسئولیت و نقش اصلی را در تشکیل ثقل جمهوریخواهی دارند. در زیر جریانات متنوع جمهوریخواه را بر می‌شماریم و هر بخش را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

یک- احزاب و سازمان‌های سیاسی جمهوریخواه ایران؛

دو- جریانات اتنیکی ایران؛

سه- شخصیت‌های سیاسی و کنشگران جمهوریخواه؛

چهار- انجمن‌های دموکراتیک جمهوریخواه در شهرهای مختلف جهان؛

پنج- تشکل‌های متنوع مدنی، اجتماعی و تخصصی ایرانیان که غالباً فعالین آن جمهوریخواهند؛

سلطنت طلبان در این ۴۴ سال گذشته وقت و امکان بقدر کافی داشته‌اند که توضیح دهند سلطنت ایده ال آینده‌شان چیست، و قانون اساسی و نهادهای اجتماعی و سیاسی مورد نظر آنان با رژیم گذشته پهلوی چه تفاوت‌ها و اختلافاتی دارد. اما در عمل غالباً همان رویکردهای رژیم گذشته را در خارج کشور پیش برده‌اند، و در صورت بازگشت آنها به ایران، انتظار برخوردی متفاوت از زمان رژیم شاهنشاهی گذشته از آنها هم نمی‌توان داشت.

تجربیات و واقعیات بسیاری به ما نشان می‌دهند که جریانات سلطنت طلب پهلوی خواه در مقوله دموکراتیک و حقوق بشری جا نمی‌گیرند. در میان این بخش از اپوزیسیون ما با سلطنت طلبان طرفدار سیستم رضاخانی تا پان ایرانیست‌های طرفدار فلات ایران، مدافعین سلطنت مطلقه و نئو پهلوی طلب‌ها (راست بسیار افراطی و ناسیونالیست‌تمامیت‌خواه)، روبرو هستیم.

این نیروهای فوق، ادعای هواداری و برقراری نظام پادشاهی خاندان پهلوی را در سر دارند. آنها پس از ۴۴ سال از سقوط خاندان پهلوی، هنوز هم حاضر نیستند قبول کنند که دو شاه پهلوی با نقض گسترده قانون اساسی مشروطه، و با دخالت بی‌حد و حصر در مسائل سیاسی، به سوگندی که در مقابل مردم سراسر ایران خورده بودند، علناً و رسماً پشت کردند. طرفداران رژیم گذشته نمی‌خواهند و نمی‌توانند این واقعیت‌ها را قبول کنند که تشکیل ساواک، زندان اوین، شکنجه، اعدام، کشتن روشنفکران، سرکوب خشونت‌آمیز احزاب، سازمان‌ها و نهادهای مدنی، سانسور و بستن وسایل ارتباط جمعی نوشتاری، یک دست کردن امکانات رسانه‌ای تصویری در جهت کنترل افکار عمومی و انتقال اخبار آزاد، گسترش اختناق از طریق ایجاد سیستم تک‌حزبی و بستن راه بر همه اصلاحات پیشنهادی نیروی‌های اصلاح‌گر، ملی و چپ، افزایش گسترده شمار مساجد ایران از آغاز پادشاهی محمدرضا شاه از ۰۰۲ به ۵۵ هزار باب، ساختن حسینیه‌ها، مدارس مذهبی، تکیه‌ها، تقویت حوزه علمیه و مدارس و اماکن مذهبی، ترویج دین اسلام، پروار کردن آخوندها، سایه خدا و امام زمان روی زمین شدن شاه، بسط و نشر خرافات، پیش‌برد برنامه توسعه آمرانه، سکوت در قبال نظرات آیت‌الله خمینی و انتشار کتاب خمینی، «ولایت فقیه» در سال ۵۵ در ایران، مشارکت ندادن مردم سراسر کشور در تصمیمات کشوری، سرکوب اتنیک‌های ایران و اقلیت‌بهای (انجمن حجتیه از نتایج توافقات روحانیت رادیکال شیعه با دستگاه حکومتی است)، سرکوب جامعه مدنی، فساد اقتصادی و سیاسی، اختلاس، رشوه‌گیری، دخالت شاه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و کشوری و صدها خطای دیگر عملاً و علناً جلوی تشکیل، قدرت‌گیری و توسعه نیروهای مختلف سیاسی در کشور را گرفت و موجب ایجاد خلاء سیاسی در کسب قدرت شد و ایران را گام به گام به سوی انقلاب برد. حکومت گذشته همه احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی ملی، چپ و دموکراسی‌خواه را سرکوب، ممنوع، زندانی و یا خانه‌نشین کرد زیرا از حضور آنها در صحنه سیاسی کشور ترس و بیم بسیار داشت. شاه از طریق ساواک و ارگان‌های سرکوبگرش همه جریاناتی که می‌توانستند وزن و اعتبار سیاسی در جامعه کسب کنند را از میان برداشت و خمینی را در کسب هژمونی بر جنبش اعتراضی ایران بی‌رقیب کرد. و بدین ترتیب خمینی و نیروهایش توانستند بر موج انقلاب مردم ایران به راحتی سوار شوند و استبداد دینی را بر کشور در این سطح و حدود تحمیل کنند. اینها واقعیات دوران پنجاه و چند ساله سلطنت شاهان پهلوی است.

ناگفته نماند من قصد این را ندارم تمام دوران دو پهلوی را فقط سیاه نشان دهم. در دوران پنجاه و چند ساله سلطنت دو پهلوی ما با دستاوردهای مهمی در مدرنیزاسیون، توسعه آموزشی و قضائی و زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی و... مواجه بودیم. این پیشرفت‌ها توانست موجب تغییر و تحولاتی در عرصه‌های نامبرده شود اما در عرصه‌های دیگر که در بالا پیش‌تر برشمردم ما با دیکتاتوری و سرکوب شدید منتقدین و مخالفین از هر طیفی مواجه بودیم. فعالین جوان سیاسی و اجتماعی آن دوره از این برخوردها و روش‌های خشن و سرکوبگرانه به شدت ناراضی بودند و این نوع برخوردها را بر نمی‌تابیدند و خواهان استقلال، آزادی و کنترل بر شیوه و شرایط زندگی خود بودند. آنها آرزوها، رویاها و آرمان‌های انسانی برای جهانی بهتر در سر داشتند و حکومت به مطالبات این نیروی روشنفکری و جوان کشور نه تنها توجه نمی‌کرد، بلکه به‌جای یافتن و دادن پاسخ‌های مناسب و دموکراتیک، به سرکوب سیستماتیک آنان توسط ارگان‌های امنیتی خود مانند ساواک و... می‌پرداخت. فضای گفتگو، دیالوگ، تامل و تبادل نظر با این قشر جوان و نخبگانش وجود نداشت.

«برخی از گزارشات و مقالات و کتاب‌هایی که توسط جوانان نوشته شده و از آن دوره باقی مانده است نشان می‌دهند که در آن دوران فعالین و روشنفکران



شش - شبکه های جمهوریخواه؛
هفت - رسانه های جمهوریخواه.

یک-نقش احزاب و سازمان های سیاسی جمهوریخواه ایرانی

شاید مناسب باشد پیش از پرداختن به بخش اول بحث کمی در باره نقش احزاب و سازمانها بحثی کوتاه داشته باشیم. وقتی در باره نقش حزب در یک جامعه صحبت می کنند بسیاری از کارشناسان، حزب را یکی از ضروریات زندگی در دوره مدرن معرفی می کنند و آنرا به عنوان یکی از مولفه های اصلی دموکراسی و دولت مدرن در یک جامعه می دانند. در واقع می توان گفت که احزاب سیاسی پس از دولت، قدرتمندترین نیروی سیاسی در جامعه محسوب می شود که بیشترین سهم از فعالیت های سیاسی را به خود اختصاص می دهند. هر جامعه دموکراتیکی نیاز به احزاب دمکرات، لیبرال، آزادخواه، سبز(اکولوژیست) و چپ عدالتخواه و ضد تبعیض دارد. این نیاز به حزب، حاصل مطالبات دموکراتیک گروهها، اقشار و طبقات مختلف جامعه است. البته در یک جامعه مدرن و دموکراتیک وجود حزب برای پیشرفت و رشد ضروری است زیرا توانمند کردن جامعه نیاز به قوانین نو، امروزی و پیشرفته دارد. و حضور گسترده نهادهای مدنی، صنفی، اجتماعی و مدرن در جامعه دارای اهمیت بسیار می باشد.

اگر بپذیریم که ایجاد نهادهای حزبی و مدنی سنگ بنای دموکراسی در ایران است و در حقیقت دموکراسی چیزی جز قاعده مند کردن رقابت احزاب برای کشور داری و تعبیر و تفسیر منافع ملی نیست و سازمان های مدنی گویای خواست ها و مطالبات گروه های مختلف اجتماعی هستند، آنوقت اهمیت ساختن این نهاد ها و کوشش برای تداوم آنها برای رسیدن به دموکراسی برپایمان برجسته تر میگردد.

اما در کشورهای دیکتاتوری و استبدادی، احزاب سیاسی غالباً فرمایشی و توسط عناصر حکومتی تشکیل می شوند و معمولاً به خدمت منافع و اهداف دیکتاتورها در می آیند. در کشورهای دیکتاتوری؛ احزاب، سازمان های سیاسی، نهادهای دموکراتیک، مدنی و اجتماعی آزاد و مستقل ممنوع فعالیت هستند و سرکوب می شوند. امکان فعالیت آزاد و مستقل در این نوع کشورها اکثراً وجود ندارد و معمولاً اعضای جریانات سیاسی دستگیر می شوند و به اعدام یا زندان محکوم و یابه تبعید فرستاده می شوند و بخشی هم مجبور به ترک کشور می شوند. بدین ترتیب با سرکوب گسترده، ارتباط احزاب با بدنه اجتماعی قطع می گردد. در ایران احزاب سیاسی بشدت سرکوب شده اند و از حق فعالیت آزاد و مستقل منع شده اند و اعضای این تشکل های حزبی سرکوب خشن شده اند.

می شوند، با اتکا به قانون نظارت استصوابی تمامی ارگان های انتخابی را کنترل و مهندسی می کند. ساختار سیاسی و حقوقی جمهوری اسلامی همه ی راهها را برای اصلاحات ساختاری بسته است. با این ساختار، نظام جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست.

مدتهاست که بخش بزرگی از جمهوریخواهان سکولار دموکرات با بیان آزاد و شفاف خواستار گذار از جمهوری اسلامی هستند و در هنگام برآمد جنبش اعتراضی زن، زندگی، آزادی به حمایت گسترده از این جنبش آزادخواهانه و برابرخواهانه و ضد تبعیض برخاستند و در سطحی گسترده به حمایت از این جنبش پرداختند. جنبش زن، زندگی، آزادی در خارج کشور در یکسال گذشته تجربیات گرانبهایی را کسب کرده است. این جنبش خواستار این است که نیروهای متنوع جمهوریخواهی گفتگو و همکاری های خود را بصورت مستقل و در ارتباط با هم دنبال کنند و برای تشکیل ثقل جمهوریخواهی همه تلاش های خود را انجام دهند تا صدای همگرایی و پشتیبانی از داخل و مبارزاتش متحدتر انجام گیرد.

ما شاهدیم که در یکسال گذشته اقدامات بسیاری مانند تشکیل «همگامی» (میان پنج جریان جمهوریخواه)، «همبستگی» (شامل چهارده جریان جمهوریخواه اتنیکی، چپ و سبز)، «هماهنگی فعالیت های برخی شبکه های جمهوریخواه» (چندین گروه های دیجیتال و رسانه ای)، «همسازی جمهوریخواهان» و ... در خارج از کشور انجام گرفته است. تشکیل این ائتلاف های چند گانه بسیار امیدبخش در فعالیت جمهوریخواهان می باشند و چنین به نظر می آید که زمان برای گفتگو، همفکری و توافق های حداقلی برای همکاری های ممکنه در جهت انجام اقدامات اولیه برای تشکیل ثقل جمهوریخواهی از تنوعات مختلف جمهوریخواهی در حال فراهم شدن است. در این بلوک ها مبنا می بایست فعالیت و همکاری روی اشتراکات حداقلی باشد. هر بلوکی هم آزاد است که طبق برنامه خود اقدامات حداکثری خود را مستقلاً پیش می برد.

در ضمن هر بلوک جمهوریخواهی باید از روحیه تعامل و رواداری برخوردار باشد تا بلکه بتواند علاوه بر فعالیت بلوکی خود با جریانات همسو با جریانات بلوک دیگر جمهوریخواه نیز وارد گفتگو و همکاری های ممکنه شود. تبدیل کردن یک بلوک به پیروی و دنباله روی از بلوک دیگر به فعالیت مشترک آسیب می زند. باید با همه بلوک های جمهوریخواهی راه های همکاری را با حقوق برابر

تشکل های چپ و جمهوریخواه در تمام چهل و چهار سال گذشته از فعالیت آزاد و قانونی در ایران محروم بودند و نیز تاکنون در مبارزه هزینه های بسیار سنگینی را پرداخت کرده اند.

از سال ۵۷ تا اواخر دهه ۶۰ و پس از آن بسیاری از احزاب و شخصیت های شناخته شده سیاسی، فرهنگی و مدنی در دوره های مختلف به ناچار ایران را برای فعالیت ترک و به کشورهای دیگر مهاجرت کردند. این نیروها با طولانی شدن دوران تبعید نیروهایشان پراکنده و تضعیف شده اند. در این ۴۴ سال گذشته برخی از این نیروها در تبعید توانسته اند خود را با نگرش های دموکراتیک مجهز سازند و در این ارتباط نگاهشان به مسائل سیاسی و اجتماعی ایران بیش از گذشته حقوق بشری و آزادخواهانه شده است. در چهار دهه گذشته ما شاهد تغییرات و تحولات عمیقی در جریانات سیاسی ایرانی و بویژه چپ ها و جمهوریخواهان بوده ایم. اما با وجود این، در این چند دهه گذشته برخی گرایش ها در احزاب سیاسی هنوز از دموکراسیسم، تحولات دموکراتیک، احترام و رواداری با تنوعات موجود درونی، با وجود ادعاهای زیاد هنوز چیزی نیاموخته اند و همچنان بدنبال پست و مقام، قدرت طلبی، باندبازی، «یکسان سازی» یا «یک دست تر کردن» فعالیت ارگان های تصمیم ساز و مرکزی خود و اعضا با رهبران همیشگی برای سیاست سازی هستند. این احزاب به روش های غیردموکراتیک، منتقدین درونی و حزبی خود را به اشکال گوناگون رفته رفته محدود و در نهایت حذف کرده و می کنند تا یکسان سازی در حزب شان بخوبی پیش رود. این نیروها در تمام این سال های گذشته دائماً ریزش نیرو داشته اند.

در اینجا به بحث بخش اول یعنی احزاب و سازمان های سیاسی جمهوریخواه ایران بر می گردیم.

مبارزات ایرانیان و فعالیت احزاب، سازمانها و جنبش های اجتماعی و مدنی در داخل و خارج از ایران نشان می دهد که گرایش جمهوریخواهی، نیروهای شناخته شده ای در میان فعالین سیاسی، مدنی و اجتماعی دارد و اینکه جمهوریخواهان نقش پر رنگی در عرصه سیاسی، اجتماعی و مدنی ایران ایفا می کنند. اکثریت بزرگی از آنها بر این اعتقادند که نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن متکی به ولایت فقیه است، که در آن ولی فقیه بر فراز تمامی نهادها و ارکان نظام است. شورای نگهبان که اعضای آن توسط ولی فقیه انتصاب

خارج کشور در چند ماه گذشته تجربیات گرانمایی را کسب کرده است. مناسب است همه هفت مولفه جمهوریخواهی همکاری های خود را بصورت مستقل و نیز در ارتباط با هم دنبال کنند. هزاران کنشگر سیاسی ایرانی که در ارتباط با نیروی بالفعل بدنه ایرانیان جمهوریخواه که در شهرهای مختلف جهان قرار دارند مناسب است نهادهای شبکه های مستقل خود را برای همراهی با مبارزه مردم در داخل به وجود آورند. هر چقدر ما بیشتر متشکل و آماده باشیم امکان حمایتی و تاثیرگذاریمان از مبارزات مردم و معترضین بیشتر می شود. البته نوع تشکیل هر نهادی می تواند متفاوت باشد و از روش های یکسان هم برخوردار نباشند. اما مهم است که کنشگران سیاسی و منفرد جمهوریخواه در میدان مبارزه، برای همفکری و همکاری ممکنه با تنوعات جمهوریخواهی دیگر دست به اقدامات مکفی بزنند. در واقع تشکیل یابی کنشگران سیاسی و اجتماعی، می تواند کیفیتی دیگری از فعالیت را در جامعه ایرانیان جمهوریخواه انعکاس دهد.

چهار- تشکیل انجمن های دموکراتیک جمهوریخواه در شهرهای مختلف جهان:

در یک سال اخیر با جنبش زن، زندگی، آزادی شرایطی در ایران و خارج از آن بوجود آمده که همکاری حول مطالبات عمومی و حمایت از مبارزین داخل کشور را الزامی می کند. ما جمهوریخواهان باید تلاش کنیم اختلافات فرعی میان خود را کنار بگذاریم و برای دفاع از مردم در داخل کشور کارزارهایی را سازمان دهیم. و چنانکه مشخص است این مهم، جز در دفاع از خواسته های مبارزان داخل کشور نمی تواند میسر باشد. در این مبارزه هر چه فعالیت های دموکراتیک، گسترده تر و جمعی تر باشند تاثیرات شان ملموس تر هستند.

انجمن ها و کمیته های شهری گرچه با نام های گوناگون اما متشکل از جمهوریخواهان، و در ابتدا بیشتر با مواضع دفاعی و حقوق بشری، در کشورهای مختلف به وجود آمدند. امروز مناسب است ارتباط این نهادها را به اشکال گوناگون در چارچوب جمهوریخواهی فراهم گردد. وقتی خواسته های جمهوریخواهی و تلاش برای ارائه پروژه ای در این راستا به فعالیت اصلی برخی از این انجمن ها، تبدیل شد، دوباره چشم اندازی برای گسترش حرکت های مبارزاتی انجمن های شهری ترسیم و تلاش هایی برای فراهم کردن زمینه های همگرایی جمهوریخواهان ایرانی کشورهای مختلف آغاز شده است. ائتلاف همگامی چراغ این همگرایی را روشن کرد و الان دیگر مولفه های جمهوریخواهی می بایست اقدامات خود را نیز سازمان و سامان دهند. نهادسازی و انجمن محوری یکی از مهمترین مسائل گسترش جمهوریخواهی در مرحله کنونی است و اهمیت این انجمن ها در فراهم کردن زمینه های همگرایی بسیار مهم است.

در وضعیت کنونی، تشکیل انجمن های شهری جمهوریخواهی با هدف ایجاد ارتباط، گفتگو، تفاهم و اعتماد بین فعالین جمهوریخواه دارای اهمیت اولیه برای سازماندهی حرکت های مختلف اعتراضی، حمایتی، تبلیغی و ترویجی است. این اقدامات می توانند بصورت مشترک و سراسری سازماندهی شوند. این نهادها با استفاده از امکانات مدرن ارتباطی، به صورت شبکه ای (مجازی و حضوری) می توانند صدای خود را متحد و رسا کنند. و بدین ترتیب با سازماندهی برنامه ها و فعالیت های سراسری، زمینه ایجاد و تقویت قطب نیرومند جمهوریخواهی را با کمک دیگر نحل های متنوع جمهوریخواهی فراهم سازند. این نوع تشکیل یابی در شهرهای کشورهای جهان برای آینده مبارزات ایران سودمند است و بر تحولات سیاسی ایران تاثیر می گذارد. در ارتباط با پروژه تشکیل یابی کنشگران سیاسی جمهوریخواه طرح زیر را برای تشکیل انجمن ها، کمیته ها و تشکل های دموکراتیک جمهوریخواهی در

پیدا کرد. چنین رویکردی نیروی ما را در دفاع از مبارزات و خواسته های داخل کشور پر قدرت تر می کند.

به علاوه ائتلاف های حزبی و سازمانی می بایست توجه داشته باشند که نیروهای دیگری در خارج از احزاب و سازمانها وجود دارند که جمهوریخواهند و به اشکال دیگر و خارج از آنها فعالیت های گسترده ای را در جامع ایرانیان پیش می برند. بدون توجه به کنشگران مستقل از احزاب، فعالین تشکل های مدنی و اجتماعی، انجمن های دموکراتیک و رسانه ای و شبکه های دیجیتالی امکان گسترده تر شدن نیروهای جمهوریخواه محدود می شود. توجه به این موضوع که ثقل جمهوریخواهی از همه این نیروهای هفت گانه می بایست تشکیل شود دارای اهمیت بسیار برای مبارزه مشترک است.

دو- جریانات اتنیکی ایران:

همه جریانات جمهوریخواه مناسب است برای تقویت گفتمان جمهوریخواهی در عرصه عمومی و در تمام مناطق ایران فعالیت همه جانبه کنند. در کشور ما گروه های اتنیکی و مذهبی گوناگونی زندگی می کنند. روشن است که همبستگی ملی میان ایرانیان در گروهی از بین بردن نابرابری و تبعیضات اتنیکی و مذهبی در سراسر کشور است. تصمیم گیری در مورد امور منطقه ای، در هر محل و تا پائین ترین درجات، توسط ساکنان هر منطقه می بایست انجام گیرد. زبان مشترک ایرانیان زبان فارسی است. زبان همه ساکنین ایران در هر منطقه ای سکونتی در کنار زبان مشترک باید در قانون اساسی به رسمیت شناخته شود و دولت امکانات لازم برای شکوفایی همه زبان ها و فرهنگ های ساکنین ایران را فراهم آورد. این مبارزات جزئی از مبارزات جمهوریخواهانه و دموکراسی خواهانه سراسری مردم مناطق مختلف کشورمان برای رسیدن به جامعه ای دموکراتیک و برابر حقوق است و باید به آنها ارج گذاشته شود.

در این ارتباط جریانات سیاسی حزبی و سراسری می بایست به مطالبات مردم مناطق اتنیکی توجه نشان دهند و از خواسته ها و مطالبات همه اتنیک های ایرانی برای ساختن ایرانی آزاد، دموکراتیک و برابر حقوق که در آن همه شهروندان فارغ از تفاوت زبانی، فرهنگی، مذهبی و دینی زندگی مشترک و برابر حقوق داشته باشند، دفاع کنند. جریانات اتنیکی هم می بایست برای طرح گسترده خواسته هایشان با جریانات سراسری گفتگو، همفکری و هماهنگی بوجود آورند. در این ارتباط نیاز به گفتگو و همفکری برای همکاری با یکدیگر دارای اهمیت بسیار است. در واقع به نفع طرفداران تشکیل ثقل جمهوریخواهی خواهد بود که جریانات سراسری و اتنیکی جمهوریخواه با هم بتوانند در جامعه ایرانیان برآمد مشترک و پر قدرت داشته باشند.

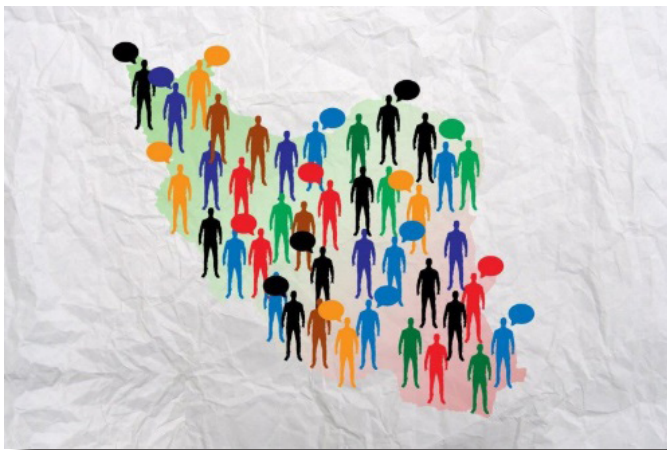
اگر هدف ما جریانات جمهوریخواه همچنان گذار از حکومت اسلامی به یک جمهوری سکولار مبتنی بر دموکراسی، حقوق بشر، حقوق همگانی و برابر، اصل جدایی دین از دولت، تفکیک قوای سه گانه، تامین آزادی ها، کثرت گرایی، عدالت اجتماعی و رفع تبعیض باشد دیگر دلیلی برای عدم همکاری بر اساس خواسته های ممکنه و مشترک نخواهیم داشت و تمام انرژی، توان و ظرفیت ها را برای متحد کردن جریانات اتنیکی با سراسری بکار خواهیم گرفت. هر چقدر گفتگو با حقوق برابر با جریانات سراسری و اتنیکی برای همفکری و همکاری ایجاد شود امکان تقویت جریانات دموکرات، آزادیخواه، برابری خواه و مترقی در جامعه برای یک گذار بدون خشونت به حکومت دموکراتیک ضد تبعیض و سکولار بیشتر فراهم می شود.

سه- شخصیت های سیاسی و کنشگران جمهوریخواه:

با گذشت نزدیک به چهار دهه و نیم از عمر حکومت دیکتاتوری اسلامی در ایران، امروز نیروهای بسیار بزرگی علیه آن قرار دارند. ما می دانیم در خارج از کشور بیش از ۵ میلیون ایرانی ساکن هستند. ما در این دوره شاهد بودیم و تجربه کردیم که در زمان اوج گیری جنبش ها و اخیرا در جنبش زن، زندگی، آزادی رابطه و کنش ایرانیان جمهوریخواه با پروسه گذار از جمهوری اسلامی بسیار متفاوت شده است. بخش عظیمی امروز با بیان آزاد، خواستار گذار از جمهوری اسلامی هستند و در هنگام برآمد جنبش اخیر به حمایت گسترده از این جنبش برخاستند و در فعالیت های حمایتی گسترده ای مشارکت کردند.

در این مبارزات، شخصیت ها و کنشگران سیاسی منفرد جمهوریخواه در جامعه ایرانیان حضور فعال و گسترده دارند. جنبش زن، زندگی، آزادی در





شهرهای مختلف کشورهای جهان پیشنهاد می‌کنم:

هدف از طرح: تشکل یابی کنشگران سیاسی جمهوریخواه طرفدار تشکیل و تقویت ثقل نیروهای جمهوریخواه سکولار دموکرات حقوق بشری، برای سازماندهی گسترده مبارزه ایرانیان در شهرهای مختلف جهان، جهت ارتباط و پشتیبانی متشکل و همه جانبه از مبارزات مردم در داخل کشور.

اقدام: تشکیل انجمن‌های دموکراتیک و مستقل جمهوریخواهی از کنشگران سیاسی ایرانی در شهرهای مختلف جهان.

نوع سازماندهی: جنبشی، شبکه‌ای، افقی و شرکت فردی در آن است.

نوع شرکت: می‌تواند حضوری و مجازی، یا یکی از ایندو باشد.

نوع همکاری: هر انجمنی فعالیت مستقل خود را دارد اما در چارچوب توافقات حداقلی ممکنه، اقدامات مشترک و هماهنگ با دیگر انجمن‌ها در دیگر کشورها انجام می‌دهد. با قوام‌گیری این انجمن‌ها در خارج از کشور امکان کمک به تشکیل انجمن‌های شهری و محلی در داخل کشور نیز می‌تواند با توجه به وضعیت نیروها در داخل کشور انجام گیرد. نیروهای داخل و خارج می‌توانند امکان همکاری‌های مشترک را با هم به اشکال ممکنه تدارک ببینند. در واقع انجمن‌های داخل و خارج از کشور مکمل یکدیگر هستند.

عناصر تشکیل دهنده انجمن‌ها در خارج از کشور: زنان، جوانان، دانشجویان، کارگران، معلمان، اتنیک‌ها، بازنشستگان، محیط زیستی‌ها و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی ایرانی ساکن خارج از کشور

نقش انجمن‌های دموکراتیک جمهوریخواه در خارج:

یک- سازماندهی گسترده مبارزه ایرانیان در خارج از کشور؛

دو- برای همگرایی و ارتباط میان این انجمن‌های مستقل می‌بایست از امکانات امروزی استفاده کرد؛

سه- تشکل یابی سراسری این نیروی گسترده می‌تواند پشتوانه‌ای جدی برای مبارزات داخل کشور باشد.

چهار- گفتمان سازی و زمینه سازی برای تشکیل انجمن‌های جمهوریخواهی در داخل و در شهرهای مختلف ایران.

پنج- ایجاد ارتباط و بازسازی اعتماد بین داخل و خارج برای همکاری‌ها در شرایط ضروری.

شش- بسیج افکار عمومی بین المللی علیه رژیم جمهوری اسلامی. این مهم با استفاده از تمام امکاناتی انجام می‌گیرد که در خارج از کشور مانند اینترنت، نشریه، مصاحبه، ارتباطات با سازمان‌ها خارجی، رسانه‌ها، سندیکاها، سازمان‌های صلح طلب و ضد جنگ، اعضای پارلمان‌ها، احزاب و سازمان‌های دموکراتیک و مترقی، افکار عمومی جهان، تظاهرات و غیره در اختیار داریم.

چگونگی تشکیل انجمن‌های دموکراتیک جمهوریخواه و ساختار آن:

۱- هر انجمن یا کمیته جمهوریخواهی تابع شرایط، تنوعات، امکانات، تجربیات و ویژگی‌های جامعه ایرانیان در هر شهری در کشورهای جهان می‌تواند با بکارگیری ابتکارات مختلف تشکیل شود.

۲- عضویت هر جمهوریخواه ایرانی خواهان گذار از جمهوری اسلامی در آن آزاد است.

۳- علاقمندان به صورت حضوری در جلسات عمومی می‌توانند داوطلبانه به عضویت آن در آیند و در تصمیم‌گیری‌ها و مصوبات بر حسب توان و امکانات خود مشارکت مستقیم داشته باشند.

۴- تهیه متنی مشترک و توافق شده در چارچوب جمهوریخواهی و ارزش‌های

بنیادی آن، مبنای فعالیت نیروهای تشکیل دهنده انجمن کنشگران سیاسی جمهوریخواه می‌شود.

۵- مسئولین این انجمن‌ها بصورت دوره‌ای و موقت انتخاب می‌شوند و فعالیت‌های انجمن را پیش می‌برند.

۶- پس از تشکیل انجمن و ایجاد سطحی از ثبات و فعالیت، تلاش برای ارتباط با انجمن‌های مشابه در دیگر شهرها و کشورها برای ایجاد هماهنگی در حین استقلال‌کاری و عملی‌هر انجمن، انجام می‌شود.

۷- هماهنگی با انجمن‌های مشابه در راستای ایجاد یک ارگان هماهنگی در خارج از کشور برای دفاع از مبارزات داخل و ایجاد ارتباط منظم و هماهنگ با هم می‌باشد.

۸- هر انجمنی می‌تواند به انجمن‌های مشابه دیگر تجربیات خود را انتقال دهد.

۹- هر انجمنی می‌تواند با صحبت با دوستان جمهوریخواه در این یا آن شهر به تشکیل نهادهای جمهوریخواهی کمک کند.

۱۰- ایده انجمن محوری برای متشکل کردن کنشگران سیاسی در هر شهری می‌بایست هر چه بیشتر طرح، حمایت و تقویت شود.

۱۱- هماهنگی با بلوک‌های مختلف جمهوریخواهی از اهمیت برخوردار است و مناسب است انجمن‌های جمهوریخواه با گفتگو و توافق با گروه‌های مختلف جمهوریخواه میان خود هماهنگی‌های لازم برای تشکیل ثقل جمهوریخواهی را فراهم کنند.

۱۲- هر گونه تبعیض میان اعضا ممنوع می‌باشد و همه در برابر قوانین توافق شده از حقوق برابر برخوردارند.

پنج- تشکل‌های متنوع مدنی، اجتماعی و تخصصی ایرانیان که غالباً فعالین آن جمهوریخواهند

تشکل‌های دموکراتیک موردی، کارشناسی، حقوقی، کمک‌رسانی، خیریه و ... بر حسب علاقه در میان ایرانیان در این شهر یا آن شهر جهان تاسیس شده‌اند و فعالیت می‌کنند. بسیاری از اهداف این تشکل‌ها، انسانی، آموزشی، آگاهی‌رسانی و مشخصاً کمک‌رسانی می‌باشند. بخش‌هایی هم تخصصی و کارشناسی هستند. اکثر فعالین و اعضای این تشکل‌ها، اومانیست با گرایشات جمهوریخواهی و چپ می‌باشند. تشکل‌های دموکراتیک و متنوع ایرانیان از تنوعات وسیع و گسترده برخوردار می‌باشند و مناسب است همواره هویت مدنی، پرنسپ‌ها و اهداف انسانی و دموکراتیک خود را حفظ کنند. معمولاً و منطقاً تشکل دموکراتیک به دنبال طرح آن خواسته‌هایی می‌رود که برای آن‌ها از آغاز تشکیل شده است. مبنای فعالیت در یک تشکل دموکراتیک توافقات مشترک با رهبری جمعی و مسئولیت فردی و با تکیه‌اکید بر رعایت پرنسپ‌های دموکراتیک مدنی و احترام به دیگری می‌باشد. به عنوان مثال تشکل‌هایی که با هدف دفاع از حقوق بشر، دفاع از حقوق زنان، کودکان کار، محیط زیست و ... تاسیس شده‌اند، همین پرنسپ‌ها و اهداف را در عرصه عمل و عمومی پیش می‌برند.

تشکل دموکراتیک، محل شرکت و ارتباط داوطلبانه ایرانیان دارای گرایشات انساندوستانه در چارچوب یکسری اشتراکات توافق شده که پرنسپ‌های

شبکه محل جمع شدن و مشارکت کنشگران سیاسی و مدنی برای ارتباط با هم جهت آشنایی، گفتگو، اطلاع رسانی، تبادل نظر، نیرومند ساختن روحیه همکاری، مدارا و توافق، یافتن مکانیزم های لازم برای ایجاد و تقویت اشتراکاتی مانند قوانین، سیاست ها، اهداف مشترک، چشم اندازها، تقویت دموکراتیزم درونی و تساهل میان نیروهای تشکیل دهنده شبکه، و حتی در ساختار شورای هماهنگی احتمالی از این نیروها می باشد.

* چرا شبکه تشکیل می شود؟

شبکه برای این تشکیل می شود تا کنشگران عرصه های مختلف زندگی در حین استقلال فکری در وجوهی مشترک و توافق شده بتوانند با دیگر همفکران و ذینفعان، همکاری هایی کوتاه مدت یا بلند مدت برای رسیدن به اهداف مشخص داشته باشند. در این شبکه ها فضا برای اشتراک گذاری تجربیات، اخبار، دانش، تحلیل، نظر، طرح های مشخص و متنوع میان ذینفعان بوجود می آید. این شبکه ها کنشگری فردی را به کنشگری جمعی تبدیل می کنند. این شبکه ها در عرصه های مختلف برای این تشکیل می شوند که با همفکران خود در جامعه ایرانیان ارتباط برقرار کنند و موجب تقویت روحیه همکاری و توافق برای رسیدن به اهداف مشترک شوند.

* شبکه ها و تغییرات در آن؟

شبکه ها حاصل جمع بخشی از کنشگران، ذینفعان و همفکرانی است که برای رسیدن به یک هدف یا اهداف مشترک با هم فعالیت می کنند. برای انجام اینکار سطحی از توافق و سازماندهی را برای پیشبرد اهداف مشترک تهیه و تصویب می کنند. این شبکه ها با یافتن شبکه های مشابه، ساختارهایی را برای همکاری و همکاری و حتی متحد شدن بر اساس اشتراکات حداقلی ممکنه فراهم می کنند. این شبکه ها به صورت عمودی تشکیل نمی شوند. اغلب این شبکه ها بصورت افقی و از پایین تشکیل و مسئولینش هم بصورت دموکراتیک، دوره ای و موقت انتخاب می شوند. طرح های اجرایی توافق شده در این شبکه ها برای همیشه تصویب نمی شوند و با عوض شدن شرایط و یا با درخواست اعضا طبق قوانین دموکراتیک موجود، مسئولین و قوانین شبکه ها می توانند به راحتی با رای گیری تغییر کنند.

* قبل از تشکیل شبکه:

پیش از تشکیل شبکه نیاز به شناسایی نیروهای همسو ضرورت دارد. پس از انجام آن مناسب است به گفتگوهای اولیه و ضرورت همکاری میان کنشگران در چارچوب اشتراکات پرداخته شود. توافق روی تشکیل شبکه مشترک جمهوریخواهان سکولار دموکرات حقوق بشری و فعالیت در آن با وجود تنوع و با حفظ استقلال شبکه ای، می تواند انجام گیرد. در ادامه چگونگی رابطه و همکاری در شبکه توسط اعضا تعیین و تصویب می شود. برای انجام این کار تدارکات لازم انجام می گیرد. قبل از تشکیل شبکه مناسب است قوانین گروه را برای سازماندهی درونی فعالیت ها، بحث ها، تصمیم گیری ها و اختلافات آماده و پس از گفتگو، رویشان توافق صورت گیرد. در توافقات، مینا فعالیت مشترک با اتکا به مصوبات است.

* چه نوع شبکه ای؟

ما به دنبال تشکیل شبکه های هماهنگی از همفکران و ذینفعان بر اساس اهداف و نیازهای مشترک هستیم که در آن کنشگران فعال سیاسی بتوانند با هدف ایجاد و تقویت قطب نیروهای جمهوری خواه سکولار دموکرات فعالیت مشترک کنند. در ضمن شبکه های مستقل دیگری از کنشگران اجتماعی، صنفی، کارشناسی، تخصصی، مدنی، محیط زیستی، حقوق بشری، اتنیکی، جنسی و جنسیتی و دیگر اقلیت ها و ... وجود دارند که در حوزه های مورد علاقه خود فعالیت موثر و بیرونی دارند. این کنشگران نیز خود را به لحاظ هویتی به طیف نیروهای جمهوریخواهی سکولار دموکرات متعلق می دانند و در کنار تشکیل ها و شبکه های جمهوریخواهی سکولار و دموکرات فعالیت های موردی خود را پیش می برند. ما در شبکه ها در حین احترام به نوع فعالیت این کنشگران آمادگی داریم به هر شکلی و در هر سطحی که توافقات امکان همکاری و همراهی بدهد با این نیروها همکاری بر سر حداقل های مشترک ممکنه داشته باشیم. تلاش ما ایجاد ساختارهای سیاسی و شبکه ای پایدار مجازی و حضوری از جریانات متنوع طرفدار تشکیل ثقل جمهوریخواهی است. در این میان هر نیرویی از مولفه های جمهوریخواهی که در ایجاد و

دموکراتیک مبنای فعالیت ها حول و حوش آن است، می باشد. طبیعی است که در این کادر فعالیت، هر فرد باید از موقعیت شرکت و صحبت کردن در یک چارچوب برابر با دیگران برخوردار باشد و اینکه تصمیمات تنها بر اساس توافقات صورت گرفته انجام گیرد. ما حتما می دانیم که برخورداری از حقوق برابر هنگامی در یک تشکیل دموکراتیک قابل حصول است که شرایط دیگر نیز وجود داشته باشد. مثلا تمام کسانی که در این فعالیت ها شرکت مستقیم دارند باید از حق شرکت در جلسات، گفتگوها، تصمیمات و انتخابات برخوردار باشند یا اینکه همه ایرانیانی که در این تشکیل ها تصمیم به همراهی و مشارکت در امر سازماندهی دارند باید از حق رای برابر برخوردار باشند و هیچگونه تبعیضی میان اعضای تشکیل وجود نداشته باشد.

در بخش هایی از این فعالیت تشکل های دموکراتیک ما شاهد این بودیم و هستیم که این تشکل ها در یک عرصه مشخص، کنشگری دارند و حتی بطور موردی با هم همکاری می کنند و در حین حال هر تشکل بطور مستقل فعالیت خودش را در کشور یا شهر محل زندگیش پیش می برد. در این تشکل ها مینا توافق برای همکاری در مواردی مشخص است. چنین رویکردی بارها توسط ۲۴ تشکل زنان در دوره های مختلف انجام شده است و تجربه مثبتی از فعالیت مشترک موردی با وجود تنوعات مختلف در میان این تشکل های زنان انجام گرفته است. چنین تجربیاتی را می بایست مورد مطالعه و بررسی قرار داد و تجربیات مشابه ای را با طیف های متنوع دیگر تشکل های دموکراتیک انجام داد و از این فعالیت ها جمع بندی برای ادامه کار داشت. تشکل های حقوق بشری نیز چنین همگرایی های موردی را در خصوص این یا آن موضوع نقض حقوق انسانی و تبعیضات موجود در ایران انجام داده و می دهند.

مناسب است میان تشکل های دموکراتیک همسو از هر طیفی یکسری هماهنگی ها ایجاد شود و اقدامات مشترک موردی و ممکنه شناسایی شوند و بر اساس این شناسایی ها دست به اقدام مشترک حداقلی زد. ما برای همکاری و همکاری و فعالیت های ممکنه حداقلی می بایست روی موفقیت های کوچک تکیه کنیم و دائم این موفقیت ها و همکاری ها را بر حسب ظرفیت های موجود گسترش دهیم. ایجاد همکاری و هماهنگی میان تشکل های دموکراتیک هم سو امکان تاثیرگری و گسترش فعالیت را در میان ایرانیان افزایش می دهد. و ذهنیت ها و روحیات را برای همکاری با تنوعات دیگر جمهوریخواه در حد توان و ظرفیتی که موجود است هموار می کند. ما در این جهت می بایست دست به اقدام برای هماهنگی میان فعالیت تشکل های دموکراتیک در عرصه های مختلف بزنیم.

شش - شبکه های جمهوریخواه:

ما در جامعه ایرانیان در داخل و خارج از کشور با کنشگران جمهوریخواه سکولار دموکراتی مواجه ایم که به صورت آزادانه و علنی به دنبال تشکیل شبکه های یک یا چند موضوعی برای رسیدن به اهداف مشترک برای همکاری هستند. البته تشکیل این شبکه ها در داخل کشور با موانع بسیار و مشخصا با سانسور و سرکوب شدید مواجه است. اما با وجود این، شبکه ها به اشکال گوناگون تشکیل می شوند و فعالیت های جمعی انجام می شوند. در خارج از کشور نیز این شبکه ها از علاقمندان و همفکران تشکیل شده و می شوند و به طرق گوناگون فعالیت های آموزشی، فکری و سیاسی پیش برده می شوند. در همراهی با جنبش زن، زندگی، آزادی، شبکه های بسیاری از جمهوریخواهان با عناوین مختلف در حال فعالیت اند. ما جمهوریخواهان چگونه می توانیم در تشکیل، توان بخشی، ماندگاری و همگرایی این شبکه های گسترده و جدا از هم، موثر عمل کنیم؟ طرح پیشنهادی زیر به این موضوع مهم می پردازد:



* تعریف شبکه:

تقویت ثقل جمهوریخواهی گام بردارد می بایست مورد حمایت واقع شود.

*هدف از تشکیل شبکه:

هدف از تشکیل شبکه ایجاد و تقویت روحیه همکاری بر اساس اشتراکات است. هر چقدر شبکه‌ها اشتراکات پایه‌ای و حداقلی خود را برای فعالیت هدفمند و به هم نزدیکتر و متحدتر کنند امکان گسترش نفوذ، قدرت، ارتباط با مردم و تاثیرگذاری و تقویت ارزش‌های جمهوریخواهی، سکولاریسم و دموکراسی را افزایش می‌دهند. این نوع شبکه‌ها با وجود تنوع میان خود ایده‌های دموکراتیک، مدرن و امروزی نسل جوان کشور را تقویت می‌کنند و جامعه در برابر نیروهای غیردموکرات و مشکلات بزرگ و کوچک دیگر، پر قدرت تر و آگاه تر می‌شود. بدین ترتیب جامعه را نه فقط بر اساس نفی بلکه به صورت اثباتی برای انجام تغییرات اجتماعی-سیاسی در یک جمهوری سکولار دموکرات ضد تبعیض و برابریخواهانه پس از جمهوری اسلامی آماده می‌کند.

*فراهم سازی امکانات حداکثری برای مشارکت اعضا در فعالیت های شبکه

اگر فعالیت گروهی همراه با مشارکت همگانی چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی در شبکه فراهم شود و اعضا به همکاری در زیر گروه‌های کوچکتر که به هدف مشترک یاری می‌رساند، مبادرت کنند ادامه فعالیت موثر در مجموعه تشکیل دهنده گروه تضمین می‌شود. این رویکرد موجب درگیر شدن اعضا و مشارکت آنها در گروه می‌شود. با بکارگیری این روش‌ها، فرد خود را در گروه مفید و موثر می‌بیند و متوجه می‌شود که نه تنها از حق نظر و مسئولیت گرفتن برخوردار است بلکه با مسئولیت گرفتن نیز می‌تواند نظرات تصویب شده را نیز به همراه دیگران در گروه‌های کوچکتر عملی کند. در این وضعیت تلاش‌ها می‌بایست به ایجاد مشارکت حداکثری به اشکال گوناگون برای رسیدن به توافقات حداقلی و با توجه به علاقمندی و توانایی عضو در شبکه انجام گیرد تا اعضا از این طریق درگیر مشارکت مستقیم در فعالیت گروه شبکه‌ای شوند.

این نوع فعالیت‌ها به علت این که اعضا دارای مجموعه‌ای از ایده‌ها و سلاخ‌ها متفاوت هستند احتمالاً موجب مشکلات و تعارضاتی می‌شود که باید مورد توجه گروه قرار گیرد. در عمل و در ادامه با شناخت از تک تک اعضای گروه، توانایی‌ها و ضعف‌هایی که هر کدام می‌توانند در هنگام فعالیت‌ها در زیر گروه‌ها از خود بروز دهند می‌شود از آسیب‌های احتمالی جلوگیری کرد. نیاز به مشارکت، همکاری و تعامل با اعضا، سنگ بنای ایجاد گروه کارآمد و پربازده است.

در ضمن اهداف گروه در شبکه باید شفاف باشند. شفافیت گروه زمانی تقویت می‌شود که انتظارات روشنی برای کار، مشارکت، مسئولیت‌پذیری، اهداف و نتایج گروه وجود داشته باشد. در درون گروه باید فضای اعتماد و امنیت وجود داشته باشد که در آن محیط اعضا به خوبی بتوانند در برقراری ارتباط با هم، دفاع از مواضع خود، مسئولیت گرفتن، و انجام فعالیت‌های جمعی و زمانبر اقدام کنند. خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها عوامل مؤثر در موفقیت کار گروهی محسوب می‌شوند. اعضای گروه باید بدانند که قدرت یک جمع در این است که هر یک از اعضا بتوانند تلاش خود را برای حل یک مشکل، رسیدن به یک هدف یا بهبود یک روند انجام دهد. یک گروه باید به طور مداوم عملکرد خود را مورد بررسی قرار دهد و روندها و تعاملات اعضای تیم را بهبود دهد بهتر است هر چند وقت یک بار جلساتی با حضور اعضای گروه برگزار شود و خیلی روشن و شفاف هنجارهای گروه و دلایلی که مانع از پیشرفت آن می‌شود را به صورت جز به جز مورد بررسی قرار دهد.

احساس تعهد و اعتماد، رهبری مشارکتی و توانمندسازی اعضا در یک گروه شبکه‌ای یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در موفقیت و پیشرفت گروهی محسوب می‌شود. روشن است که اعضای یک گروه در مجموعه‌ای از وظایف مرتبط که برای دستیابی به یک هدف لازم است همکاری می‌کنند. هر عضو گروه باید در کار گروهی مشارکت کند و هدف کلی گروه موفقیت آن و رسیدن به اهداف تعیین شده است. کار گروهی شامل مسئولیت مشترک و همکاری در جهت رسیدن به نتیجه مشترک است.

*تقویت ارزش‌های جمهوری و دموکراسی در شبکه‌ها:

کنشگران عرصه‌های مختلف اجتماعی مناسب است سطحی از انعطاف، تساهل، آگاهی و باز بودن را در فعالیت‌ها ایجاد کنند تا از این طریق ایده‌ها و

ارزش‌های جمهوریخواهی مانند: آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، حقوق بشر و دوره‌ای و موقت بودن مسئولیت‌ها و پست‌ها در جامعه با تشکیل شبکه‌های مشترک همفکران و دینفعان، توانمند شود. حضور و مشارکت فعال این شبکه‌ها در جامعه ایرانیان برای توانمند ساختن جنبش زن، زندگی، آزادی بسیار دارای اهمیت است. هر چقدر این نیروها بتوانند با تنوعات دیگر جمهوریخواه همفکری و همکاری کنند نقش، توانایی و قدرت خود را برای ایجاد تغییرات دموکراتیک در جامعه افزایش می‌دهند. با افزایش قدرت، نفوذ و توانایی‌ها، ظرفیت‌های ما جمهوریخواهان برای یاری‌رسانی به داخل کشور در برابر فشارهای سرکوبگرانه استبداد مذهبی حاکم گسترش می‌یابد. بدین ترتیب شبکه‌های ما به اشکال گوناگون در جامعه ایرانیان گسترش می‌یابند و برای تشدید مبارزه و مقاومت علیه هر گونه استبدادی تقویت می‌شوند.

*رهبری در این شبکه:

مدیریت در شبکه‌ها به صورت افقی، انتخابی، دوره‌ای، موقت و داوطلبانه است. و کارکرد شبکه به شکل مشارکتی، جمعی و با اعتماد به مسئولین و اعضای شبکه انجام می‌گیرد. هر عضو یا مدیری از حق برابر در شبکه برخوردار است و تبعیض و نابرابری در شبکه وجود ندارد. هر کنشگری که در یکی از مولفه‌های جمهوریخواهان سکولار دموکرات حضور دارد می‌تواند عضو شبکه شود و برای مدیریت شبکه کاندیدا شود. انتخاب مدیران شبکه برای مسئولیت‌ها کاملاً از میان داوطلبان انجام می‌گیرد. هر کنشگری که خود را در چارچوب توافقات حداقلی موجود در شبکه تعریف کند می‌تواند کاندیدای مسئولیت شود. مدیران شبکه به دنبال اعتمادسازی، افزایش کارایی و پاسخگویی به اعضا در پیشبرد فعالیت‌های مشترک و مصوبات می‌باشند.

*کمک به شناسایی گروه‌های پراکنده مربوط به مولفه‌های متنوع جمهوریخواه

در قدم اول هر گروه مجازی جمهوریخواه سکولار دموکرات فعال در شبکه‌های اجتماعی شناسایی شود و پس از آن با آنها ارتباط گرفته شود و اسناد و مواضع طرفین برای تبادل نظر در اختیار یکدیگر قرار گیرد. پس از گفتگوها در صورت امکان روند همگرایی با توافق طرفین فراهم شود. این گروه‌ها با اتحاد میان خود شبکه‌های بزرگتر و وسیع‌تر را تشکیل می‌دهند. در عمل امکان دارد برخی گروه‌های مربوطه طرفدار همکاری باشند اما طرفدار متحد شدن نباشند. در این وضعیت به خواست آنها باید احترام گذاشت و شکل دیگری از هماهنگی و همگرایی در فعالیت‌ها را سازماندهی کرد. در واقع هر گونه همکاری و فعالیت مشترک با دیگر جمهوریخواهان را می‌بایست تدارک دید و نسبت به تنوع همکاری‌ها در هر سطحی آمادگی داشت تا بلکه روحیه با هم کار کردن در میان جمهوریخواهان برای ایجاد و تقویت قطب جمهوریخواهی تقویت شود. در این ارتباط تشکیل یک نهاد هماهنگی یا هر نوع دیگری از همکاری در فعالیت‌های مشترک شبکه‌ها می‌بایست در نظر گرفته شود. تنوع و تفاوت نظر برای همکاری‌ها آنقدر گوناگون است که نمی‌شود از همین الان برای همه برنامه ریزی کرد. هدف یافتن نوعی از همکاری‌ها و هماهنگی‌های ممکنه میان همه این گروه‌های مستقل شبکه‌ای است.

*چگونگی سازماندهی گروه‌های همسو جمهوریخواه در شورای هماهنگی یک شبکه:

در شورای هماهنگی شبکه، نمایندگان گروه‌های مختلف عضو و همکار شبکه حضور دارند. در این وضعیت فرد نمی‌تواند به عضویت شورای هماهنگی در آید. حضور منظم، مستمر و فعال نمایندگان آنها در جلسات و فعالیت‌های شورای هماهنگی ضروری است. هر گروه عضو و همسوی شبکه که در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی فعالیت می‌کند و دارای حداقل ده عضو رسمی باشد می‌تواند تقاضای عضویت در گروه شورای هماهنگی شبکه جمهوریخواهان سکولار دموکرات کند و پس از توافق حاصل شده نماینده‌ای را طبق قوانین موجود معرفی نماید. عضویت در شبکه جمهوریخواهان سکولار دموکرات با قبول التزام عملی به قوانین و مصوبات و اعتقاد به تشکیل و تقویت ثقل جمهوریخواهان سکولار دموکرات است. در ضمن به عضویت در آمدن در گروه شورای هماهنگی به معنی کنار گذاشتن فعالیت مستقل از گروه‌های عضو و همسو نیست. هر گروهی آزاد است در چارچوب مواضع خود به فعالیت مستقل از شورای هماهنگی شبکه ادامه دهد.

*سازماندهی جلسات شورای هماهنگی شبکه

پریود برگزاری نشست سالانه شورای هماهنگی توسط اعضای شورا تعیین

هستند را پس از شناسایی، دسته بندی کنند.

به صورت موردی مناسب است برخی هماهنگی ها را برای همکاری های ممکنه و مشترک از طریق گفتگو و توافق شروع کنند. هر نوع همکاری تصویری، صوتی و نوشتاری در سایت ها و نیز در شبکه های اجتماعی می تواند صدای ما را در میان جامعه ایرانیان تقویت کند. در همکاری ها، هدف برجسته کردن تفاوت ها و اختلافات نیست بلکه بیشتر یافتن نکات مشترک قابل همکاری در عرصه رسانه ای و بیرونی است. برآمدهای مشترک رسانه ای بشکل های مختلف می تواند قدرت چنین رسانه هایی را در جامعه توانمند تر کند. امروز وقت جمع شدن، حمایت کردن هر چه بیشتر از مبارزات مردم، زنان و جوانان و ... برای گذار از جمهوری اسلامی ایران است و برای این رویکرد نیاز به معرفی پروژه اثباتی، دموکراتیک، سکولار و ضد تبعیض و برابرخواهانه است. بازتاب گفتمان جمهوریخواهی و دفاع از ارزش های دموکراتیک و تحول خواهانه در جامعه بسیار دارای اهمیت است. اگر این تلاش های مشترک با پروژه های فکر شده و مشترک انجام شود قدرت تاثیرگذاری سازمان یافته نیروهای جمهوریخواه در جامعه بیشتر افزایش می یابد. نیروهای متنوع جمهوریخواه علاوه بر رسانه ها، ارگان های تبلیغاتی، شبکه ها، انجمن ها و ... می بایست ارگانهای مشترکی در عرصه رسانه ای ایجاد کنند. ما در حال حاضر می توانیم در چند عرصه زیر با هم همفکری و همکاری کنیم:

۱. **سایت:** ایجاد چنین رسانه ای وظیفه اش انتشار تولیدات همه تنوعات جمهوریخواهی است. در آن مواضع، تحلیل ها، نظرات و گفتمان های جمهوریخواهی به اشکال گوناگون طرح و تبلیغ می شود. این رسانه ارگان یک حزب یا یک فرد نمی باشد بلکه یک رسانه آزاد و مستقل می باشد که برای بازتاب فعالیت های همه نیروهای جمهوریخواه در جامعه تلاش می کند.

۲. **رسانه تصویری و صوتی:** آشنایی با جریانات هفت گانه جمهوریخواه و تولیدات تصویری و صوتی آنها در برنامه ۲۴ ساعته موجب تقویت گفتمان های جمهوریخواهی می شود. و فعالیت های آنها را با نظم و هماهنگی بیشتری همراه می کند. حرکت برای تدارک فعالیت رسانه ۲۴ ساعته تصویری و صوتی می بایست آغاز شود. این رسانه تولیدات فکری و سیاسی جمهوریخواهان را انتشار می دهد و خود این رسانه نیز باید تلاش کند که به صورت مستقل یکسری برنامه ها را تولید کند. نیاز به چنین رسانه ای دارای اهمیت است و می بایست دست به اقدام زد.

۳. **انتشار یک نشریه سیاسی و تحلیلی موضوعی در چارچوب جمهوریخواهی:** جریانات جمهوریخواه سکولار دموکرات نیاز به یک نشریه تحلیلی و نظری دارند که در آن چهره های مختلف سیاسی، اجتماعی و مدنی جمهوریخواه بتوانند به موضوعات مختلف جامعه ایران بپردازند و در باره بخش های مختلف جامعه نظرات کارشناسی و تخصصی ارائه دهند. این نشریه می تواند به صورت موضوعی یا شکلی دیگر، هر دو ماه یکبار یا به صورت فصلنامه منتشر شود. چنین نشریه ای می تواند موجب سازماندهی و حرکت بخش های روشنفکری و کارشناسی طیف های

متنی بوده اند. با رشد تکنولوژی و پیشرفت های حاصل شده، شاهد این هستیم که در طی سال های اخیر این رسانه ها رو به همگرایی نهاده اند. چرا که دیجیتالی شدن موجب در هم شکستن مرز میان این سرویس های رسانه ای شده است. در عصر دیجیتال، امکان تولید، انتقال و ذخیره انواع محتوای صوتی، متنی و تصویری به صورت داده، در قالب یک ساختار یکسان فراهم شده و با طیف گسترده ای از فناوری ها مانند رایانه، موبایل و تلویزیون قابل دستیابی اند.

جمهوریخواهان به علت داشتن رقیبی قدر سالهاست آماج تاثیرات رسانه ای قرار دارند. بنابراین نیاز به رسانه های پر قدرت برای ایجاد یک ارتباط سازمان یافته میان بخش های متنوع جمهوریخواه و تقویت گفتمان جمهوریخواهی بسیار ضروری می باشد. استفاده از ظرفیت رسانه ها برای انعکاس مسائل مربوط به جامعه دارای اهمیت است. با ایجاد هماهنگی و همکاری های بیشتر رسانه های موجود برای گفتمان سازی می توان خانواده ای قدرتمند از رسانه ها با گرایش جمهوریخواهی در جامعه ایجاد کرد. رسانه های دیجیتال جدید از ویژگی های گفت و شنودی، تعاملی، ارتباطی، و جهانی برخوردارند و ما جمهوریخواهان هر چه بیشتر می بایست مشترکا با گفتگو میان طیف های مختلف نزدیک به خود به دنبال راه حل هایی باشیم که بتوانیم نظرات، صدایمان و محتوای فکری مان را هر چه بیشتر و گسترده تر به مخاطبان انتقال دهیم.

رسانه های جمعی نقش بسیار ارزنده در اطلاع رسانی شفاف و دقیق دارند و رابط و واسط خوبی بین نهاد های سیاسی و مردم هستند. در این ارتباط باید به رسانه اجازه داد تا بتواند تبدیل به یک رسانه جدید متکی به خود شود. جمهوریخواهان نیاز به رسانه ای مستقل که ارزش های جمهوریخواهی را به جامعه معرفی و تبلیغ کند، دارند تا بلکه برنامه های اثباتی جمهوریخواهان از همین امروز برای یک ایران توسعه یافته و پایدار، حقوق بشری و ضد تبعیض مشخص و معرفی شوند. ما در شرایط امروز بیش از هر زمانی نیاز به همفکری، همکاری، همدلی، انسجام و هماهنگی میان فعالیت های خود در هر عرصه ای داریم، همه رسانه های جمهوریخواه باید هوشیاری خود را حفظ کنند و از دامن زدن به مسایل اختلاف انگیز در میان خود پرهیز کنند.

در ضمن به نفع جنبش دموکراتیک مردم ایران خواهد بود که جریانات متنوع جمهوریخواه در عرصه رسانه ای بتوانند با توجه به نیرو، امکانات و ظرفیت های موجود، فعالیت های رسانه ای خود را هر چه بهتر و گسترده تر سازماندهی و پیش ببرند. رسانه های متعلق به جریانات جمهوریخواهی چه متعددند اما پراکنده اند. بخشی از این رسانه ها به صورت حزبی، نیمه حزبی، مستقل و آزاد هستند. شناسایی این رسانه ها برای همکاری با هم دارای اهمیت زیاد است. علاوه بر این مجموعه، ما با سایت های مستقل و آزاد دیگری مواجه هستیم که می توانند نظرات، تحلیل ها و فعالیت های جمهوریخواهان را انتشار دهند. از همه این امکانات برای تقویت رسانه های جمهوریخواهی و جمهوریخواهان می بایست نهایت استفاده را کرد. بلوک های متنوع جمهوریخواهی مناسب است رسانه هایی که دارای گرایش جمهوریخواهی

می شود. این شورا هر سه ماه یکبار می بایست گزارشی از عملکرد خود تهیه و در اختیار اعضای شبکه و گروه های عضو و همسو گذاشته شود. هدف شورا ایجاد هماهنگی، انسجام و وحدت رویه در کلیه فعالیت ها در چارچوب مصوبات شبکه است. شورا حق موضعگیری، سازماندهی فعالیت ها و ارتباط ها را دارد.

* ضرورت حفظ تجربیات در شبکه:

هر شبکه ای مناسب است جمع بندی های خود را از فعالیت ها، پیشنهادها، بحث ها، اقدامات مشترک و ... را در یک مجموعه در جایی آرشیو کند. دسترسی دیگر شبکه ها به این تجربیات می تواند در تشکیل شبکه های جدید موثر و مفید واقع شود. علاوه بر این امکان دسترسی کنشگران و فعالین عرصه های مختلف سیاسی، تاریخی، اجتماعی و ... به منابع فعالیت شبکه های اجتماعی فراهم می شود. مناسب است اسناد فعالیت تمام شبکه هایی که سالها برایشان وقت، انرژی، و نیرو گذاشته شده است در جایی آرشیو شود تا این گنجینه های تجربی، اطلاعاتی و تاریخی در اختیار نسل های امروز و فردا جامعه قرار گیرد و بدین طریق آنها از این تجربیات محروم نشوند.



هفت- رسانه های جمهوریخواه

امروز عرصه فعالیت در زمینه خبررسانی و اطلاع رسانی از حساسیت ویژه ای برخوردار است

نقش رسانه در دنیای کنونی از یک روند ساده اطلاع رسانی معمولی فراتر و تا مرز تاثیر گذاری در عرصه داخلی و مدیریت افکار عمومی گسترش پیدا کرده است. از بین رسانه ها رادیو تلویزیون و مطبوعات از توان بیشتر برای تنویر افکار عمومی، بالا بردن سطح آگاهی افراد و تنظیم و تصحیح رفتارها و روابط موجود بین افراد جامعه برخوردار هستند.

رسانه های جمعی در عصر ما می توانند نقش سازنده داشته باشند. آنها می توانند از طریق تحکیم و تعمیق پیوندهای ملی، فرهنگی و تاریخی به تقویت توسعه و همبستگی های اجتماعی بپردازند. در جهان امروز، رسانه های جمعی با انتقال اطلاعات و معلومات جدید و مبادله افکار و عقاید عمومی، در راه پیشرفت فرهنگ و تمدن بشری نقش بزرگی برعهده گرفته اند.

رسانه های نوین در عصر مدرن از ده ها سال قبل نقش مهمی را در جوامع ایفا کرده اند و مسئولیت آگاهی رسانی و انتقال محتوا را بر عهده داشته اند. به بیان دیگر رسانه های مختلفی مثل تلویزیون، رادیو و مطبوعات، هر کدام به صورت جداگانه حامل یکی از انواع محتوای صوتی، تصویری و

مختلف جمهوریخواه شود و بدین ترتیب ارزش های جمهوریخواهی در این نشریه مورد مذاقعه قرار گیرند و بدین طریق جمهوریخواهان پروژه های اثباتی خود را در عرصه عمومی انتشار می دهند.

۴. فعالیت در شبکه های اجتماعی مانند اینستاگرام، توئیتر، یوتیوب و تلگرام: شبکه های اجتماعی در سازماندهی، اطلاع رسانی و ایجاد گفت‌وگو بسیار توانمند هستند. جریان‌های متنوع جمهوریخواه نیز می‌بایست در این شبکه‌ها حضور فعال داشته باشند. بسیاری از کنشگران منفرد، احزاب و تشکل‌های دموکراتیک و رسانه‌های آنها، دارای فالوورها و دوستان زیادی در این شبکه‌های اجتماعی هستند. برای تأثیرگذاری مناسب است همه این نیروها در چند شبکه اجتماعی مشترک به هم پیوندند و مواضع و گفتمان جمهوریخواهی را در جامعه تبلیغ کنند. در حال حاضر این چهار شبکه به ترتیب شاید مهمترین شبکه‌های اجتماعی باشند که می‌توانند رابطه ما را با داخل و خارج از کشور گسترش دهند. همه این بخش‌های رسانه‌ای پس از تشکیل شدن به همه جمهوریخواهان سکولار دموکرات تعقل دارند و تولیدات فکری، نظری و سیاسی آنها در آنجا منتشر خواهند شد. بنابراین فعالیت در عرصه مشترک رسانه‌ای می‌بایست از جایی آغاز شود و در ادامه با دریافت پیشنهادات و ابتکارات مختلف توان رسانه‌های مشترک جمهوریخواهی را با کمک هم می‌توان گسترش داد.

سخن پایانی در این مقاله

در سال‌های گذشته ما بارها مشاهده کرده ایم که تنها ایجاد، حفظ و گسترش حس اتحاد در مبارزه، کافی نمی‌باشد، و باید در جستجوی مسائلی بود که بتوان به شکلی انرژی اجتماعی و اعتراضی ذخیره شده در میان ایرانیان را در داخل و خارج از کشور آزاد کرد. جنبش زن، زندگی، آزادی و اعتراضات قبل از آن چنین فضایی را در میان ایرانیان ایجاد و تقویت کرد. در واقع ما با نوعی از احساس امنیت و اطمینان در میان خود و مردم مواجه شدیم. و همین امر موجب حضور وسیع ایرانیان در اعتراضات عمومی در داخل و خارج از کشور شد. اگر به تجربه اعتراضات پانزده سال گذشته تا امروز نگاه کنیم می‌توانیم چنین روحیه‌ای را به خوبی ببینیم. در ماه‌های اول، اتحاد و همدلی بوجود آمده میان مردم بسیار بالا بود زیرا در حوادث ایران و نیز در آکسیون‌های اعتراضی که در سراسر جهان برای همبستگی با داخل کشور انجام می‌گرفت به عین می‌دیدند که دیگرانی که سال‌ها از مسائل سیاسی و اجتماعی فاصله گرفته بودند نیز در اعتراضات شرکت می‌کنند. و این روش برخورد در واقع باعث تقویت نوعی احساس امنیت در میان ایرانیان برای حضور وسیع در اعتراضات شد.

روشن است که گذار از جمهوری اسلامی نیازمند سازمان‌یابی و به میدان آمدن اکثریت نیروهای آزادیخواه، دموکرات و ملی، کارگران، زحمتکشان، تهری‌دستان، کارمندان، پرستاران، معلمان، دانشجویان، زنان، جوانان، نوجوانان، طبقه متوسط جدید است. روش راهبردی برای گذار، بر بسیج وسیع منابع و پایگاه اجتماعی در میان بخش‌های مختلف مردم و در همکاری، ائتلاف و اتحاد با دیگر نیروهای دموکرات، ملی و مترقی سکولار جمهوریخواه جامعه استوار است.

راهکارهای جمهوریخواهان در این مبارزه تعیین اهداف کلان، ایجاد ساختار، تعیین نقشه راه، برنامه بخش‌ها و گروه‌های همسو، پیشبرد امرسازماندهی مشترک می‌باشد. تلاش برای همکاری جهت ایجاد شورای هماهنگی یا همگرایی میان بخش‌های مختلف مولفه‌های متنوع جمهوریخواهی در خارج و همکاری با داخل کشور با توجه به ویژگی‌های آن دارای اهمیت اساسی است. جمهوریخواهان در حال تلاش برای تشکیل ساختارهای دموکراتیک سیاسی مشترک، ضد تبعیض و شبکه‌ای پایدار مجازی و حضوری از جریان‌های تشکیل دهنده ثقل جمهوریخواهی، تهیه رؤس توافقات حداقلی مشترک ممکنه هستند. در ساختار شبکه‌ای همه به لحاظ حقوقی برابرند و عضوی یا گروهی در شبکه بر دیگری هژمونی ندارد. تلاش‌های جمهوریخواهان در جهت ایجاد ثقل جمهوریخواهی، برای همراهی بهتر و حمایت همه‌جانبه از مبارزات مردم ایران و مطالبات منطقی و دموکراتیک آنان می‌باشد.

گروه‌های هماهنگی بخش‌های مختلف جمهوریخواهان با گفتگو و توافق تشکیل خواهند شد. با روشن شدن حداقل‌های سیاسی و نظری، با روشن شدن ساختارهای سیاسی ممکنه برای همکاری و تشکیل شوراهای هماهنگی مختلف، در نهایت سمتگیری در جهت ایجاد یک شورای هماهنگی یا همگرایی مشترک از همه بخش‌های مختلف جمهوریخواه تشکیل خواهد شد تا از این طریق زمینه ایجاد ثقل یا قطب جمهوریخواهی با مجموعه نیروهایی موجود فراهم شود.

ایده ایجاد مرجع سیاسی جمهوریخواهان دموکرات و سکولار برای گذار به جمهوری و دموکراسی در درون کشور می‌بایست به صورت همه‌جانبه طرح و تقویت شود. طرح و اقدام برای شکل گرفتن چنین مرجع سیاسی در داخل کشور می‌تواند به جنبش «زن، زندگی، آزادی» که یک جنبش ضد تبعیض و متکثر در مناطق مختلف ایران است یاری رساند. ما باید در جهت طرح، ایجاد و تقویت تشکیل مرجع سیاسی با داخل کشور همراهی و همفکری کنیم. نیروهای متحد جمهوریخواهان سکولار دموکرات ساکن در خارج از کشور مناسب است پیشنهاد جبهه ملی ایران در داخل کشور را جدی بگیریم و آن را مورد بررسی قرار دهند و در صورت نزدیکی با آنها وارد گفتگو برای همکاری شویم.

ما جمهوریخواهان مناسب است مواضع تشکل‌هایی که ادعای فعالیت در چارچوب جمهوریخواهی دارند و به اشکال گوناگون اینور و آنور تشکیل می‌شوند را پس از شناسایی مواضع شان با آنها ارتباط مستقیم برقرار کنیم و ببینیم چگونه می‌شود با آنها به گفتگو نشست. سپس جهت همکاری‌های ممکنه با آنها تلاش کرد. ما باید دارای برنامه مشخص باشیم و ببینیم که چگونه می‌توان همکاری‌ها را با جریان‌های دموکراتیک، اجتماعی و مدنی جمهوریخواه گسترش داد. ما باید انرژی مان در جهت تقویت نیروهای جمهوریخواه سکولار دموکرات ضد تبعیض و عدالت خواه باشد که به دنبال سمتگیری برای ایجاد ثقل جمهوریخواهی هستند.

در ضمن باید این واقعیت را نیز قبول کرد مسیری که برای تشکیل و تقویت ثقل جمهوریخواهی طی می‌کنیم مسیر چندان همواری نیست و باید با انعطاف و تولرانس بیشتری از این کوره راه‌ها قدم به قدم به سلامت عبور کنیم و فراموش نکنیم که مبارزه اصلی ما با حکومت اسلامی ایران و گذر از این حکومت جنایتکار به یک جمهوری سکولار و دموکراتیک است.

علی صمد

سپتامبر ۲۰۲۳

منابع:

* جوانان مخالف تبعیض و نابرابری به دنبال گذار از هر مدل دیکتاتوری هستند!/علی صمد/سایت اخبار روز

* عکس از گوگل و سایت‌های مختلف برداشته شده است.